

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232236

UNIVERSAL
LIBRARY

ديوان استاد
ابوالفرج رونی



ضمیمہ سال ششم
(مجلہ ارمنان)

بدونسان ارمغان

ملت عالم و هوشیار مصر که تنها ملت بیدار شرق از حیث علم و فضل در شمار است تمام کتب و دواوین شعرو ادب عربیه را بطبع رسانیده و اکنون هم از آن قبیل کتب در هر کجای عالم یافت بشود بهر قیمت و هر وسیله بدست آورده بطبع میرساند .

احیای زبان و شعر و آثار عرب در این قرن علم و ادب رهین همت ملت دانشمند مصر است و بس .

ولی در کشور نیم بیدار بلکه خواب زده ایران در قرن اخیر مخصوصاً بیست سال عصر مشروطیت و آزادی يك قدم بطرف این مقصد برداشته نشده و زمام داری جهال علما و عفا لارا هم از اینکار باز داشته است .

در تمام دوره مشروطیت دیوان (استاد ابوالفرج) اول دیوانی است که از دخمه فراوشی خارج و در عالم طبع و نشر و حیات قدم گذاشته است . و اگر تشویق و ترویج ملت باما همراهی کند هر سال يك دیوان بلکه دود دیوان از اینگونه اساتید بزرگ باستانی را که سرمایه افتخار و نگاهبان زمان و سند قومیت و ملیت و عظمت ماست باتصحیح و تدقیق طبع و نشر خواهیم کرد برای امتحان بازار ادب در ایران پانصد نسخه علاوه بر مأخذ مشترکین ارمغان بطبع رسیده است و بقیمت نازل (یگتومان) بفروش میرسد هر گاه این پانصد نسخه در ظرف سه چهار ماه بفروش رسید دیوان نایاب (استاد جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی) که در حدود ده هزار بیت از روی تمام نسخ خطی موجود طهران جمع آوری شده است بابهترین اسلوب بطبع خواهیم رسانید .

اگر طالب و مایل ترقی شعر و ادب و زبان خود هستید و میخواهید که در ایران هم مصر مانند علم و ادب باعلی مرتبه ترقی و تکامل برسد اینک قدم اول را در این راه بردارید (وحید)

دیوان

استاد ابوالفرج رونی

—•••••

مصحح بمصحح

پروفسور چایکین مستشرق

مترجم اول سفارت شوروی روس در ایران



(ضمیمه سال ششم مجله ارمان)

۱۳۰۴

مطبعة شوروی

بسم الله الرحمن الرحيم

در مدح سلطان گوید

❖ منسرح مجدوع ❖

ناصر دین را عی زمین و زمان را	غزو گوارنده بادشاه جهان را
هیچ مدبر نبوده هیچ قران را	آنکه چو اوتاقران وحکم قران است ^(۱)
پیشه نیارست ^(۲) کرد سایه آن را	درت اورایتی فراخت ^(۳) که خورشید
بشت بدو داد و باز تافت عنان را ^(۴)	هیبت او آتشی فروخت که دریا
قایم روحانیان ز بان سنان را ^(۵)	در سر رمحش فصیح یافت بتکبیر
قالب ثانی است راه کاهکشان را	تیغ جهادش بطول و عرض و بگوهر
بر تن افغان همی تنید فغان را	موکب منصور او هنوز بموهند ^(۶)

- (۱) نسخه ۲ - آنکه چو اوتاقران حکم قران است - نسخه ۳ - آنکه چنوتاقران و بر قران است - این بیت در نسخه ۵ همچنین ثبت شده است و در نسخه ۶ نیز بهمین ترتیب ثبت افتاده است
- (۲) نسخه م ب فراشت
- (۳) نسخه ۳ و نسخه ۵ پیشه ندانست - نسخه ۵ - و ۶ ندانست
- (۴) نسخه ۲ - روی بدو داد و باز یافت عنان را - نسخه ۳ پشت بدو داد و باز داد عنان را - نسخه ۵ - روی بدو داد و تافت باز عنان را - نسخه ۶ - روی بدو داد
- (۵) در نسخه ۵ همینطور آمده - نسخه ۳ - قابل روحانیان ؟ م ف - قایل
- (۶) نسخه ۲ - مهر از نسخه ۳ - موهند ج موهند نسخه م ب - موهند نسخه ۵ - بموهند نسخه ۸ - مهر از نسخه م ب - بر تن اعدای او تنید نسخه ۶ - بر تن اعدای همی در نسخه ۵ همینطور آمده است

کانش شمش رسیده بود بهرموز (۱)
 پیشه سرمایه بر ریاست او ماند (۲)
 پیش درش بر هلاک صادر و وارد
 عرصه شطرنج بود ظاهر سکنت (۳)
 لعب سوارش بشاهمات فرو کوفت (۴)
 برج حصارش رجول چتر ملک دید (۵)
 جوهر صفر است تیغ شاه که تیزش (۶)
 روی بقنوج کرد شعله عزمش
 رای زنی پیر بسود بر در ملهی (۷)

(۱) هرمز نسخه ۵ - بهرمز
 (۲) نسخه ۲ - پیشه هر پایه بر سیاست او ماند نسخه ۶ - پیشه هر پایه بر
 سیاست او ماند نسخه ۳ - پیشه هر پایه بر سیاست او ماند
 (۳) نسخه ۲ - چون ز نگینش تهی گذاشت مکان را نسخه ۳ - چون رمکیش
 تهی گذاشت مکان را
 (۴) نسخه ۲ - عرصه شطرنج بود ظاهر سرعت نسخه ۳ - عرصه شطرنج بود
 ظاهر سکنت نسخه ۵ و ۶ ظاهر سنگت
 (۵) نسخه ۲ - حرب در او قائمه دو فوج کران را نسخه ۳ - حرب در او
 قائمه دو فوج کمان را
 (۶) نسخه ۲ - لعب سوارش بشاد تاب (شاه مات) فرو کوفت نسخه ۳ - تف
 سوارش سپاه ماه پرورد

(۷) نسخه ۲ - آن دورمه گرک و آن دوپایه شبان را نسخه ۳ - آن دو رمه گرک
 و آن دو باد شبان را نسخه ۵ - آنکه بره گرگ و آنکه یابه شبانرا نسخه ۶ - آن دو
 رمه گرک و آن دو پایه شبانرا

(۸) برج حصارش رجول حر فلک دید نسخه ۳ - برج حصار رجول چتر ملک دید
 نسخه م ب - برج و حصار رجول چتر ملک دید نسخه ۵ - برج حصارش رجول
 نسخه ۶ - برج و حصارش دخول چتر ملک دید

(۹) نسخه ۲ - ۳ - کرد بسجده برهنه برهمنان را
 (۱۰) نسخه ۲ - جوهر صفر است تیغ که تیزش ؟ نسخه ۳ - جوهر صرف است
 تیغ شاه که برتن !

(۱۱) نسخه ۲ - داد بعرق رجولیان ضربان را نسخه ۳ - داد بفرق رجولیان
 ضربان را نسخه ۵ - داده بفرق رجولیان ضربان را نسخه ۶ - داد بعرق رجولیان ضربان را

(۱۲) نسخه ۲ - رای زنی پیر بود بر در ملهی ؟ نسخه ۳ - رای زنی پیر بود بر در ملهی
 نسخه م ب - رای زن پیر بود بر در ملهی نسخه ۵ - بر در ملهی نسخه ۶ - بر در ملهی
 (۱۳) نسخه ۲ - رای زنی پیر گفت رای جوانرا نسخه ۳ - رای زن پیر گفت رای جوانرا

- کامده ابری که برق زود گزایش (۱)
 وامده بحری که شاخ موج کهنش (۲)
 بر عدد لشکرش وقوف ندارند (۳)
 طاقت يك موج او کراست که طوفان
 خیزو خمی ده که گاه حمله صرصر
 رای بتدبیر پیر قلعه پیرداخت (۴)
 چون طلب شه ره گریزش بر بست (۵)
 گنج روان را که مهر خازن او داشت
 سینه برش را که کوه موکب او بود
 ای بهنر بر ملوک عصر مقدم (۶)
 بی تب لرزه بحر بکاه نیارد (۷)
 تیغ کمان برگشاد و تیر تو بسود (۸)
 جز تو که آورد پیل صد گله از غزو
- بفکند از پای حصن دیر ستان را (۹)
 بر کند از بیخ جرم کوم کلان را
 چهره گشایند یقین و کمان را
 صدیک آن بود و غوطه داد جهان را
 حبله جز این نیست خیز دان نوان را (۱۰)
 خم زدو پی کور کرد نام و نشان را (۱۱)
 نایژه بگشاد حوض رنگ رزان را (۱۲)
 پرده او ساخت رستکاری جان را (۱۳)
 کیش فدا کردو سود یافت زیان را
 عصر بداغ تو یافت یکسر ران را (۱۴)
 دعوت حرب تو شرزه شیر زیان را
 تیر به تیر امتحان نکرد کمان را (۱۵)
 هریک از آن دام صد نهنگ دمان را

- (۱) نسخه ۲ - کامد ابری که برق دود گذارش ؟ (زود گذارش ؟) نسخه ۳
 کامد ابری که برق زود کرانش ؟
 (۲) نسخه ۲ و ۳ - بفکند از پای حصن دیر ستان را
 (۳) نسخه ۲ - وامد بحری که موج شاخ کهنش نسخه ۳ - وامد بحری که
 موج شاخ کهنش
 (۴) نباشد نسخه م ب و نسخه ۵ - نسخه ۶ - ندادند
 (۵) نسخه ۲ - چند حزین نیست مردان نوبران را نسخه ۳ - حبله جز این
 نیست جرزبان توان را !
 (۶) نسخه ۲ - رای بتدبیر بر قلعه پرداخت ؟ نسخه ۳ - رای بتدبیر عقل پرداخت ؟
 (۷) نسخه ۲ - خم زد پی کود کرد نام نشان را ؟ نسخه ۳ - خم زدولی کور
 قام و نشان را !
 (۸) چون شه ره گریزش بر بست نسخه ۳ - چون طلب شه ره گریزش بر بست
 (۹) نسخه ۲ - نایره بگشاد حوض ریک روان را نسخه ۳ - نایره بگشاد حوض رنگرزان را
 (۱۰) نسخه ۵ - پرده او ساخت نسخه ۶ - پرده جان ساخت رستکاری جان را
 (۱۱) نسخه ۲ - عصر بداغ تو یافت اکثر آنرا ؟ نسخه ۳ - عصر بداغ تو یافت
 پیکرو زان را ؟
 (۱۲) نسخه ۲ - میغ (صنع) کمان برگشاده تیغ تو بستود نسخه ۳ - رمح کمان
 برگشاد و تیغ تو بسود نسخه ۵ - میغ کمان در گشاد تیر تو بگشود نسخه ۶ - میغ
 کمان برگشاد تیر تو بگشود
 (۱۳) نسخه ۵ و ۶ - تیر بتیر امتحان نکرد کمان را

مشکل غزو تو ذات عقل بیان کرد
تا نبود روز کینه جستن و پیکار
دین تو آباد باد و ملک تو آباد^(۱)
کرده چو نامت بهر سفر که کنی رای
مایه اعجاز دید شکل بیان را
دل زقیاس دل شجاع جیان را
عمر تو آراسته بهار و خزان را
عاقله حوت^(۲) والی سرطان را

بیه رمل مخبون محدوف ۱۴ بیه

شاه باز آمد بر حسب مراد دل ما
خیل خیل از خدمش تعبیه^(۳) کرده دگر
سوی هر مرحله راهی (بیمود) برده یکتا^(۴)
نه زلشگر گه او خیمه بسوده صرصر
بحر از او داشته تیمار بیاباب بتک^(۵)
داده ناخواسته چون کیش فدا اهل فدا
بسته طالع بمیان بر کمر خدمت او
کرده خورشید پرستی به^(۶) از حشمت او
سر برارای ملک ابراهیم از خاک و بیین^(۷)
داعی دولت او بسپرد خاک همی^(۸)
ملت از رایت او ساخته عونی بسزا^(۹)
جوق جوق از حشمتش تاختی برده جدا
زیر هر خار بنی شیری کشته تنها
نه زیرامن^(۱۰) او گرد ربوده نکبسا
کوه از او خواسته زنهار بتکرار صدا
بر سولانش پیل از همه جانب امرا
همه خردان و بزرگان فلک تا (چون) جوزا
همه خورشید پرستان جهان تا حربا
که همی (صهر) تو چون زیب دهد ملک ترا^(۱۱)
ز جنوب و شمال و زدبو روز صبا

- (۱) خرم (نسخه م ب)
- (۲) نسخه ۵ - عاقله روح ممدوح این قصیده کیست ؟ از سلاطین غزنویه گویا فقط دو تن لقب ناصرالدین داشته اند نخست سبکتکین دوم مسعود ابن محمود
- (۳) ممدوح مسعود سوم
- (۴) نسخه ۶ - یافته
- (۵) نسخه ۶ - یافتنی
- (۶) نسخه ۲ - کشن ؟ نسخه ۳ - کسی نسخه ۵ - سوی هر مرحله راهی بیموده بکس
- (۷) نسخه ۵ و ۶ - پیراهم
- (۸) به تک - بتک | بعضم با | | بتک |
- (۹) نسخه ۵ و ۶ - بکه
- (۱۰) نسخه ۵ و ۶ - سر برارای ملک ابراهیم ای شاه و بیین
- (۱۱) نسخه ۱، ۲، ۳ - بجای صهر شاه دارد همچنین در ۵ و ۶ کلمه صهرتنها در نسخه م ب پیدا شد
- (۱۲) نسخه ۱، ۲، ۳ - بسپرد خاک همی که خارج از بحر است مگر بسپرد سکه (سند) و بتشدید را خوانده شود نسخه م ب نیز « بسپرد خاک همی » دارد

برج هر حصن که ماند است بعالم عذرا
گر مسلمان نشود گبرو یهود و ترسا
اندر آرند بدستان نو آئین (به) نوا^[۱]
اندر او بزند از گردن و گوش حورا
تریت^[۲] یافته نام و نظرت زین دوگوا
شور هیجای تو نشانند روز هیجا
نکند پیشروش جز مژه شیر چرا^[۳]
بحجاب عدم از بیم تو در شد عنقا^[۴]
گفت این نیست مگر عهد لاحول ولا^[۵]
نور خورشید کم آید بپهاو بضیا
زیر چترت سر امساك پذیرد زهوا^[۶]
حضرتی گردد چون غزنین بابرک و نوا
راغها باغ کند یمن قدومت ملاكا
بسته در دامن امروز تو دامن فردا
نوشخوار از تو رعایا و ترا گفته دعا

منبر خطبه فتح سپهش خواهد گشت
ز آب شمشیرش طوفان دگر خواهد خاست
سمر غزوش ترکان نوازن پس ازین
در لفظش که به تکبیر ملایك ببرند
ای جو برجیس و چو ناهید بنام و بنظر
آن سپهری تو در آورد که آورد سپهر^[۷]
رمة را که شبان باس تو و حفظ تو گشت^[۸]
تا بشاهین تو بر بست قضا پر عقاب^[۹]
قبضه چرخ تو شیطان میسود و بگریخت^[۱۰]
زانکه در نور تو^[۱۱] در لافکه اوج و شرف
سایه چتر تو نشگفت که چون خرمن ماه
بمقام تو مقامی که در آن آسائی
باغها راغ کند رنج قدوم ملکان
کامران بادی در گیتی تا گیتی هست
شادخوار از تو سلاطین و ترا برده نماز^[۱۲]

- (۱) فقط در نسخه ۳ و ۵ و ۶
- (۲) نسخه ۵ - تزکیت
- (۳) نسخه ۱ - آن سپهری که در آورده که آورد سپهر ؟ نسخه ۲ - آن سپهری تو در آورد که آورد سپهر نسخه ۳ - آن سپهری تو در آورد که اورا سپهر ؟
- (۴) نسخه ۱ - رمة را که شبان باشد و حفظ تو شود نسخه ۲ - رمة را که شبان پاس تو حفظ تو گشت نسخه ۳ - رمة را که شبان حفظ بود باس تو شد ؟
- (۵) نسخه ۱ - نکند پیشروش جز مژه شیرغرا ؟ نسخه ۲ - نکند مشروش جز بزه شیر چرا ؟ نسخه ۳ - نکند مژه اش جز شره شیر چرا ؟
- (۶) نسخه ۱ - تا بشاهین تو بر دست قضا پر عقاب ؟ نسخه ۲ - تاب شاهین قضا بر تو بردست عقاب ؟ نسخه ۳ - تا شبانی بر پشت قضا پر عقاب
- (۷) نسخه ۳ بحجاب عدم از بیم تو در شد عنقا - این بیت فقط در نسخه ۲ دیده شد
- (۸) قبضه چرخ تو شیطان میسود و بگرفت
- (۹) گفت این نیست مگر عهد لاحول ولا - نسخه م ب گفت اینست
- (۱۰) نسخه ۶ - از نور تو
- (۱۱) نسخه ۱ - زیر چتر تو امساك ندارد زهوا ؟ نسخه ۲ - زیر چتر تو امسال پذیرد زهوا ! نسخه ۳ - زیر چترت سر امثال بر برد زهوا ! نسخه ۶ - زیر چترت سر امساك پذیرد زهوا
- (۱۲) نسخه م ب - و ترا گشته مطیع نسخه ۶ - و ترا گشته مطاع

گاه رای توو روی تو بغزوو بهجهاد
گاه گوش توو هوش تو برودو بقنا
خسرو بهاو اثرهای بزرگت^(۱) کرده
رستم و خسرو در مجلس انس تو ادا^(۲)

❦ خفیف ❦

(در مدح سیف الدوله محمود ابراهیم)

❦ معتدل گشت باز طبع هوا ❦	❦ بادبان بر کشید باد صبا ❦
❦ جانور گشته صورت دیا ❦	❦ خالک دیا شد است بر صورت ❦
❦ بر تند گرد تن همی عمدا ❦	❦ شاخ چون کرم پيله گوهر خویش ❦
❦ سر ز پستی کشید بر بالا ❦	❦ سبزه اندر حمایت شبنم ❦
❦ گشت حامل بلؤلؤلالا ❦	❦ ابر بی شرط مهر و عقد نکاح ❦
❦ لؤلؤل ناسیده بر صحرا ❦	❦ اینک از شرم آن همی فکند ❦
❦ تا به بیند جمال خسرو ما ❦	❦ چشمها بر گشاده غنچه گل ❦
❦ تا کند بر کمال شاه دعا ❦	❦ پنجهها بر فراخت سرو سہی ^(۳) ❦
❦ آن فلک سیرت و ملک سیما ❦	❦ میر محمود سیف دولت و دین ❦
❦ سوی عدلش قضا بعین رضا ❦	❦ آنکه اندر ابد نظر کرد است ❦
❦ بر فلک پیش طالعش جوذا ❦	❦ آنکه اندر ازل کمر بسته است ❦
❦ همش عالمی است از علیا ❦	❦ هیش جوهری است از آتش ❦
❦ هر کجا خوف اوست نیست رجا ❦	❦ هر کجا پاس اوست نیست خطر ❦
❦ گفت از این اصل گشته ایم جدا ❦	❦ سهم او رعد و برق را بنمود ❦
❦ چون کشد طبع او همی تنها ❦	❦ نکشد بار حلم او کونین ❦

(۱) نسخه م ب - بزرگان

(۲) اگر بیت نهم رابه این ترتیب بخوانیم که سر برارای ملک ابراهیم از خاک و بین که همی شاه نو چون زیب دهد ملک ترا آن وقت ممدوح این قصیده سلطان ابو سعد علاء الدوله مسعود بن ابراهیم محسوب میشود و معلوم میگردد که این قصیده باید یا در سال ۴۹۲ و یا در ۴۹۳ گفته شده باشد

(۳) نسخه ۱ - پنجهها برگشاده سروزر نسخه م ب - پنجهها برگشیده سرواز سر نسخه ۵ - پنجهها برگشیده سرواز سر نسخه ۶ - پنجهها گشاده سروزر

ای متابع ترا سپاه زمین	وی موافق ترا نجوم سما
گر ز مهر تو دانه ^(۱) سازد عقل	اندر آید بدام او غنقا ❀
ور ز جود تو مایه گیرد روح	ذات او صورتی شود پیدا ❀
تا بر آرد هزار لب همی ❀	در شبانروز گنبد خضرا ❀
همه امروز های دولت تو ❀	باز پیوسته باد با فردا ❀
دهر پیش تو مانده دست بکش ^(۲)	چرخ پیش تو گشته (کرده) پشت دوتا ^(۳)

❀ مضارع ❀

(در مدح سیف الدوله محمود ابراهیم بمناسبت تعیین او بحکومت هندوستان)

شاهها نظام ملک و قوام جهانیا	با دولت مساعد و بخت جوانیا
چشم است بختیاری و در چشم نوریا ^(۱)	جسم است کامکاری و در جسم جانیا
چون ملت از رسول پیاکی ستوده ^(۲)	چون رحمت از خدای زنیکی نشانیا ^(۳)
گوئی دعائی آنچه بجوئی بدان رسی ^(۴)	گوئی قضائی آنچه بخواهی برانیا ^(۵)
گردون ترا سکالده کیخسروی همی	اینگ بنفذ والسی هندوستانیا ^(۶)
همت بلند باید کردن که تو هنوز	بر پایه نخستین از نردبانیا

- (۱) نسخه ۵ و ۶ - دام
- (۲) نسخه م ب - دهر پیش تو دست برده بکش نسخه ۵ و ۶ - دهر پیش تو مانده دست بکش
- (۳) نسخه م ب - چرخ پیش تو پشت کرده دوتا نسخه ۵ - چرخ پیش تو کرده پشت دوتا
- (۴) نسخه - و در چشم مردمی نسخه - و در چشم و دیده (!) نسخه ۵ - و در چشم دیده نسخه م ب - چشم است بختیاری و در چشم مردمی جسم است کامکاری و در جسم جانیا
- (۵) نسخه م ب - چون ملت رسول پیاکی ستوده
- (۶) نسخه م ب - چون نعمت خدای زنیکی نشانیا
- (۷) نسخه ۵ - گوئی دعائی آنچه بگوئی بدان رسی
- (۸) نسخه ۵ - گوئی قضائی آنچه بگوئی برانیا
- (۹) نسخه ۵ - اینک بنقد . برای دانستن تاریخ سرودن این چکامه نگاه کن بحواشی چهار مقاله ص ۱۴۴ - ۱۴۵ تاریخ تقویم حکومت هندوستان بسیف الدوله در سال ۶۶۹ هجری است المعجم ص ۲۸۴

هنگام تو کسی ملکا و توانیا^(۱)
 اندر هنر تمامتر از صد جهانیا
 در گوش او نهاد قضا این توانیا
 تا بد ز همت تو مکر آسمانیا
 تا تو بشرط داد بهر کس رسانیا
 فرمان تراست گر دهی و گر ستانیا
 این شغل و این ولایت و این قهرمانیا^(۲)
 با عاملی و شخصگی و پهلوانیا^(۳)
 بر گرگ محرمی بود اندر شبانیا
 آید کنون به بدرقه کاروانیا^(۴)
 گردد همی ز صولت تو صولجانیا
 چون گشت پیشه تبغ ترا پاسبانیا
 کس نعمتی بزرگتر از زندگانیا
 عز و بقا و مملکت جاودانیا^(۵)
 دولت نموده حکم ترا خوش عنانیا

ایدون شنیده ایم که صاحبقران شود
 کز روی عقل یکتی اندر جهان ولیک
 دیدار خواست چشم زمانه ز قدر تو
 گر آسمان بدرد روزی ز هیئت
 اقبال خلق کرد بحکم تو کردگار
 اسباب نیکبختی در حل و عقد تست
 شکر آن خدای را که بجاه تو باز بست
 باز آمدند با تو همه بندگان تو^(۶)
 اندر پناه عدل تو اکنون درین دیار
 دزدی که ره گرفتی بر کاروانیان
 بس گردنان که گردن چونگوی بردرند^(۷)
 خواست حیلۀ فتنه بیدار گشته را^(۸)
 تا در جهان نیارد حاصل بسیم و زر
 پیوسته باد با تو و با روزگار تو^(۹)
 عالم شکسته خصم ترا در دل آرزو

هزج مکفوف مقصور

در مدح خواجه منصور بن سعید بن احمد بن حسن میمندی صاحب دیوان عرض

امروز نشاطی است فره فضل و کرم را و امروز وفاقت عجب تیغ و قلم را

(۱) نسخه م ب - همنام تو کسی و تو گوئی همانیا نسخه ۵ - همنام تو کسی ملکا و توانیا با این بیت برابر کن دویست قصیده مسعود سعد سلمان را که آن هم در مدح سیف الدوله محمود سروده شده است

بسال پنجه ازین پیش گفت بوریحان در آن کتاب که کرد است نام او تفهیم
 که پادشاهی صاحبقران شود بجهان چو سال هجرت بگذشت تی وسین و سه چیم

۶۹

(۲) نسخه - هم شغل این ولایت هم ملک سانیا ! نسخه ۵ - این شغل این ولایت این قهرمانیا

(۳) نسخه ۵ - بستکان

(۴) نسخه و نسخه ۵ - آید چو بدرقه برد کاروانیا

(۵) نسخه ۱ - بس کرد ناله گردن گردون چو گوی زر ؟ نسخه ۲ - بس کرد ناله

کردن چون گوی او مردی ؟

(۶) نسخه ۵ - عز و بقا ، مملکت چاه دانیا

تقدیر همی وقف کند عرض حشم را
 زوبرك و نوائی است عرب را و عجم را
 شافی تر از او و فدی اثنای نعم را
 روحی است معین شده امثال و حکم را^(۱)
 صد ریکه شکوهی است از او بالمش عمار^(۲)
 و افروخته طبعش بویا روی نعم را
 بر فرق زحل رفت^(۳) او سوده قدم را
 تیرش^(۴) زدل ملک بر آورده ستم را
 زو کس نپسندیدی دینار و درم را^(۵)
 در خلقت آدم تقزودند شکم را
 خون خشک شد اندر تن از و شاخ بقم را
 گوش از لغت خاطر او جذر اسم را
 باطالع خود جمع کند طالع جم را
 اصلی نبود فریعی حال ورم را

زیرا که در او بر شرف گوهر آدم
 منصور سعید آنکه بانعام و بافضال
 آن وفد جلالت که ز نعمت نرسیده است
 شخصی است حمید آمده در قوت و بسطت^(۱)
 چرخ که جهان نیست از او اختر جدش^(۲)
 افراخته رایش بعلما رایت رادی
 از اوج فلک همت او ساخته مرکب^(۳)
 تیغش^(۴) ز سر دهر بیرون برده ضلالت
 مگر مدح و ثنای سبب کسب نبودی
 تا مائده جودش در کار نکرده^(۵)
 بر شاخ بقم خشمش او نا که بگذشت^(۶)
 گر در سخن آید شنوا گرد لا شاک^(۷)
 حاسد نکند بر حسدش سودا اگر چند
 نوری ندهد روشنی کار حسودش^(۸)

(۱) نسخه م ب - قدرت

(۲) نسخه م ب - آمده

(۳) نسخه ۲ و م ب - چرخ که جهان نیست از او اختر عزمش

(۴) نسخه ۲ - صدری که شکوهی است بدو مالش خم را جد یعنی شمس الکفایت
 ابو القاسم احمد ابن حسن میمندی وزیر مشهور سلطان محمود غزنوی و سلطان مسعود بن
 محمود عم یعنی عبدالرزاق بن احمد پسر احمد میمندی سابق الذکر که در زمان
 سلطان مودود وزیر بود

(۵) نسخه ۲ - مرقد نسخه م ف مرود

(۶) نسخه او ۲ - همت م ف - همت نسخه م ب - هیبت نسخه ۵ - روعت نسخه ۶ - دولت

(۷) نسخه ۱ - امرش نسخه ۲ و ۵ - سعیش نسخه ۳ و ۶ - تیغش م ف - تیغش

(۸) نسخه نهیش نسخه ۵ و ۶ - نهیش

(۹) نسخه ۵ - ورم مدح و ثنا از سبب کسب نه آمدی زو کسب نینیدی دینار و

درم را نسخه م ب - از کس

(۱۰) در نسخه ۱ - مانه در سایر نسخ مائده نسخه ۵ - تا مایه جودش را بر کار

نکردند نسخه ۶ - تا مائده جودش بر کار نکردند

(۱۱) نسخه م ب بر شاخ بقم خشمش تا گاه جو بگذشت

(۱۲) نسخه م ب بیشک

(۱۳) نسخه م ب و نسخه ۵ - نار نسخه ۶ - کار

عزمش چو قلق گیرد ره گیرد بر باد^(۱)
 سهمش بزند قافله عمر مخالف^(۲)
 در سایه امنش^(۳) نرسد باز بشو
 خاک هنرش مرده کند شعله فتنه^(۴)
 تامله^(۵) زند هیچ زمین هیچ کشاورز
 انگیزه از خانه او خواهم شادی
 که منزل او برزده باسد (و) سمرقند^(۶)
 حزمش چو ثبات آرد بل سازدیم را
 و همش بدرد پرده اسرار عدم را
 در ساحت عدلش^(۷) ندرد گرگ غم را
 باد ظفرش روح دهد شیر علم را
 تاسجده برد هیچ شمن هیچ صنم را
 آویخته در دشمن او خواهم غم را
 که مجلس او طعنه زند^(۸) باغ ارم را

هزج مکفوف مقصور

(در مدح سیف الدوله محمود ابراهیم)

شوروز جوان کرد بدل پیر و جوان را ایام جوانی است زمین را و زمان را

- (۱) نسخه م ب عزمش چو سبک گردد نسخه ۶ - فلق
- (۲) نسخه ۵ - قافله عمر حسودش نسخه ۶ - قافله راه مخالف
- (۳) نسخه م ب - عدلش
- (۴) نسخه م ب - امنش
- (۵) نسخه م ب و ۶ - خاک هنرش پست کند آتش فتنه
- (۶) نسخه ۵ و ۶ - ناله
- (۷) نسخه ۵ که منزل او سرزده باسد و سمرقند نسخه ۶ که لشکر او برزده تاسجد و سمرقند
- (۸) نسخه م ب و ۵ و ۶ - زده

ممدوح این قصیده یعنی منصور بن سعید نیز از ممدوحین شاعر معروف مختاری غزنوی بوده در یکی از قصاید خود مختاری گوید
 چگونه بود که بیدار گشت و پیش نخفت
 خواب دید مگر تیغ عارض لشکر
 عماد دولت منصور بن سعید که اوست
 نظام ملک و قوام هدی و زین بشر
 و در قصیده دیگر گوید

عارض لشکر منصور سعید احمد
 آنکه تیغ و قلم اوست جهان را معمار
 علاوه در لباب الالباب عوفی (ج ۲ ص ۲۴۴) نوشته شده . . . و هم او راست در
 حق خواجه عمید منصور بن مسعود بن احمد الحسن میمندی العارض . . . پس از تصحیح
 اشتباهات یعنی گذاشتن سعید بجای مسعود و احمد بن حسن عوض احمد الحسن معلوم میشود
 که شخص ممدوح ابوالفرج و مختاری منصور بن سعید بن احمد بن حسن میمندی بود
 آنوقت معنی بیت ششم این قصیده بخوبی روشن میگردد زیرا که جد منصور سعید شمس
 الکفایت احمد بن حسن میمندی وزیر مشهور سلطان محمود و پسر سلطان مسعود بود
 عمش عبدالرزاق بن احمد بن حسن میمندی پسر وزیر ناهرده بود که او هم از مشاهیر وقت
 خود بود و در زمان سلطان مودود سمت وزارت داشت

چون طبع جوانان جهان دوست جهان را^(۱)
 از برك نوا داد قضا شاخ نوان را
 از جنبش بسیار مجدر كند آن را
 در خاك^(۲) همی سبز كند روی مكان را
 چو نانكه ستاره گذر كاهكشان را
 از خنده دزدیده فرو بسته دهان را
 آورد برون از لب و از كام زبان را
 عالم تر و عادل تر از او انسی و جان را^(۳)
 در ناحیه دولت او حكم قران را
 تا بازوی عدلش بخم آورد كمان را
 بی خدمت او عقد نبسته است میان را^(۴)
 يك نقش نشد ساخته نقاش گمان را
 گره حرکت می دهدی دست و عنان را
 وقتی كه اجل مرسته دهد تیغ و سان را
 گردی كه عدیل آمده رنگ یرقان را
 كاه آن بنفس یار شود باد خزان را
 چون میر بر آرد بكنز گرز گران را

هر سال درین فصل بر آرد فلک از خاك^(۱)
 گرشاخ نوان بود ز بی برگی بی برك
 انواع نبات اکنون چون مورچه در خاك^(۲)
 مرغ از طلب دانه فرو ماند كه دانه
 بگرفت شكوفه بچمن بر گذر باغ
 آن غنچه گل بین كه همی نازد بر باد
 وان لاله كه از حرص تا گفتن خسرو
 شاهنشاه عالم كه نبود است بعالم
 محمود جهانگیر كه بسته است جهاندار
 چون تیر همی راست رود^(۳) گردش ایام
 بی طاعت او عقل نیامیخته با مغز^(۴)
 چابكتر و زیبا تر آرد كاه سواری
 ساكن كندی طبع (و) هوا پا و ركابش
 روزی كه امل سست شود در طلب عمر
 گیرد ز فزع روی دلبران و سواران
 كاه این بجگر جفت بود با تف تموز^(۵)
 ابلیس كشف وارد ر آرد بكنف سر

- (۱) نسخه م ب - فلک پیر نسخه ۱ - هر سال بر آرد فلک پیر در این فصل
- (۲) نسخه ۵ - هر سال درین فصل بر آرد فلک پیر چون طبع جوانان جهان دوست
 را نسخه ۶ - هر سال درین فصل بر آرد فلک از خاك چون طبع جوانان جهان دوست جهان را
- (۳) نسخه م ب و نسخه ۲ - از خاك نسخه ۵ - ز خاك نسخه ۶ در خاك
- (۴) نسخه م ب - از خاك
- (۵) نسخه ۵ - جسمی
- (۶) نسخه ۵ - شود نسخه ۶ - شده
- (۷) نسخه م ب - بی طاعت او عقل نیامیزد با مغز نسخه ۵ و ۶ - نیامیزد نسخه ۵ - نیامیزد با طبع
- (۸) نسخه م ب - بی خدمت او عقده نبیوست میان را
- (۹) نسخه ۱ - گاه این بجگر جفت بود با تف و با سوز ! نسخه ۲ - گاه این بجگر
 جفت بود پای تموز ؟

از نیزه او پیشی بی آگهی او ❀
همواره جهاندار معین باد و نگهبان
تا ایلک و خان قبله یغما و تاراند ❀
آویخته چون شیر علم شیر زبان را
این دولت پاینده و این بخت جوان را
جز در گه او قبله مباد ایلک و خان را

❀ رجز مسدس مخبون — نسخه ۳ و م ب ❀

ز رود زاوه ^(۱) عبر کرد بحرما	نیبره رجای خلق ابوالرجا ❀
ابوالحسن علی که نعت خلق او ^(۲)	خبر دهد ز نام والدش ترا ^(۳)
عمید ملک شهریار محشتم ❀	عماد دین مصطفای مجتبا ❀
رسیده جباه او بجرم مشتری	پرید جسم او بروح اولیا ❀
گذشته قدر او ز اوج آسمان	چو از قدر او رضای پادشا
دیانتش بکشته آتش ستم ❀	تواضعش پیرده آب کبریا ❀
چه نعل مر کبش چه شکل ماه نو	چه گرد مو کبش چه کحل توتیا
برئسا دروده چون بر زمین ❀	در عطا گشوده چون در هوا
نهال عرق فضل وی ذوی الحسب	عیال ذات جود او ذوی النها
پیوی سوی آفتاب دولتش ❀	کز اوست آفتاب چرخ راضیا
مگرد گرد آبگرد هیئتش ❀	که در کشد بدم ترا چو ازدها
عذاب او حریق در جحیم زد	خلاص جست ازوو گفت عافا
بیارگاه او ملک زخلد شد ❀	نداشتید کاند رای مرجبا ❀
جدا کنند عقیم کره او زتن	نشاط دل فضول سر بالتقا ❀
برون برد نسیم رفق او زیم ❀	هم اجنبی هم آشنا به آشنا ❀
دوان رود سؤال سایلش بدو	چنانکه که دوان رود بکهر با
غنی شود امید زایش ازو ❀	چنانکه مس غنی شود ز کیمیا
همیشه تا براید از کلام حق	شریف ذکر انیسا و اولیا

(۱) نسخه م ب - ساوه

(۲) فضل

(۳) ممدوح این قصیده کیست ؟ اگر ابوالحسن علی بن فضل معروف بحجاج
پسر ابوالعباس فضل اسفرائینی وزیر اول سلطان محمود غزنوی باشد آنگاه باید گمان برد
که یا گوینده این قصیده ابوالفرج نمیباشد و یا که این قصیده را میتوان از قدیمترین
قصاید آن استاد شمرد زیرا که ابوالحسن علی حجاج را در جمله ممدوحین فرخی هم پیدامیکنیم

ز عشرت و زلهو بادش امتحان بدولت و بیخت بادش التجا
قوی بمون و سعی در حق ولی یلی بامرو نهی در تن ملا^(۱)
نه مرتقاش سوده تعل مرتقی نه مقتدیش دیده عزل مقتدا^(۲)

﴿ مجتث مقصور ﴾

(در مدح سیف الدوله محمود ابراهیم)

بدیع نیست بشب دیدن ستاره در آب زمین چو آینه صورت نمای گشت مگر
گل غنوده بیوی از بهشت یاقه بهر تو گوئی^(۳) اورا بلبل که غنودن او
کسی که رنگ غرابش نماند اندر سر^(۴) چگونه شد که جوان شد از آن سپس که نماند
یکی بمستی بستان نگاه کن گوئی ولیکن آن بین کز حد اعتدال گذشت^(۵)
تو این طراوت و این خرمی بدشت و بیاغ
بروز بین که سپهری است پر ستاره بر آب
ز گل نماند میان هوا و آب حجاب
چونیکبختان برخاست بانشاط از خواب
نموده بود بتلقین خواب راه صواب
ز روی عقل نباشد بر او دلیل شتاب
درخت را بسر شاخ بر نشان غراب
که ابر ساحت اورا شراب داده نه آب
مگر که یابد از فرط آب فعل شراب
ز سعی میغ میدان وزمین شاه بیاب

(۱) نسخه م ب - در تن بلا

(۲) در تعلق این قصیده به ابوالفرج رونه تردیدی هست زیرا که نخست این جگامه
تنها در دو نسخه دیوان ابوالفرج یافت شده است و دوم ممدوحش اگر ابوالحسن علی پسر
ابوالعباس فضل اسفراینی باشد و آنگاه باید وقت ظهور ابوالفرج کشیده شود پروزگاری
بسیار پیش از زمان سلطان ابراهیم ولی از طرف دیگر سبک این قصیده سبک معمولی اشعار
استاد ابوالفرج است برای کسب اطلاع از سر گذشت ابوالحسن علی بن فضل معروف به
حجاج نگاه کن بترجمه یمنی ص ۳۶۱ و ۳۶۲ مختاری در یکی از قصاید خود مدح میگوید
از ابوالحسن علی بن محمد بن حسین

سعدتی چه بزرگ است و گوهری چنهفیس ملوک را هنری خواجه عمید رئیس
ابوالحسن علی بن محمد بن حسین که پیش رایش گردون حبیب و مهر خسیس
سپهر قدری کاندر خلاف و خدمت اوست نحوست کیوان و سعادت برجیس

(۳) نسخه م ب - تو گفتی

(۴) نسخه م ب - از بر سر نسخه ۵ از پس سر

(۵) نسخه ۲ - ولیکن آنکه نه از حد اعتدال گذشت نسخه ۵ - ولیکن آن کز
حد اعتدال گذشت نسخه ۶ - ولیکن آن آئین کز حد اعتدال گذشت

یمین شاه معونت کند بفتح الباب
 که پیشکار دل و دست اوست بحرو سحاب
 از او کنند سؤال و بدو دهند جواب
 زمانه طاعت او بسته بر قلوب و رقاب
 بجودش اندر یابی^(۱) به از درنگ شتاب
 که دیو دولت او را غمی کند چو شهاب
 عقاب گیرد تیرش همی پیر عقاب
 چو توزی است بر او تافته شب مهتاب
 روان دشمن او شد چنده چون سیماب
 نشان قبله طاعت بود بلی محراب
 بر افکند زیبا نهار غرور سراب
 گریز خواهد از او چون کبوتر از مضراب
 نکرد یارد کس را شراب مست خراب
 زمان بدست عنان و زمین پای رکاب^(۲)
 ثوئی که خشم تو بستاند از نواب ناب
 سپاه هیبت تو چون حروف را اعراب
 لباس توزی و کتان و قاقم و سنجاب
 سپه توران و بزرگی تودار و گام تو یاب
 زیش عدل تو چون تیر ظلم را پرتاب

که میفهای دزم را بخشک سال اندر
 امیر عادل محمود سیف دولت و دین
 خدا یگانی کز تخت و تاج عالم را
 فلک سیاست او بسته بر شهرو سنین
 اگر چه در همه کاری به از شتاب درنگ
 خدنگ او نه عجب گر شهاب سیر بود
 مگر که فرع قوی حال تر ز اصل از آنک
 دل مخالف ملک از نهیب ناجیح او
 زدست آتش^(۳) سیماب رنگ شمشیرش
 نشان قبله طاعت شناس بار گهش
 بسی نماند که باران ابر رحمت او
 روان رستم اگر باز ره بحرب شود^(۴)
 زبس عمارت عدلش چنان شود که بدهر
 خسدایکا نافرمان تو براند و بداشت
 توئی که سهم تو بر باید از حوادث چنگ
 فرو گرفت چپ و راست بدسکال ترا
 همیشه تا بتموز و بدی بکار شود
 جهان توجوی و ولایت تو گیر و گنج تو بخش
 بزیر چتر تو چون سایه ملک را آرام

❖ مجتث مقصور ❖

در مدح طاهر علی مشکان (چهار مقاله ۱۸۲)

گرفت مشرق و مغرب سوار آتش و آب ربود حرص امارت قرار آتش و آب

(۱) نسخه م ب و ۵ و ۶ - باری

(۲) نسخه م ب - ز آب و آتش

(۳) نسخه م ب - اگر باز ره بحرب رود نسخه ۶ - روان دشمن اگر با زرم

بحرب شود بریزد از تن او همچو نغمه از مضراب

(۴) نسخه ۵ - خدا یکانافرمان تو بر آن دو بداشت زیان بدست و عنان و فلک

پای و رکاب نسخه ۵ - زبان

همی شکنجد باد و همی شکافد خاک
بخشک و تر بجهان در بگشت ناظر عقل
نهاد گوئی چون مهر در ~~سکار~~ نگین
بکار زار منه پیش این دو سلطان پی
بزینهار میر پیش این دو سلطان تن^(۱)
مگر گریز که تکشان شمارد باز^(۲)
مگر که شاهی جمشیدشان شناسد مور^(۳)
بند گشت بره بانک نام و آتش و سنک
ز باس و رفق خداوند ماست پنداری
تبارک آن ملک واحدی که صاحب را
عماد دولت و دین طاهر علی که دلش^(۴)
بهار فضل (و) بزرگی^(۵) که تن نیاراید
نکار طبع کریمی که چشم نگشاید^(۶)
عیار ذهنش و رایش نه معتبر دارند^(۷)
وقار عزمش و حزمش نه محتمل باشد
همی منبع تر^(۸) آید ز گرد مو کب او

- (۱) نسخه م ب و ۶ - بزینهار میر سوی این دو سلطان دست نسخه ۵ - بزینهار
میر پیش این دو شیطان دست
(۲) نسخه م ب - مگر گریز کنی نیک آن شناسد باز
(۳) نسخه م ب - مگر سپاهی جمشیدیان شناسد مور نسخه ۵ - مگر سپاهی جمشیدیان
شناسد مور نسخه ۶ مگر سپاهی جمشیدیان
(۴) نسخه م ب - کار و بار
(۵) نسخه ۳ - عماد دولت و دین طاهر آن شهی که دلش نسخه م ب - عماد
دولت و دین طاهر آنکه دست و دلش
(۶) بهار فصل بزرگی
(۷) نسخه م ب - نکار
(۸) نسخه ۶ - بکار طبع کریمی که چشم نگشاید مگر بخامه لطفش بکار آتش و آب
(۹) نسخه ۵ - عیار ذهنش و رایش نه معتبر دارند بلی ز معتبر آمد عیال و آتش و
آب نسخه ۶ - عیار و حشمش و رایش نه معتبر باشد بلی نه معتبر آمد عیار آتش و آب
(۱۰) نسخه م ب - رفیع تر

دوار دشمن او از دوار آتش و آب
ضعیف گر بنهی^(۳) اقتدار آتش و آب
بزیر عقل گر آمد^(۴) شمار آتش و آب
که چون زبانه بود درجوار آتش و آب^(۵)
که حرق و غرق پذیر دزکار آتش و آب^(۶)
همی فزاید خویش و تبار آتش و آب
قضا بچرخ کران بود و تار آتش و آب
بلند و پست بود کوه و غار آتش و آب
چنانکه هست غنی روز کار آتش و آب
چو شمع و طشتش در انتظار آتش و آب^(۹)

همی شمع تر آید ز باد هیبت او^(۱)
فرو نشاند بامش^(۲) ارتکاب فتنه و شور
بزیر عقل کی آید شمار معرفتش^(۴)
چه باک دارد با عزم و حزم او عاقل
چه عجب آرد در ظل امن او عاقل
ز کین و مهرش چون خلق ساعت اندر ملک
بدین دو دخل مدد یافت ورنه بگسستی
همیشه تاب جهان چون بر آید و برود^(۸)
بسود و پایه غنی بساد روز کار بقات
حسود او بدلو دیده روز و شب ماند

(مجتث مقصور)

در مدح بونصر پارسی

و چه گشت بهر هفت کشور آتش و آب
قوی ترند همین دو مصدر آتش و آب
چو باز گیرد از ایشان مقدر آتش و آب
بدیو دوزخ و خورشید خاور آتش و آب^(۱۱)

قبول یافت ز هر هفت اختر آتش و آب
ازین چهار مصدر که آخش بجانند
هوا که بیند خشک و زمین که بیند^(۱۰) تر
همان کند که شهاب و همان کند که ذنب

(۱) نسخه م ب - همی سریع تر

(۲) نسخه م ب - بامر

(۳) نسخه م ب - ضعیف کرد بنهی

(۴) نسخه م ب - زیر عقل نباید شمار معرفتش

(۵) نسخه م ب - کی آید

(۶) نسخه م ب - چه باک دارد با حزم او عاقل که حرق و غرق پذیر دزکار آتش و آب

نسخه ۵ - چه باک دارد با حزم و حرز او عاقل که حرق و غرق بریزد ز کار آتش و آب

نسخه ۶ - چه باک دارد با حزم و عزم عاقل که حرق و غرق بریزد ز کار آتش و آب

(۷) نسخه ۲ و ۵ و ۶ این بیت را ندارد نسخه م ب - چه حجت آرد با ظل

امن او عاقل که زیادی موج از جرار آتش و آب

(۸) نسخه م ب - در آید و برود

(۹) نسخه م ب - چو شمع و کشتی در انتظار آتش و آب با این قصیده

برابر کن قصایدی که مسعود سعد و سنائی و سید ناصر علوی در همین ردیف گفته اند

(۱۰) نسخه م ب - که یابد

(۱۱) این شعر در نسخه م ب - بود

اگر مؤنث هست و مذکر آتش و آب
بطبع طفلان باشیر ماسد آتش و آب
بحول و قوت خویش این دو گوهر آتش و آب
بطوع گویند الله اکبر آتش و آب
ظفر نیابد بر هیچ معبر آتش و آب
بجاه و نعمت با او برابر آتش و آب
چگونه راجع گردد بگوهر آتش و آب^(۵)
چگونه ضخم شود با شناور آتش و آب^(۶)
بشکل و هیئت برج دویکرا آتش و آب
چنین دو بیکرو هم زین دویکرا آتش و آب
مقدمی تو باصل و مؤخر آتش و آب
توئی که امر تو باشد مسخر آتش و آب
ز باس و رفق تو جزوی دو ابر آتش و آب
بچشم عقل نیابد معبر آتش و آب
ز آب و آتش تیغ تو کيفر آتش و آب
کز او بر آرد چون اژدها سر آتش و آب
نهیبت یافته در کوه و در آتش و آب^(۱۰)
ز حبس و بند تو کانون و فرغ آتش و آب

چرا نزیاد تفو چرا نکارد^(۱) نم
بزرگ شاخ و قوی بیخ^(۲) در شود بطفیل
شگفت و معجب و مغرور ~~کار~~ دارند
چو حول و قوت بونصر پارسى بیند
بزرگ مرتبه صدری که بی جوار درش^(۳)
معجز جانب آزاده منعمی که نگشت^(۴)
اگر نه توشه جود و سخاوتش یابد
و گرنده دامن اقبال و دولتش گیرد
بجرح همت او بر کفایتش بنمود^(۷)
بعمر خویش مقطع نوشت تواند
بزرگوارا (خدایکنا) بخشنده جهاندارا
توئی که حکم ترا رام گشت دیو و پری
زعزم و حزم تو نقشی دو بسته صرصر و کوه
بجنب قدر تو پیوسته قدر نو کهن^(۹)
برند روز ملاقات اگر خلاف کنند
تور طوفان خوانم نیام تیغ ترا
از اضطراب و هزیمت دمی نیاساید
وز آزمایش کمتر نمونه دیدند

- (۱) نسخه م ب - نیارد
- (۲) نسخه م ب - قوی برك
- (۳) نسخه ۲ و م ف - مطاع و صاحب صدری که نسخه م ب و ۵ - مطاع جانب صدری که
- (۴) نسخه ۵ - هیچیز جاهی آزاد منعمی که
- (۵) نسخه م ب - اگر نه توشه جود و سخاوتش یابد چگونه ضخم شود با شناور آتش و آب
- (۶) نسخه ۲ - چگونه صخم شود با تناور آتش و آب نسخه ۳ - چگونه رحم بود با شناور آتش و آب نسخه م ب - چگونه گردد راجع بگوهر آتش و آب
- (۷) نسخه م ب - پیمود
- (۸) این شعر در نسخه م ب - بود
- (۹) بجنب قدر تو پیوسته قدر نور کهن نسخه ۵ - بجنب قدر تو پیوسته قدر نور کهن
- (۱۰) نهیب یافته در کوه و در آتش و آب نسخه م ب - دو کوه و در کر آتش و آب

بهرق باك خليلی بعرض سهم کلیم^(۱) از آن رکاب تو سهم افکند بر آتش و آب^(۲)
 پل سلامت و امن است پشت مرکب تو برو چه باک ترا گرشوی در آتش و آب
 همیشه تا که ز خصمی بفعل بدنازد^(۳) بدآوری نشود سوی^(۴) داور آتش و آب
 بقات خواهم چندانکه دارد آهن و سنک نهفته^(۵) در دل کاواکو در بر آتش و آب
 بجشنهای چنین و بعیدهای چنان کشیده طبع تو از جام و ساغر آتش و آب

(مبحث مقصور)

در مدح عمیدالدوله عمدةالکتاب (۲)

که رحیل چو بگذاشتم همی اسباب ز آب دهنده همی گشت گرد من گرداب
 دل از وداع رفیقان چو دیک بر آتش^(۶) تن از غریو عزیزان چو مرغ در مضراب^(۷)
 پی عزیمت من سست چون پی ناقه ره هزیمت من بسته^(۸) چون ره سیما
 چه روح من چه یکی باشد شکسته کف چه شخص من چه یکی خیمه گسسته ظناب
 به جنبشی که همی پیش بر گرفت سکون^(۹) برفتنی که همی باز پس گذاشت ایاب^(۱۰)
 برنده دهر صبورم چو مهره در ششدر زنده چرخ عجولم چو گوی در طبطاب
 نموده شکی من از فکرت اضطراب سپل گرفته طبع من از نفرت احتراز^(۱۱) غراب
 امید من پس از ایزد بفضل صاحب عصر عمید دولت منصور عمدةالکتاب
 باند همت صدری که دولتش را هست سپهر زیر عنان و زمانه زیر رکاب

- (۱) نسخه م ب - بعرض باک خليلی بعرض سهم کلیم
- (۲) نسخه م ب - از آن رکاب تو اسب افکند در
- (۳) نسخه ۲ - بفضل به نازد نسخه ۳ - بفعل بدنازد نسخه م ب - همیشه
- تا که ز خصمی بفضل در ناورد
- (۴) نسخه م ب پیش
- (۵) نسخه م ب - نهاده
- (۶) نسخه م ب - تن از وداع رفیقان چون فل در آتش نسخه ۵ چو دیک بر آتش
- (۷) نسخه م ب - دل از خروش عزیزان چو چنک از مضراب
- (۸) نسخه م ب - سخت
- (۹) نسخه م ب - بجنبشی که همی باز پس گرفت سکون نسخه ۵ - بجنبشی که همی بر گرفت باز سکون
- (۱۰) نسخه م ب - برفتنی که همی باز پس گرفت ایاب نسخه ۵ - برفتنی که همی باز پس گذشته ایاب
- (۱۱) نسخه م ب - اجترار

بجای رایش خورشید در هزار حجاب
 زسم او نچشد پیل ویشه راحت خواب
 قدر بچود ^(۲) وی اندر دمیده باد شتاب
 صواب دست خطا و خطا بدست ^(۳) صواب
 چو بر جواب سؤال و چو بر سؤال جواب
 رسد بیخت ^(۴) همایون او بفتح الباب
 بروی نیل رسیدی مخور غرور سراب
 بنار تیز تر و گردد مو کش دریا ^(۵)
 که قلب کعبه کند شستگانی محراب
 همیشه تاب بچد بادو خاک ^(۶) گیرد تاب
 نه طبع او ز نشاط و نه جام او ز شراب
 حساب عمرش چندانکه ز بحر است حساب ^(۷)

بجنب قدش عیوق با هزار نشیب
 زامن او نکشد شور و فتنه رنج سپهر ^(۱)
 قضا بحلم وی اندر سرشته خاک درنگ
 بیندودو بستاند بقوت عدلش
 مقدم است بنطق و مسلم است بعلم
 کسی که کوفته خشک سال حادثه کشت
 نراز گردش ایام نیز اگر گله ایست ^(۲)
 پیوی گسرمرو راه خدمتش بر گیر
 ز قلب ^(۳) در گه او ساز شستگانی عمر
 همیشه تابدهد مشک و مغز یابد بوی
 مباد خالی و فارغ دوجیز او زدو چیز
 مسیر امرش چو نانکه ماه رامت مسیر

(مضارع)

ای نجم دین و از تو بکفر اندر اضطراب
 با هیبت تو دهر نیارد چشید خواب
 رای ترا نماز بسرد سال و مه صواب
 بر دیو شرک تیر تو بارنده ^(۱) چون شهاب
 مهر تو در بیابان وادی ^(۲) کد سراب

ای تیغ تو کشیده نراز تیغ آفتاب
 با همت تو و هم ندانند برسد راه
 حکم ترا مطیع بود روز و شب فلک
 ناز اوج حق یقین تو تابنده چون سهیل
 کین تو از طبیعت بیرون نهد قدم ^(۳)

(۱) نسخه ۵ - زامن او نکشد شر و فتنه رنج سپهر

(۲) نسخه م ب - جود

(۳) نسخه م ب - نشست

(۴) نسخه م ب - زبخت

(۵) نسخه م ب - ز دور گردش ایام اگر ترا گله ایست

(۶) نسخه م ب - برای کحل بصر گردد مو کش دریا

(۷) ز گردد

(۸) نسخه ۲ و ۳ و م ب - آب

(۹) نسخه م ب - چندانکه مهر راست حساب

(۱۰) نسخه م ب - تازنده

(۱۱) نسخه م ب - طرب

(۱۲) نسخه م ب - دپا

گاه شتاب جود^(۱) تو والله بود شتاب
 ندهد سؤالگر زتسرا بیستون جواب
 برخیزد از میانه شخص و اجل حجاب
 و انرا جگر بر آتش حسرت بود^(۲) کباب
 که پای زود زود برون آید^(۳) از رکاب
 زخم آری و بزخم گشائی در او شعاب^(۴)
 ناقص کند دبیری و ابتر کند حساب^(۵)
 هر گاه که تیر وار نهی روی بر صعب^(۶)
 هم راه^(۷) جنک تو نپذیرد همی ایاب
 نشیند هیچکس که بخون تشنه گشت^(۸) آب
 ای هر دو جنس را^(۹) بهنرمالک الرقاب
 بی عون و سعی لشکر بنخانه ها خراب
 دوراست کار غزوتو از لهو و از شراب
 تا بر سپهر شیر بود برج آفتاب
 وز دهر هر چه یابی عمر عزیز یاب
 چون مشتری بخوبی بر^(۱۰) دوستان بناب

پیش درنك حلم تو عاجز بود درنك
 تهتد كمال قدر ترا آفتاب حد
 آنجا که از هزارهز حرب و نهب خصم
 این را سلب در آب ندامت بود غریق
 که دست دیر دیر جدا ماند^(۱) از عنان
 که تیغ ~~صوه~~ حمله پذیرد ز تیغ تو
 تیر از گشاد شست تو گر بر خورد تیر
 کوئی که از کمان تو گلی شود جدا
 هم خواب صلح تو نشناسد همی سپهر
 جز بر^(۲) سنان رمح تو از تف خشم تو
 ای در عجم سپیدو ای در عرب امیر
 عون خدا و سعی تو امسالو بار کرد
 پاك است شغل خیر تو از روی و از ریا
 تا بر زمین نبات بود مایه حیات
 از بخت هر چه جوئی نام بزرگ^(۳) جوی
 چون آسمان بشدی با^(۴) دشمنان بگرد

- (۱) جور ؟
- (۲) نسخه م ب - شود
- (۳) نسخه ۱ - برون آید نسخه ۲
- (۴) نسخه ۱ - جدا ماند نسخه ۲ - فرو ماند
- (۵) نسخه م ب - زخم آری و زخم گشائی بر او شعاب
- (۶) نسخه م ب - ناقص شود ابتر شود
- (۷) نسخه م ب - بر صعب
- (۸) نسخه م ب - هم رای
- (۹) نسخه م ب - غیر از
- (۱۰) نسخه م ب - گردد
- (۱۱) نسخه م ب - قوم را
- (۱۲) نسخه م ب - بلند
- (۱۳) نسخه م ب - بر
- (۱۴) نسخه م ب - با

(هزج مقبوض مقصور) در نسخه ۲ و ۳ و م ب

با اهل خرد^(۱) جهان بکین است
 آنکو بیر خرد مبین است
 بر هر که نشانی از هنر^(۲) هست
 ازاده همیشه خود بر این بود
 هتین جفا بر آن کند تیز
 از کار فلک عجب توان داشت
 بر داشته مهر از آب حیوان
 سعدش همه زیر دست نحس است
 زان رفت به همعنانی جور
 جز سفله و دون نپرورد هیچ
 آنراچو نکین^(۳) دهد زرو سیم^(۴)
 از ناله و از شکایت من
 زو با کتبه شکایتی توانکرد
 نی نی کتبه پناه من زجورش
 صدی که بقول هر خردمند
 از جنبش کلک لاغر او
 با دست چو کان اوقرین شد
 الحق سبب یسار ملک است
 انصاف بدان یمین و آن کلک
 ذکر هنرو فضایل او

مرد هنری از ان غمین است
 زین ازرق بی خرد کهن است
 با محنت و رنج همشین است
 تا کینه کند برین است
 کو در خردو هنر مین است
 با آن همه مهر محض کین است
 میل نظرش یسار کین است
 زهرش همه با شکر عچین است
 کش اسب مراد زیر زین است
 وین خود هنری از او کمین است^(۵)
 کش یک دو صفت زهر^(۶)
 گوشش همه روز با طین است
 کزوی همه بخردی^(۷) حزین است
 مجموع کرم بهار دین است
 اویست که صدر را ستین است
 ملک است کتبه پلایش سمین است
 زان کان جواهر نمین است^(۸)
 میمون قلمش که در یمین است
 مر دولت و ملک را یمین است
 تسبیح کرام کاتین است

(۱) نسخه م ب - هنر

(۲) خرد

(۳) نسخه م ب - این خود هنری از آن کمین است

(۴) نسخه ۲ و ۳ - نگین

(۵) نسخه م ب - آنرا چون نگین دهد زرو سیم

(۶) نسخه ۳ - نگین است نسخه م ب - کش یکد و صفت زهر تک این است

(۷) نسخه ۳ - (س م)

زان است که حافظ و امین است
 هم حصن هنر بدو حصین است
 کان مایه^(۱) آه-وان چین است
 در ابروی روزگار چین است
 چون ماه زمهر خوشه چین است
 همچون بفصول فرودین است
 چون کلک و بنانش را قرین است
 مانند داغ بر جبین است
 همچون اثر خرد مبین است
 بی رنج و غمی در آسین است
 سحری که سزای آفرین است
 وین پیش همه کسی یقین است
 کز لفظ و خط تو شرمگین است
 هم خاطرو هم دلم رهبن است
 همراه حدیث من امین است
 کاندلر دلو جان من دقین است
 رسم کرم و وفا چنین است
 وز او همه خلق مستعین است
 وان را چه غم است کو معین است

مسموع سریر ملک و دانش
 هم ملک برای او مصون است^(۱)
 يك قطره زكلك اوست هر مشك
 از رشك كشاده روئی او
 از خرمن ذهن او عطارد
 عهد كرمش ز عهد هافر
 بینی اثر قرآن سعدین
 هر حرف زكلك او عدو را
 آثار سخاو مكر ماتش
 با همت او سؤال رادست
 سحر از سر خامه آفریند
 ای گوی ر بوده از كریمان
 در درد ربا مقیم از آن شد
 دایم بئناگری و مهرت
 از غایت شوق حضرت تو
 دانی که ولای تو چو گنجی است
 وانکه یادم نیاری آری
 تا ایزد مستعان خلق است
 بادات خدا معین و هست

(هزج مقصور)

در مدح سلطان علاء الدوله ابوسعید مسعود بن ابراهیم بن مسعود

عرب را آسمانی حق گذار است
 عجم را آفتابی سایه دار است
 ملك مسعود ابراهیم مسعود
 که صاحب خاتم این روزگار است

(۱) نسخه م ب - هم ملک ظفر بدو مصون است

(۲) نسخه م ب - نافه

بشاخ ملك او پر برگ و بار است^(۱)
 هنر های عظیمش بی عوار است
 عقاب دولتش نهمت شکار است
 بر قدرش عزیز مصر خوار است
 نه موج باس او آسان گذار است
 جهان از وی جهانی مستعار است
 ز داغش ران گوردان پر نکار است
 همش در حبس طاعت مورو مار است
 که گفتی امن او فصل بهار است
 که گفتی سهم او روز شمار است
 همه ارکان جزویش استوار است
 حسامش دین و دنیا را حصار است
 یکی بارعدو برق ذوالفقار است
 یکی آبی که بر آتش سوار است
 وز این در دیده کیوان شرار است
 وز این در مغز جباران خمار است
 بدو هر گونه جرمی^(۲) جان سپار است
 که شبحان از گشادش سنگسار است
 کم از تنبوك نرم شهریار است
 باندانش کشیدن صعب کار است

همایون خسروی که عدل و انصاف
 نظر های کریمش با طراوت
 براق همش معراج پیمای
 بر جودش خراج بصره^(۳) ناقص
 نه بحر جود او دشوار عبور
 سپهر از وی سپهری عکس مانند
 ز دامش جان شیرین در کشاکش
 همش در عقد ملك انسی و جنی
 چنان بر باس امنش غالب آمد
 چنان تنبیه سهمش کاری افتاد
 همه احکام کلش آفریده
 نوندش کوه و صحرا را سماری
 یکی با معجزو برهان دلدل
 یکی خاکی که مصر رو پیاده است^(۴)
 از آن مر پشت ماهی را بشیزه
 از آن بر علم بیطاران تطاول
 خدنگش جرم^(۵) بی جان است لیکن
 شهاب از جرم سنگش فضله در بست^(۶)
 کمان رستم دستان بسختی
 قضا را بازوی چرخش خجیدن^(۷)

(۱) نسخه م ب - بشاخ ملك از او

(۲) نسخه م ب - مصر

(۳) نسخه م ب - بیار است

(۴) نسخه م ب - جسم

(۵) نسخه م ب - جسمی

(۶) م ب | ؟ شهاب از زانکه فضلش فضله ور نیست از وی که نسخه ۲ - شهاب

از زانکه فضله ور نیست نسخه ۳ - شهاب از ویک فضلش فضله ور نیست

(۷) نسخه م ب - قضا را باره چرخش کشیدن

نم چون پیل یکدیش^(۱) هزار است
 هوا را قامتش قد چنار است
 بتك چون گرد بادی در عیار است
 كزان يشك درازش مسته خوار است^(۲)
 بلرزد گر حكا سامهار است^(۳)
 هم از بینی بینی در مهار است^(۴)
 حکایتها کز ایشان یادگار است
 که بر درگاه سلطان کار و بار است
 همه گیش گفت اندر کنار است
 چه ایوان عین بند و گیر و دار است
 که در عرصه دورویه کارزار است
 ز جام و منزلت با بود و تار است
 که دارالملک او^(۵) دارالقرار است

بشکل پیل یکدیش^(۱) نگه کن
 زمین را هیکلش سد سکندر
 بن چون گرد کوهی در سلاسل
 نهنك آب ورزش باد پرور^(۲)
 حكال حرب اندر حمله در وی^(۳)
 بجنب فتنه کافد خلقت او را^(۴)
 یارای راوی از آثار شاهان
 کرا بود است از ایشان کار و باری
 فلك ایوان قصرش دید و میدان^(۵)
 چه میدان موج اسب و یسل وردم
 نو کفنی عرصه شطرنج دنیا است
 همیشه تا شعار دین و اسلام
 بملك اندر قراری بار خسرو

(رمل مخبون مقصور)

(در مدح منصور سعید)

جشن فرخنده فروزدین است روز بازار گل و نسرين است

- (۱) نسخه م ب - بکرنکش
- (۲) نسخه م ب - بکرنکش
- (۳) نسخه ۲ - نهنك آبدزدش بادپرور نسخه م ب - نهنك آبدزدش بادپرور
- (۴) نسخه م ب - گر از يشك دارش مسته خوار است
- (۵) نسخه ۲ - چكال حرب اندر حملی از وی نسخه م ب - چكاو
 حرب و اندر حمله از وی
- (۶) نسخه ۲ - بلرزد گر چكال شاهباز است نسخه م ب - بلرزد گر چكاو و گر نهار است
- (۷) نسخه ۲ - تحیت فتنه کاندس خلقت او را نسخه م ب - بجنب
 فتنه کاندس خلقت او نسخه ۵ - بجنب فتنه کاندس خلقت او
- (۸) هم از بینی و از بینی مهار است
- (۹) نسخه م ب - مشحون
- (۱۰) نسخه م ب - ازو

آب چون آتش عود افروز است	باد چون خاک عبیر آگین است
باغ پیراسته کلزار بهشت ❀	کلن آراسته حور العین است
برج نور است مگر شاخ سمن	که کلتش را شبه پروین است
گر دبستان ز فروغ لاله ❁	گوئی آتشکده بر زین است
یشه از سبزه واز جوی و درخت	چون زمین دگر از غزنین است ^(۱)
آب چین یافته در حوض از باد	همچو بر کار حریر چین است
بط چینی که بیاد است درو	چون پیاد است که (با) نعلین است ^(۲)
بچه ماند به عروسی عالم ❁	که سبک روح و گران کاین است
شه او زبید منصور سعید ^(۳)	که همین خسرو و آن شیرین است ^(۴)
ذوقون شاهسی کاندرفن ملک	بر شاه عجمش تمکین است ^(۵)
در لفظش چو بسد شاخ انگیز	مشک خطش چو شکر شیرین است
روش تین دارد قلمش ❁	گرچه تریاک ^(۶) دوصد تین است
خرد آئین کف رادش دید	مایه رزق جهان گفت این است
چون بها در گهر یش بها ^(۷)	هنر اندر گهرش تضمین است
آن دیری است که در جوزا تیر	بار قومش رقم ترقین است
وان سواری است که بر گردون ماه	پیش او چون زین بر خرزین است
نه چو باشد و مانده او ^(۸)	اوشه و هر که جز او فرزین است

- (۱) نسخه ۱ - چون زمین کلی غزنین است نسخه م ب - چون زمین کله غزنین است نسخه ۶ - چون زمین دگر غزنین است
- (۲) نسخه ۲ و ۳ - بط چینی نه بیاد است درو نسخه ۳ - براو یا پیاد است که با نعلین است نسخه م ب - بط چینی نه پیاده است درو چون پیاده است که با نعلین است نسخه ۵ - بط چینی نه پیاده است ازو نه پیاده است که با نعلین است نسخه ۶ - بط چینی نه پیاده است درو چون پیاد است که با نعلین است
- (۳) لباب الالباب ج ۲ - شبه او زبید منصور سعید نسخه ۵ - شه او زبید
- (۴) زائکه او خسرو و این شیرین است نسخه م ب - که هم او خسرو و این شیرین است
- (۵) لباب - بر شاه عجم اش تمکین است
- (۶) قریاق
- (۷) نسخه ۵ - جوها در گهرش بیش بها نسخه ۶ - جوها در گهرش بیش بها است
- (۸) لباب - نه چنین باشد و مانده او م ب - نه چنان باشد مانده او

اگرش بر چو پر شاهین است	کبک را دل چو دل شاهین نیست
هست بهرام نه چون چوبین است	هست معراج نه چون خدمت اوست
همش رهبر علین است	چنك در همت او زن که ترا
کعبه کش در پی زرفین است	جود او کعبه زوار شناس
که ز تائیدش دار افرین است	تکیه بر بالش اقبالش دار
حاسد او ز در نفرین است	آفرین باد بر آن شخص کز او
تا دعا ساخته با آمین است	با بقا ساخته باداش نفس

(مجتث مقصور)

از اوست هر چه بشرك اندر از بدی ^(۱) اشع است	ذلیل نصرت حق زخم نیزه عرب است
جهان و ملك جهان ^(۲)	میان چرخ و میان ملاعیش گه لب
چنین گشایش در عقد نادر و عجب است ^(۳)	ز عقد هاش باسلام در گشایش هاست
وليك كوتهی عمر خصم را سبب است	دراز هست چو امید و تن درست چو عمر
گرش بینی گوئی که خوشه غن است	دلی که حمله پذیرفت از او بفکرت و هم
گمان برد که در او روح اوزه دار تب است	چنان بلرزد جسم از نهیب او ^(۴) که خرد
که در حقایق علمش دقایق ادب است	نه هر که شکش بیسود مشکش بنمود
چو شاخ معجزه هم ازدها و هم خشب است	بچنك شیر عرب نجم دین و صدر جهان ^(۵)
سپهر و کیتی بیش از قیاس روز و شب است	جلیل بار خدائی که در جلالت او
مظفری که ز تیغش زمانه در هرب است	موفقی که ز جودش ستاره در خجلت

(۱) نسخه او ۶ - از بدی نسخه ۲ و ۵ از هدی

(۲) نسخه او ۵ - بردو ماند يك ندبست نسخه ۲ - بردو ماند و يك ندبست

نسخه ۳ - هر دو و آنکه بدنست ؟ نسخه م ب - هر دو داديك بدنست ؟ نسخه ۶ - هر دو داو يك ندبست

(۳) نسخه م ب - از او عجب است

(۴) نسخه م ب - جان از مابتش

(۵) (نسخه ۳) نسخه ۱ - نجم دین عصاگر چنك ؟ نسخه ۲ - نجم دین

و خيك دارد ؟ نسخه م ب - نجم دین عصا که چنك ؟ نسخه ۵ - ندارد نسخه ۶ - نجم دین و خنك خراو ؟ !

زفر دولت او و شکوه حشمت او
 بسازگاری طبعش مفید چون صحبت (۱)
 موافق آمد بارای طبع کینیت او (۲)
 دران زمان صسه جهانی پر آتشین (۳)
 نه عدل را نظر است و نه عقل را بصیر است
 بزخم يك دو کند شخص شیر شمشیرش
 قضا مشقت پیری (۶) نهاد گرزش را
 ایا عذیم نظیری کجا (۸) وجود و عدم
 توئی که از توو از روزگار همت تو (۹)
 حطب که گرمی تیغ تو دیدو تیزی آن (۱۱)
 غذای سهم تو خون عدوست بنداری
 همیشه تافلک است و همیشه (۱۲) تاملک است
 نشاط بارو طرب جفت طبع و رای و دات

هوا گشاده دل و روزگار بسته لب است
 بکار سازی رایش مصیب چون زهب است
 که حلم او که قدرت قوی تر از غضب است
 دران میان که سپاهی دراهنین سلب است (۴)
 نه فضل را هنر است و نه حرص را طاب است (۵)

از آنکه تن را تاثیر کمترش حذب است (۷)
 ز چون تونسل یکی بیوه و دگر عزب است
 جهان براحت و عالی تن تو (۱۰) در تعب است
 چه گفت گفت که آتش بجای این حطب است (۱۴)
 و گر نه چون (۱۳) ارگش از خون نهی ترا ز عصب است
 همیشه (۱۵) تاحسب است و همیشه تانسب است
 که شرق و غرب ز تو بانشاط و باطرب است

- (۱) نسخه م ب - صحت
 (۲) نسخه م ب - موافق آمده با زخم طبع کینه او
 (۳) نسخه ۱ - در آتشین غصه است نسخه ۲ پر آتشین عقد است نسخه ۳ - پر آتشین است (!) نسخه م ب - در آتشین عیبیه
 (۴) نسخه ۵ - در ان زمان که جهانی در آتشین غلبه است نسخه ۶ - در ان زمان که جهانی پر آتشین عقب است
 (۵) نسخه ۱ - اگر چه راستش راست و زدن ذنب است نسخه ۲ - که راستش راست با ذنب ذنب است نسخه ۳ - اگر زدایش راست و زدن ذنب است نسخه م ب - اگر چه راستش راست در زنب ذنب است نسخه ۵ - اگر زایش راست است و از زنب زنبست
 (۶) نسخه م ب - تندى
 (۷) نسخه م ب - جذب
 (۸) نسخه م ب - که در
 (۹) نسخه م ب - توئی که از اثر روزگار همت تو
 (۱۰) نسخه م ب - بس دشمن تو
 (۱۱) م ب - تندى
 (۱۲) م ب - گر آتش بنزد این حطب است
 (۱۳) اگر چه خود
 (۱۴) م ب - هماره
 (۱۵) م ب - هماره

[خفیف]

روزگار عصیر انگور است ﴿۱﴾ خم ازومست و چنك ﴿۱﴾ مخمور است
خیز تا سوی باغ بشتایم ﴿۲﴾ کز می و میوه اندراو سور است
سبب سیمین سبب جو گوی بلور ﴿۳﴾ یا جو نو خوانسه بر حور است
خوش ترش زرد چهره آبی را ﴿۴﴾ طبع مرطوب و رنگ محرور است
شاخ امرود گوئی و امرود ﴿۵﴾ دسته و گرد نای ظیور است ﴿۶﴾
نارسیده ترنج بارودش ﴿۷﴾ چون ققع کوزه و چوسنگور است
نار از او نار دانه گشته ﴿۸﴾ چون عزب خانهای زنبور است
تاج نرگس بفرق نرگس بر ﴿۹﴾ جام زرین خواجه منصور است
صاحب عالم آنکه عالم فضل ﴿۱۰﴾ تا زاملاک اوست معمور است ﴿۱۱﴾
نیست از عقل و علم او بیرون ﴿۱۲﴾ هرچه بر سطر ﴿۱۳﴾ لوح مسطور است
کار دنیا و شغل عقبی پاک ﴿۱۴﴾ بر هوا و رضاش مقصور است ﴿۱۵﴾
چرخ با اوج قدر او باطل ﴿۱۶﴾ بحر با موج کف او زور است
نظم لفظش ﴿۱۷﴾ شو گوهر منظوم ﴿۱۸﴾ شر خطش ﴿۱۹﴾ چو در منشور است
نقشبند طراز مهرش را ﴿۲۰﴾ صد هزار آفتاب مزدور است
گرد باد سراب کینش را ﴿۲۱﴾ تا فلک باز گونه در دور است ﴿۲۲﴾
آن سهیل است برق هیئت او ﴿۲۳﴾ که تجلیش سکنه طور است
وان شهاب است رأی ثاقب او ﴿۲۴﴾ که از او دیو فتنه ﴿۲۵﴾ مقهور است
مربکب فرخ همایونش ﴿۲۶﴾ آهین برج و آتشین سور است

(۱) در بعضی نسخ بجای چنك خيك و در برخی هم جام دیده شد

(۲) نسخه م ب و فرهنگ جهانگیری - بارورش نسخه ۶ - بارودش

(۳) نسخه ۲ و ۳ ج و م . ف - کرده

(۴) نسخه م ب - هر چه درستتر

(۵) م ب - نازل

(۶) نسخه م ب - نظم و لفظش

(۷) نسخه م ب - نشرو خطش

(۸) نسخه م ب - ملك

بود چون آفتاب تیر ولیك ❀
سایه در نور اگر ندیدستی ❀
درتك ایدون جهد كه بار بزان
شكل او بی شكل هر چیزی ^(۱)
قالب نصرت است و نیست بدیع
ایزد از عرض خواجه دور کنداد
دل او گنج راز خسرو باد ❀
تیز چون آفتاب با حور است ^(۲)
جرم او بین که سایه در نور است
که نو گوئی قضای مقدور است
نیک مشکل شود ^(۳) که مجبور است
که بر او ذات خواجه منصور است ^(۴)
هر غرض که مراد او دور است
تازمین راز دارو گنجور است

❀ مضارع ❀

گر بخت را و جاهت و اقبال راند است ^(۵)
بحری که میغ رزق بجودش مطیر گشت
آزاده که در خور صدر است و بالش است
هر فضل ز عزمش رخی است باد پای
با بذل طبع مکرم او آفتاب دون
کرد سرای مصلح طوف رعایتش
پیش هوای مفسد سد کفایتش ❀
شمشیر های ظالم شیطاین روزگار
گرد در کمین حادثه شیری است منزوی است
از خدمت محمد پیروز احمد است
صدری که سطح ملک برایش معمد است
فرزانه که لایق گاه است و مسند است ^(۶)
هر وصله ^(۷) زحزش درعی مزدراست
با ذکر سیر مسرع او ماد مقعد است
چون گرد جوف کوه بنای مشید است
چون پیش چشم افعی میل زمرد است
یک يك ز بیم ذره عدلش مغمد است
ور در فرات فته نهنگی است ملحد است

- (۱) نسخه ۵ - بود چون افتاب تیز ولیك تیر چون آفتاب با حور است
نسخه ۶ - نور چون افتاب تیر ولیك تیر چون آفتاب با حور است
(۲) نسخه ۱ - شكل او بی شكل بر چندین نسخه ۵ - شكل او بی شكل
نسخه ۶ - شكل او بی شكل هر چیزی است
(۳) نیک مشکل بود
(۴) نسخه ۵ و ۶ - که بر و داغ خواجه منصور است
(۵) فرهنگ جهانگیری ندبا اول مفتوح بمعنی رشد و افزونی و نمو باشد
ابو الفرج روتی گفته -
(۶) این شعر در نسخه م ب بوده است
(۷) نسخه ۲ و م ب - فضله نسخه ۳ - وصله لباب - بذله م . ف ذره

کز آسمان کواکب علویش مرقد است
کز التجا بضع الهیش مسند است ﴿۱﴾
گردون زجنس گشتن او شخص ابلداست
ذاتش به بی همالی ذاتی مجرد است
دریا سراب و فد ﴿۱﴾

گوئی که آب جوهر صرح مجرد است
گوئی که میخ نعلش دندان مبرد است
بر گوهر مسلسل و در مجمد است
مائده تر بحرف نخستین ابجد است
شیرین جوشهد و تلخ چو زهر مدود است
آری بعون شغل وزارت مؤید است ﴿۵﴾
دایم قلم نه کند زبان و نه ادرد است
کش دامن مظله ز عز مخلد است ﴿۶﴾

﴿ هزج مکثوف مقصور ﴾

نام تو رسید است بجائی که رسید است
دیدار تو در چشم خردمندی دید است

نفسی است نفس همت او مرقدش بلند
عرضی است عرض حشمت او مسندش قوی
گینی ز شبه زادن او قالب عقیم ﴿۲﴾
تا در مشیت است وجود همال او
دریا گذار مر کب او را گه گذر
ایدون چو باد نرم گر ازان رود بر آب
ایدون عمود و سندان سونش کند نعل
و بحک چه معجز آمد کالکش که سلک او ﴿۴﴾
از حرفهای ابجد عقدش ﴿۲﴾ برآستی
با نیکخواه دولت و با بد سگال ملک
آسوده دار دهر است آسوده کار نیست ﴿۴﴾
تا بر سپهر اعظم نقاش لوح را ﴿۳﴾
پاینده باد صاحب در ظال نعمتی ﴿۳﴾

ای بار خدا یا ﴿۷﴾ که جهان چون تو ندید است
کردار تو در جسم جوانمردی جان است

(۱) نسخه ۱ - دریا سراب و فرد و مهتاب فرقداست نسخه ۲ - دریا سراب و فد فد مهتاب فرقداست
نسخه ۳ - دریا سراب و فد فد مهتاب فرقداست نسخه م ب - دریا سراب و فد فد مهتاب فرقداست
نسخه ۵ - دریا سراب و فد فد مهتاب فرقداست نسخه ۶ - دریا سراب و فرد و مهتاب فرقداست
دریا سراب و فد فد مهتاب فرقداست ؟

(۲) نسخه م ب - نوک او

[۳] نسخه م ب عتفش

[۴] نسخه ۵ - آسوده دارد هراست آسوده کار نیز آری بعون شغل وزارت

مقلد است نسخه ۶ - آسوده دارد هراست آسوده کار نیست آری بعون شغل وزارت
مقلد است نسخه م ب - آسوده دار آسوده وار

[۵] نسخه ۱ مقلد است و صحیح بنظر می آید نسخه م ب - مقلد

(۶) نسخه م ب - کرد امنش مظله بعرض مخلد است

[۷] نسخه م ب ای بار خدائی که

با عدل تو اسباب بلا دست کشید است
 ابری است گفت کز وی صد بحر چکید است
 جزوی که شنیدی که خریدار خرید است
 زان است که چون کیوان براوج رسید است
 زان است که چون آب در او جای گزید است
 تا گوش بزرگی شنوا شد نشید است
 این دست یار^(۱) کرده و آن پشت خمید است
 بی جرعه طبع تو ادب نیم گزید است
 تازی ز تو جز دولت باقی نه تید است
 و آن را که نوئی چرخ ییاطل نخلید است^(۲)
 از بیم فسخ حادثه چون مرغ رمید است^(۳)
 کم زاویه ماند است که دروی نخزید است
 ناری است داش بی تن و آن نار کفید است^(۴)
 محسود بدینگونه که بنده است که دیده است
 پس بنده بهم کینت تو نا گروید است

باو هم تو اسرار فلک روی گشاد است
 بحریت دلت کورا مدایر غلام است
 بخزید عطای تو خریدار عطا را^(۵)
 قدر تو هوای تو همی دارد در سر
 خصم تو رضای تو همی جوید در خاک
 داند افاضل که بفضل تو بزرگی
 در پیش دوات و قلمت عرس و رسالت^(۱)
 بی تیشه عقل تو خرد نیم تراش است
 سطری ز تو جز آیت رحمت توشه است^(۲)
 آنجا که توئی دهر ز هیبت تهد بی^(۳)
 این بنده چه کرد است که بی زلت و بی جرم
 کم دایه ماند است که آنرا نه بسود است
 نالی است تش بی دل و آن نال گسسته است^(۴)
 درویش ندیدند^(۵) که محسود بود هیچ
 گر صورت حالی که نمودند جز آن نیست

[۱] در پیش دوات و قلمت عرض و رسالت ؟ نسخه ۱ - در پیش دوات و قلمت
 عرض رسانست نسخه ۲ - در پیش دوات و قلمت عرض رسالت نسخه ۳ - در پیش
 دوات قلمت عرض رسالت نسخه ۴ م ب - در پیش دوات و قلمت عرض رسالت
 [۲] م ب - بکش داده فرهنگ جهانگیری لر بغل باشد ابو الفرج رونی
 گفته در پیش الخ

(۳) م ب - جز همت عالی نبشسته است

[۴] م ب - پای

[۵] م ب ب نچخید است

[۶] م ب - پرید است

[۷] م ب تاریست تشش بی رل و آن نار گسسته است

[۸] نسخه ۱ - تاریست دلش بی تن و آن نار کشیده است

[۹] نسخه م ب - درویش نبود است

۱ حکم غم و شادی بر لوح نوشته است
ز دولت تو دست حسد کوتاه خواهم
تا باد بدو نیک بر آفاق وزید است
بادولت تو خود که چخدا که چخیدا است^(۱)

❖ هزج مکفوف مقصور ❖

ی نام تو بخشیده بخشنده ارواح ❖
بر نامه دیوان هنر فضل تو عنوان
انعام تو بر خسته دل سایل مرهم
چون قطب فلک عرض ترا راحت ساکن
اقبال تو خواهند بر اشباح طبایع^(۲)
قصاب نیارد که بفتح دهد رنگ
در جباه عریض تو مساحت تهد پی
نوفیق بچنگ آرد جهد تو بتوفیق
ناخواسته از گنج عروس تو چوشاهان
تا آینه نجیح تو بازار گرفته است
گر نطق تو انگیزد مرموز نیارد ❖
ور خشم تو افروزد مصباح تناید ❖
یارب چه درختی است جهان زیر تو یارب
هیبت ز آسیب درخشش که ز آسیب
گرداب کند حلقه ناورد خوی او

آیات رسالت را انفا^(۳) تو الواح
در کشتی دریای سخارای تو ملاح
احسان تو بر قفل در روزی مفتاح
چون جرم قمر سیر ترا سرعت سیاح
گر نه نکند^(۴) ایشان اقبال بر اشباح
تا خلق تو اندر ندمد بوی بفتح^(۵)
هر چند که با وهم مسیح آمد مساح
ملواح بدام آرد صیاد بملواح ❖
با خواسته خیزند همی زایر و مداح
آزار ندید است^(۶) بدو صیقل انجاح
مرموز تر از سحر تو بر معجزه ایضاح^(۷)
بروانه مصباح بهنگامه مصباح ❖
آن ابلق جوشنده کوشنده کداح
آسان فکند پیل چو شطرنجی طراح
بس بر لب گرداب نهد گام چو ملاح

(۱) - در مدح ابوالقاسم خاص (رجوع کن بیت ۱۷) ابوالقاسم خاص از ارکان دولت سلطان ابراهیم چهارم مقاله ص ۱۴۶ ولی از بیت نهم چنان بر می آید که گویا مدح این چکامه جاه وزارت داشته انگاه باید گمان برد که این قصیده در ستایش شمس الکفاة ابوالقاسم احمد حسن میمندی گفته شده باشد والله اعلم

(۲) نسخه ۲ - زانفا لباب و م. ف. - زانفا

(۳) نسخه ۵ - خوانند نسخه ۶ - خواهند بر اشباح و طبایع

(۴) نسخه ۲ - کوتاه نکنند؟ نسخه ۵ - گرنی نکنند نسخه ۶ - گر نه بکنند

(۵) ظهراً در مصرع اول و ثنی فتاح نیست و فتاح است ع

(۶) نسخه ۲ و م. ب - زنگار ندید است نسخه ۳ و لباب - آزار ندید است

(۷) نسخه ۳ - مرموز ترا سحری بر مومجز ایضاح ؟

گوئی بدنش نیست بدن در خط آورد
آنی که رسید است به تایید الهی
از فضل تو گر بنده امان یابد نشکفت
تا روی بکفار نهد رایت اسلام
اندر عمل خیر تنی بادت کوشان
دست تو وطیع تو مه وسال و شب و روز
گردان شده بی علت روحی است زارواح
امر تو و نهی تو بافساد و باصلاح
زین هاویث هایل سوزنده قداح ❀
تا پشت بعباس کند نسبت سفاح ❀
و ندر امل خلق دلی بادت مرتاح
بادسته ریحان زده و با قدح راح ❀

❀ خفیف ❀

(در مدح ابوسعید بابو)

صدر بابوئیان سزا باشد ^(۱)	کاندر او عقل را ^(۲) باشد
آنکه آزاده را پس از ایزد	بندگی کردنش هوا باشد ^(۳)
وانکه بگذشته از پرستش حق	جز پرستیدنش خطا باشد
کنیت شهریار و نام رسول ^(۴)	عرض او را همی عطا باشد
این چنین عرض را شکفت مدار	گر معلا و مصطفی باشد ^(۵)
آفتابی است رای او که از او	فلک ملک را ضیا باشد ❀
کشت زاری است فضل او که در او	کشته علم را نما باشد ❀
بحر با کف او شمر شمرند	کوه با حلم او هبا باشد ❀
طبعش از فضل ها بهار نهد	مدحش از پرده ها نوا باشد
گرد کز نعل مر کبش خیزد	مایه کحل و توتیا باشد
نور کز قلب صافیش تابد	صبح ارواح انبیا باشد ❀
جاه جوئی که جاه او طلبد	سال و مه در غم و غنا باشد

- (۱) صدر بابو بیان سزا باشد کاندر او عقل را باشد نسخه ۱ - با تو بیان
نسخه ۲ - بابو بیان ؟ نسخه ۳ - با تو بیان ؟ نسخه ۴ م - با بوئیان ؟
(۲) نسخه ۱ - بنا نسخه ۲ و م ب ثنا نسخه ۳ - فنا نسخه ۵ و ۶ بنا
(۳) نسخه ۳ و ۵ - هوا نسخه ۲ و م ب و ۶ سزا
(۴) کنیت شهریار یعنی ابوسعید که کنیت سلطان علاءالدوله مسعود بن ابراهیم بن
مسعود بود پس معلوم است که ابو سعد بابو یکی از بزرگان سلطان نام برده بودند
(۵) نسخه ۲ و ۴ م - که معلا نسخه ۵ - کز معلا مصطفی باشد

هر عصائی نه ازدها گردد
 ربك سهمش فرو خورد قلزم
 باد امرش بگردش آرد طور
 چون بندیر آسمان و زمین
 عزم و حزمش بجیش و بسکون
 طمع خلق مقتدی است براو
 مهراو دردل هواست که روح
 زایش را بشکر اقبالش
 راجعش رازیوبه^(۱) رویش
 کی بود کی که رای بعد مرا
 (خویشتن راجویش او دیدم^(۲))
 تا جدا مانده ام ز مجلس او
 بخداوند خویش باز رسم
 تازیم و ام فضل او توزم^(۳)
 در وجودش حیات خضر و مسیح
 گویم آن نعمش دهی یارب
 هر گیاهی نه کیمیا باشد
 اگر از قلزمش عدا باشد
 اگر از طورش آسیا باشد
 را ز تقدیر با فنا باشد
 آسمان و زمین نما باشد
 کعبه جود مقتدا باشد
 صورت نفس آن هوا باشد
 همه اقبال بر دعا باشد
 روی بر مهره وفا باشد
 منزل قرب او دوا باشد
 هر چه پیش آیدم روا باشد
 صحت از من همی جدا باشد
 گر خداوند را رضا باشد
 بدعائی که بی ریا باشد
 عضوی از جمله عضوها باشد
 که کمین جزو آن بقا باشد

(مضارع)

در مدح سیف الدوله محمود ابراهیم

باز آمد آنکه ملك بدو کامکار شد باز آمد آنکه بخت بدو بختیار شد

(۱) نسخه ۱ - نویه (۱۴) نسخه ۲ - پویه نسخه ۳ - پور (!!) نسخه
 م ب - بویه نسخه ۵ - تویه (۴) نسخه ۶ - لومه (۱۴)
 (۲) نسخه ۱ - تا روا داشتیم که بی توژیم نسخه م ب ایضا و درست بنظر
 آید در نسخه ۵ و ۶ - خویشتن را جو پیش او دیدم
 (۳) نسخه ۱ - تازیم و ام فضل او توژیم نسخه ۲ و ۳ - تازیم و ام براو توژیم
 نسخه م ب - بزیم تا که بر در توژیم نسخه ۵ و ۶ - تازیم و ام فضل او توژیم ابو سعد
 بابو هم از محمد و حین مسعود سعد سلمان بوده نگاه کن بقصیده لاله رو یاند سرشکم
 تازه در هر مرحله

در دست عدل دولت او استوار شد (۱)
 سر مست بود دهر کتون هوشیار شد
 آری پیاده ماند چون حق سوار شد
 دارالفقرار بودی دارالفقرار شد
 کایدون هوای ملک بدو بی غبار شد
 انصافرا بطبع جهان جان سپار شد (۲)
 تا بر سرش سیاست سیفی فسار شد
 حمصام آبدار شد و ذوالفقار شد
 کش حفظ بر زمین و زمان سایه دار شد
 اورا جمال یوسف با ملک یار شد
 از لطف صورتش بهوا بر نکار شد
 بی خاربن شکفته کل کامکار شد
 يك بهره گل بهاند و دگر بهره خار شد
 كیتی بطوع بنده این اختیار شد
 نادیده رنگ باده سرش پر خمار شد
 بشکافت سنک و جوهر او پر شرار شد
 آن قطره اصل شهدومی خوشگوار شد
 زان مور زور یافت بتدریج و مار شد
 شیری تو وزمانه ترا مرغزار شد
 کز غصه بر عدوی تو چون پای دار شد
 جوانانکه زابتدا برسول استوار شد

بر پای ظلم هیبت او پای بند گشت
 بیدار بودفته کتون مست خواب گشت (۳)
 بساطل همی نمود سواری پیاده ماند
 زان پس که این دیار بر اسلام هشت ماه
 باران رحمت است ملک بر غبار شرک
 از شد که هر که خواست همی کرده چه خواست
 نه ماه بی فسار همی تاخت روزگار (۴)
 شاهمی که لفظ سیف بگاه (۵) خطاب او
 او را سزد که سجده برد قرص آفتاب
 کس را نبود ملک و جمال از ملوک یار
 نقاش و هم صورت او بر هوا نگاشت
 اول که شاخ کل بوجود آمد از عدم
 چون دست دوست و دشمن خسرو بدو رسید
 ای کرده اختیار زگیتی تسرا خدای
 بگذشت باد سهم تو بر دل عدوت را
 بنمود برق هیبت تو خاجیت بسنک
 يك قطره نوش مهر تو چون بر جهان رسید
 يك ذره زهر کین تو گردون بمورداد
 تاشیر مرغزار بسود پایدار باش
 آن رایت شهی بنو بر پایدار باد
 احکام ملک و شرع بنو استوار باد

(۱) نسخه ۱ و م ب - استوار نسخه ۳ و ۲ - دستیار

(۲) نسخه ۱ و ۳ مست شد ز خواب نسخه ۲ - مست شد خراب نسخه م ب و ج -

مست خواب گشت نسخه ۵ - کتون مست شد ز خواب

(۳) نسخه م ب - کانصافرا بطبع جهان خواستار شد و همچنین در نسخه ۵

(۴) نسخه ۱ و ۳ - آسمان

(۵) نسخه ۱ - نگار نسخه ۲ و ۳ و ۶ بجای نسخه م ب و ۵ - بگاه مصراع اول

این بیت اشاره ایست بلقب مدوح یعنی سیف الدوله محمود بن ابراهیم

❁ مضارع ❁

(در مدح علاء الدوله ابوسعید مسعود ابراهیم غزنوی)

ایام نیکخواه تو ایام عید باد	شاهها ترا بشاهی گیتی مرید باد
اقبال بدسکال تو درمن یزید باد	بر تخته که بیع و شری اختران کنند
از نور ساق عرش خطاب جدید باد	زور آزمای ساعد ملک ترا بروز
بروین قلاده وارث مطوع جید باد	چون همت رفیع تو از نور برگذشت
در امر ونهی خطبه وعدو وعید باد	بر منبر خطابت عدل تو خلق را
بر رفیع و دور مشرف و صاحب برید باد ^(۱)	بر حالها و قوفت زالهام ایزدی
وز بیخ کشت عمر حسودت حصید باد	بیخار شاخ عیش لذیذت گرفته بار
میزان عصرهای عتیق و جدید باد	باشده دولت تو و بیدار بخت تو
عنوان قصرهای منیع و مشید باد	بوسعد کنیت تو و مسعود نام تو
چون سیر کرد خالد و جیش ولید باد ^(۲)	هر ساله غزو تو که فتوح است حمل او
از بیم تو فسرده چو خون قدید باد	خون در تن گذاخته شرک و اهل شرک
تیغ متخالف است خلافت معید باد	کفران کافران لعین را بسند و هند
رایت معالج است علاجت مفید باد	طغیان طاغیان مهین را بشرق و غرب
باطل زحق طرید که عیشت طرید باد ^(۳)	بیحول نفس و قوت شمشیر تونشد ^(۴)

- (۱) کذا فی النسخة الاولیه نسخه ۲ - بروقع و دور مشرب صاحب برید باد
نسخه ۳ - بردفع دور مشتری و صاحب برید باد - نسخه م ب - بردفع جور مشرب
صاحب برید باد
- (۲) نسخه م ب - چون شیرجس خالد و حبس ولید باد نسخه ۵ - چون سیر کرد
خالد جیش ولید باد نسخه ۶ - چون سرجنس خالد بن ولید باد صاحب جیش ابوبکر
ولید - ولید بن عقبی
- (۳) نسخه ۱ - بیحول نفس و قوت شمشیر تونشد نسخه ۲ - بیحول نفس و قوت
شمشیر تونشد [۴] نسخه ۳ - بیحول نقش قوت شمشیر تونشد نسخه م ب - بیحول نفس و قوت
شمشیر تونشد نسخه ۵ - بیحول نفس و قوت شمشیر تونشد باطل زحق طریده که
مختش طرید باد

بی عون عقل و نصرت تایید تو نکشت^(۱) دیو از هوا فرید که اصلت فرید باد^(۲)
 آنکت نه مدح گوید در لافکاه هجو هر تیره را^(۳) نشانه چو شخص یزید باد^(۴)
 و آنکت نه شاد خواهد در کربلای غم هر لحظه بی ثواب شهادت شهید باد
 تاجش بدمؤثر محسود عالم است چشم بعد از شکوه جلالت بعید باد
 جای مخالف تو و جای مؤالفت آماده تر ز جای شقی و سعید باد
 در خدمت تو چرخ با خلاص بوالحسن^(۵) در طاعت تو دهر بر شد رشید باد
 چون قرص مهر عرصه ملکوت عریض گشت چون سیر ماه مدت عمرت مدید باد

❦ رمل مقصور ❦

آفرین بر شاه و جشن شاه باد جشن ملک آرای او هر ماه باد
 دست بذل از گنج او کوتاه نی دست عزل از جشن او کوتاه باد
 رای گردون قدر او را تاج بخش اوج کیوان صدر او را گاه باد
 آفتابش خاکروب و پیل گوش واسمانش گنبد و خرگاه باد
 ظل عدلش بر سر خلق خدای پایدار ابدون چو ظل چاه باد
 سیر غزوش در بلاد اهل شرک رهگذار ابدون چو سیر ماه باد
 گهر ستاره بر براق همتش[❦] اوج خواهد اوج او را کاه باد
 و ز زمانه بی سلاح نصرتش[❦] جنگ جوید شیر او روباه باد
 در فضای شرق و غرب از حزم او سال و مه منهی و کار آگاه باد
 نیک و بد را زو بگاه خیر و شر نوبت پاداش و بباد افراہ باد

(۱) نسخه ۱ - بی عون نصرت توو تأیید تو نکشت نسخه ۲ - بی عون نصرت توو تأیید تو نکشت نسخه ۳ - بی عون نصرت توو تأیید تو شک نسخه م ب - بی عون عقل و نصرت تایید تو نکشت
 (۲) نسخه ۱ - دیو از هوا فرید که اصلش فرید باد نسخه ۲ - دیو از هوا فرید که اصلت فرید باد نسخه ۳ - مثل نسخه یک است نسخه م ب - دیو از هوا مرید که اصلش مرید باد همچنین نسخه ۵
 (۳) نسخه ۲ و نسخه م ب - فرقه نسخه ۱ - مرزیه ز (! ؟) نسخه ۳ - هر تیره را نسخه ۵ - هر قریه

(۴) نسخه ۶ - هر تیره را نشانه چو شخص ترید باد
 (۵) نسخه ۲ - با خلاص تو حسن

مشتري باعرض او همنام گشت
 در جهان فتح او ایام غضر ۱۰
 روز حرب از پیش او خرچنگ وار
 دم زده کزدم^(۱) ندیدی زان عمل
 چون خم ایوان کسری در حضر
 چون ناث العنث صغری در سفر
 آنکه از فرمان او گردن کشد
 و اخرش ماتسد راه کهمکشان
 تابود بانفس نالان ناله جفت ۱۱
 رزم غزو و بزم جشن فرخش^(۲)
 آفرین بر خسرو و بر غزو او^(۳)
 عرض او با مشتري همجاء باد
 درجهای مدح در افواه باد
 پس خزیدن عادت بد خواه باد
 اژدها در حرب او جولاه باد
 بر خم قصرش خم درگاه باد
 آخر خیلش صد و پنجاه باد
 سکنه زو پرویل و واویلاه باد
 بی ستورو بی جوو بی کاه باد
 حاسدش را ناله وا غوثاه باد
 گه سکالش کرده گه ناگاه باد
 آفرین بر شاه و جشن شاه باد

(هزج مکفوف مقصور)

در مدح خواجه علی بن حسن

میزان فلک قسم شب و روز جدا کرد^(۱)
 بر سخت بانصاف همین را و همان را
 نی بی سبب آمد بمیان اندر میزان
 خود حال بدینگونه^(۲) کجا ماند فردا
 در ساعت او شرع^(۳) کندش مهو شاید
 از روز نوا بستد و شب را بنوا کرد
 چون هر دو بتقویم رسیدند رها کرد
 احکام قضا راند و ازین حکم قضا کرد
 شب نیز دعا گوید چون روز دعا کرد
 زیرا که جفا بیند هر کس که جفا کرد

(۱) نسخه ۲ - بدیدی

(۲) نسخه ۱ - روز غزو و بزم و جشن فرخش نسخه ۲ - رزم و غزو و بزم جشن
 برخش نسخه ۳ - روز عزم و بزم جشن فرخش نسخه م ب - رزم و عزم و بزم و حزم
 برخش نسخه ۵ - روز غزو و بزم جشن فرخش نسخه ۶ - روز غزو و بزم و
 جشن فرخش

(۳) نسخه او نسخه م ب - عزاو

(۴) نسخه ۲ قسم شب از روز جدا کرد نسخه م ب - قسم شب و روز
 نوتا کرد ج - قسم شب از روز جدا کرد

(۵) نسخه ۲ - خود حال بر اینجمله نسخه ۳ - خود حال بدین جمله ج -
 خود حال برین حال نسخه ۵ - خود حال برینجمله

(۶) نسخه م ب سرع (؟)

گر عقل بر این داشت ترا عقل خطا کرد
 کاوقات شب و روز برو مدح و ثنا کرد^(۱)
 در همت او بسنه و تا خواست وفا کرد
 زین دست بچنگ آمدوزان دست عطا کرد
 خواهنده براو شعبده طمع روا کرد
 علت نپذیرد که بشکلیف حیا^(۲) کرد
 نشگفت که بااصل^(۳) عرب خواجه سخا کرد
 اصحاب بالارا به بلا جفت عطا کرد
 انگشت سرو^(۴) آنجا کانگشت فرا کرد
 این شغل ملاراندو آن شغل خلا کرد
 چون قدرت دیدارش با آب هوا کرد^(۵)
 آن کرد که با جادوی کفر عصا کرد
 این شغل ز تو بنده جدا کرد چرا کرد

ای طبع رهو رسم شب و روز چه دانی
 بر خواجه علی بن^(۱) مدح ثنا گوی
 ان بار خدائی که اهل نیت عالم
 صدبار بچنگ آمد معلوم جهانش
 از چرخ مشعبد نخورد شعبده لیکن
 جودش نه حیاتیست طبیعی و حقیقی است^(۲)
 آری جو سخاوت را اصل از عرب آمد
 آنست که در^(۳) دولت او گردش گردون
 و آنست که از حشمت او حادثه دهر^(۴)
 او را دو نقیض است^(۵) بگردار و بدیدار
 از رحمت کردارش با چرخ زمین گشت^(۶)
 ای معجزه عدل تو با جادوی ظلم
 از بنده اگر برسد حاسد که خداوند

- (۱) نسخه ۲ - علی ابن عمر نسخه ۳ - علی ابن علی نسخه م ب = علی ابن
 من کذا نسخه ۵ ج - ندارد نسخه ۶ - علی ابن حسن
 (۲) نسخه ۳ - ترا و مدح و ثنا کرد (! ؟) نسخه م ب - پی مدح و ثنا
 کرد نسخه ۶ - برو مدح ثنا کرد
 [۳] نسخه ۲ - جودش نه حیاتیست طبیعی و حقیقی است نسخه ۳ - جودش
 نه حیاتیست طبیعی و حقیقی نسخه م ب - جودش نه حیاتیست طبیعی که حقیقت نسخه ۵ -
 جودش نه حیالی است طبیعی و حقیقی نسخه ۶ - جودش نه حیاتیست طبیعی و حقیقی
 [۴] نسخه ۳ - عطا نسخه م ب - چرا نسخه ۵ - رها نسخه ۶ - جدا
 [۵] نسخه م ب نسل
 (۶) نسخه ۳ - از
 [۷] نسخه ۲ و ۳ - راده دوران نسخه م ب - حادثه دهر نسخه ۵ - حادثه دهر
 (۸) نسخه ۲ - سترد نسخه ۳ و نسخه م ب و ۵ و ۶ - سپرد
 (۹) نسخه م ب او را دو لطیفه است (و درست مینماید) نسخه ۵ - او را
 ده نقیض است نسخه ۶ - او را دو لطیف است
 (۱۰) نسخه ۲ - با چرخ نسخه ۳ - با خرج نسخه م ب تا چرخ نسخه ۵ -
 با چرخ زمین گشت نسخه ج - با چرخ امین گشت
 (۱۱) نسخه ۲ - باب هوا کرد نسخه ۳ - با آب و هوا کرد نسخه م ب -
 تا آب هوا کرد نسخه ۵ و ۶ - با ابو هوا کرد

تدبیر جزاین نیست که تقصیر نهد عذر
 جاوید بقا بادت باعزو و بزرگی
 گوید^(۱) که ندانستم خدمت بسزا کرد
 کاین عزو و بزرگی ببقای تو بقا کرد
 بدخواه ترا ظاهر چون روی علاباد^(۲)
 تا با تو چرا باطن خود همچو علا کرد^(۳)

❦ خفیف ❦

(در مدح علاءالدوله مسعود ابراهیم غزنوی)

شاه را روی بخت کلگون باد	چشن آبان بر او همایون باد
هر نفس حرص غزوش افزون است	هر زمان حزم و عزمش ^(۴) افزون باد
اختیارش چو نام او مسعود ❦	افتتاحش بفتح مقرون باد ❦
روز اسلام نور موکب اوست	بر شب کفر از او شیخون باد
شعله آتش جهادش را ❦	خانه رای هند کانون باد ❦
وارث او که جفت ضحاک است	بسته فر این فریدون باد ❦
گر فلک جز برای ^(۵) او گردد	الف استوای او نون باد ❦
ور جهان جز بکام او باشد ❦	نوش در کامش آب افیون باد
گنج کان خازنش نه پیراید ^(۶)	خاک خورده چو گنج قارون باد
زر که نامش بر او رقم نکنند	از قبول عیار بیرون باد ❦
ازدهای زمانه را امرش ❦	دم عیسی و خط افسون باد ❦
قلب ادبار و قالب خصمش ❦	حبس ذوالنون و نقش ^(۷) ذوالنون باد

(۱) نسخه ۳ - گویم

(۲) نسخه م ب - بدخواه ترا ظاهر و باطن چو علا باد نسخه ۵ - بدخواه
 ترا ظاهر چون روی علا باد نسخه ۶ - بدخواه ترا ظاهر و باطن چه علا باد

(۳) نسخه م ب و ۵ - تا با تو چه باطن چون روی علا کرد نسخه ۶ - تا
 با تو چرا روی بیاطن چه علا کرد

(۴) نسخه ۱ - خیر و عزمش نسخه ۳ - خیر و عمرش نسخه ۵ - خیر و عزمش
 نسخه ۲ - جتر غرس

(۵) نسخه ۳ - بنام نسخه ۶ - برای

(۶) نسخه ۶ - نیاراید

(۷) نسخه م ب - نفس نسخه ۵ و ۶ - نفس

فته در خواب امن ازورفته است^(۱) همچنین سال و ماه مفتون باد
از درحق جور او دون است^(۲) این بغایت وجیه وان دون باد
تا بروید همی ز خاك آتون^(۳) روی خصمش برنك آتون باد
گادو و شای عمر بد خواهش^(۴) بره خوان شیر گردون باد
جشن و ایام عید و عزم سفر هر سه بر شهریار میمون باد

❦ خفیف ❦

خسروا بخت پاسبان تو باد قاهر دهر^(۴) قهرمان تو باد
مشتی نامور بنام تو گشت بشری جسانور بجان تو باد
صبر کیوان و تسدی بهرام از رکاب تو و عنان تو باد
منبر عدل و خطبه انصاف در زمین تو و زمان تو باد
شجر دولت موافق را^(۵) نشو در صحن بوستان تو باد
جگر تشنه مخالف را^(۶) آب از چشمه سنان تو باد
روش مسرعان سهم الغیب همه بر شه زه کمان تو باد
لاف پرتابیان شست شهاب همه از قبضه کمان تو باد
هرچه در ملک روزگار آید بذل آن پیشه بنان تو باد
هرچه بر عقل مشته گردد کشف آن سخره بیان تو باد
لب^(۷) دریا بموج خیز اندر حاکی و راوی جنان تو باد^(۸)
جرم مه چون هلال و بدر شود نعل یکران و قرص خوان تو باد
گر قضا آسمان بفرساید اوج قدر تو آسمان تو باد
ورقنا بر جهان پیخشاید^(۹) عرصه فضل تو جهان تو باد

(۱) نسخه ۲ و م ب - فته بر خواب امن او فته است نسخه ۵ - فته در خواب امن او فته است نسخه ۶ - فته بر خواب امن او فته است
(۲) نسخه ۵ - آز در حق جود او دون است نسخه ۶ - از در حق داور دولتست (!؟)

(۳) نسخه ۲ و ۳ و ۵ و م ف - قاهر روم نسخه ۶ - قاهر دهر قاهر روم یعنی الب ارسلان

(۴) نسخه م ب و ۶ - آب

(۵) نسخه م ب - حاکی رادی حسان تو باد

تا کمر صحبت میان طلبد کمر ملک بر میان تو باد
شکر شکر نعمت اینزد قسم کام تو و زبان تو باد
فتح قنوج و صید شاه آورد اصل دستان و داستان تو باد
❖ مضارع اخرب مکفوف ❖

در مدح ابو نصر پارسی

با مال جود خواجه بکین باشد وز جود مال خواجه حزین باشد^(۱)
آسان از او برزق رسد هر کس بخشنده خدای چنین باشد ❖
پیش دل غنی و کف رادش دریا فقیر و ابر ضنین باشد ❖
عطر نسیم خلقش گردد آید ❖ در ناف آهوئی که بچین باشد
بر شاخ نظم و ثمر بر طبعش سحر حلال و در ثمین باشد ❖
نقش یقین گمانش چنان بیند ❖ گوئی گمانش عین یقین باشد
عامر کند خراب زمین رایش بشکر که رای او چه رزین باشد
کاندر حیات خاک خراب او ❖ چون نفع صور باز پسین باشد
بخشش مزاج خاتم جم دارد ❖ دنیا و دینش زیر نگین باشد
گر زین همتش بشکشد نفسی بر شیر آسمانش زین باشد ❖
صعبا سهیل مرکب او صعبا ❖ در حق او زهر طنین باشد^(۲)
که از صدای او به این آمد^(۳) آری صدش جفت این باشد
هم تک او براق بهشت افتد ❖ گر شیر یال و گور سرین باشد
تا با زمان ثبات زمین بینی^(۴) تا در مکان قرار مکین باشد
بر وی سوار باد ابو نصری ❖ کز دین پاک ناصر دین باشد
بر وی بخت باد سر افزای ❖ کش تخت آسمان بزمین باشد^(۵)

(۱) نسخه ۵ - وز جود خواجه مال حزین باشد

(۲) نسخه ۵ - در حق او زتیز طنین باشد

(۳) نسخه ۵ - که با نشاط او بانین آمد ؟

(۴) نسخه ۵ - تا با زمین ثبات زمان بینی

(۵) این شعر در نسخه پنج بود

❖ مضارع ❖

(در مدح عبدالحمید احمد عبدالصمد)

عبد الحمید احمد عبدالصمد نهاد	تربیب ملک و قاعدۀ حلم و ^(۱) رسم داد
خورشید از او بر آید هر روز بامداد	رایش بمشرق اندر جرمی ^(۲) منور است
بی امر او ز جای نجنبد چو خاک باد	بی حلم او بطبع ببرد چو باد خاک ❖
بگذشت از آنچه حاجتش آید باو ستاد	عقل او ستاد اوست و ایکن کفایتش
زو نامدارتر بجهان در جهان ^(۳) نژاد	زو بختیارتر بفلک برفلک ^(۴) نبود ❖
چون دست او بدید ز پا اندر اوقصاد	برخواست بخل و خواست که باجود برزند
ابر از هوا درآمدو باران در ایستاد ^(۵)	بنمود خاصیت هوا کف راد او ❖
چو نانکه کار غزو بشاه جهان گشاد	یارب گشاد ^(۶) دار همه ساله کار او
تا چرخ پایدار بود پایدار باد ❖	این عزو این بزرگی و این جاه و این جمال ^(۷)

❖ رمل ❖

کرده شاگردیش گردون خوانده او را و ستاد	این مبارک بی بنای محکم گردون نهاد
جای ابراهیم بن مسعود ابراهیم باد ❖	روز و شب در آفتاب و سایۀ اقبال و بخت
دیدم بان بارگاه خسرو خسرو نژاد	مشرق میدان شاه دین فروز دین پرست
آتش گرم است و آب سرد و خاک خشک و باد	تاجان را بیخ و شاخ و برگ و بار اندر بقا
تن درست و دل قوی و طبع راد و روح شاد	شاه ابراهیم نازان بر فراز آن بنا ^(۸)
بندگان او رسیده زو بجاه کیقباد	او بجاه از جم گذشته کامران بر تخت ملک

(۱) نسخه ۵ و ۶ - علم ج و نسخه ۲ و ۳ و م ب م - دین معجم حلم

(۲) چرخى ! نسخه او ۵ و ۶ - جرم نسخه ۲ - چرخ

(۳) نسخه ۶ - فلک

(۴) ج - بشر

(۵) نسخه ۵ - بایستاد

(۶) نسخه ۵ و ۶ - گشاده و درست مینماید

(۷) کذا در نسخه ۲ نسخه ۳ و ۵ و ۶ و م ب - جلال ج - محل

(۸) نسخه ۵ - شاه را خواهم گر از ان بر فراز این بنا

نسخه م ب و ه

ملك مسعود ابراهيم مسعود (۱)
 رسانيد است عالم را بمقصود
 سپاهی خواندش خوانانه معدود
 نه چون عود او فتد بونده هر عود
 بحکم اندر سليمان است و داود
 سرشته با وجودش از ازل جود (۲)

☆ هزج ☆

چو صاحب طالع خویش است مسعود
 بعدل و فضل و جود و حشمت و جاه
 جهانی داندش دانانه فانی
 نه چون ذاتش بود کوشنده هر ذات
 بملك اندر فریدون است و جمشید
 گذشته در جلالش از فلک قدر

رمل مخبون مقصور ☆ نسخه م ب و ه

فتح شه یاد کن و می بگسار (۳)	ساقیا جام دل افروز بیار
اندرین فتح شه آورد شکار	فتح قوج که شمشیرش کرد
هیبتش کوه فرو برد بغار	لشگرش گردد بر آورد زخون
جوهر گرگ فرو ماند ز کار (۴)	شل او بر کتف گرگ نشست
بسر شیر در افتاد خمار (۵)	جرعه او بلب شیر رسید

مجتث مقصور

در مدح زریں شیانی ؟ نسخه م ب

توئی که رخسار تو داشت چون توسوار	زریں رای رزین ای بحق سپهسالار
توئی که گرز تو بشاند آهنین دیوار	توئی که خنک تو بنوردد آتشین میدان
ترا زمانه چه گفته است بیکر بیکار	ترا سپهر چه خوانده است عمده عالم
گرفته رایت منصور تو بلا دو قنار	سپرده باره میمون تو فرازو نشیب
زبان چرب تو فارغ نیاید از گفتار	برید قصد تو سیری نیاید از بویه

(۱) نسخه م ب و ه

(۲) بیت پسین تنها در م دیده شد

(۳) نسخه م ب و ه

(۴) کذافی نسخه ه م ب - فیل او بر کتف گرگ نشست چون سرگرگ

فرو ماند ز کار

(۵) کذافی نسخه ه م ب جرعه او بلب شیر رسید در سر بر در افتاد خمار

امید عاق تو با شاخ ید گیرد بار
 فضیلت تو بهین قصه‌ایست از گفتار
 سوار لشکر تو پشت لشکر جرار
 برآه کوتاه دشوار چون تو مهماندار
 نهند دیو و ددو دام و از دها آچار
 چو روز قمره او [۲] در کشد بروز شمار
 چو رخس برده بویژه کنند گاه شکار
 کسوف وار نشاند بر آفتاب قرار
 بسمت غرو مر حادری و دویست هزار (۳)
 خبی خدنگ تو بر دیده شرک را مسمار
 رفیعتر بتا و رفیعتر منیعتر بحصار [۵]
 که نقد ایشان هرگز نداشت بوی عیار
 بقدر با تو بسوزد زمانه غدار
 بیامردی خواهد از او اجل زنهار
 همواره تا بفریب است بستن گفتار
 بیند هیبت تو بسته باد حاسد زار
 گذاشته بصلاح تو قالب کفار [۹]
 بهر سفر که روی با تو حفظ ایزدیار (۱۰)

مرار قاص تو با کشت شوره آرد بر
 وسیت تو مهین حصه‌ایست از نعمت
 بیان موجز تو روی کشور گسهر
 نبوده کر کس و روباه را پس از رستم
 بهفت خوان تو بر تیغ و نیزه و گرز
 شمار خوان (۱) تو مرد افکن است در هر ماه
 شکار گاه تو با سر است حج کولان
 قصار صرصر توران بموسم غزو
 که زیر سایه شمشیر تو خرد خواندند (۲)
 زهی برید تو مر کتف شرع را بازو
 بکوه و صحرا کوپال گرز تو دارد
 درست حزم تو ما نافسان بقامه گذاشت
 بجنگ با تو نکو شد ستاره جنگی
 ز دست خشم تو آنرا که عفو دارد خشم [۶]
 همیشه تا بنهب است جستن آهو
 ز جنگ نصرة تو خسته باد خصم دژم (۷)
 فراشته بجهاد تو باره اسلام (۸)
 بهر وطن که رسی با تو سعدا کبر جفت

(۱) کذافی نسخه

(۲) کذافی نسخه

(۳) کذافی نسخه

(۴) کذافی نسخه

(۵) کذافی نسخه

(۶) کذافی نسخه

(۷) کذافی نسخه - جسته ؟

(۸) کذافی نسخه فراخته

(۹) کذافی نسخه گداخته

(۱۰) این قصیده فقط در نسخه م ب پیداست

❁ مجتث مقصور ❁

در مدح (سپهسالار) بو حلیم زریر شیانی سپهسالار سلطان مسعود بن

سلطان ابراهیم

ز کسب جاه پدر شاد باد و برخوردار
عزیز نامی و اصلی که شاخ نسبت او
سپهر همت او را باوج برده علم
که مظالم او حق بلند و باطل پست
ز گنج اوشره و آذقانی و باقی^(۱)
کند بخشم همه عاف ذاتش الا ظلم
از او لطیف تر اندر عیار چیست بگو
ببخشد و نهد منت و نخواهد شکر
سهیل تازی کوشای او بقاعه نای
هنوز رایت منصور او بظاهر سند
ز اصل مولد او طالعی نگاشته یافت
چه گفت گفت که این شرزه شیرزودنه دیر
نه منهال جهد دونه صد و مه دینال
فراشود بسراندیب و رای زرین را
بحرب بار ملک تازد و بنیزه فتح^(۲)

زریر نجم سپه پروری سپهسالار
بجای میوه و گل عزورفت آرد بار
زمانه حشمت او را بر آب کرده نگار
بر صلابت او دین عزیز و دنیا خوار
ز بخت اوشغب و فتنه خفته و بیدار^(۳)
کشد بحلم همه رنج عرضش الا عذر
از او شجاع تر اندر مصاف کیست بیار
بکوشد و نهد مهلت و نیچد کار
حنین بختی دوشای او بقاعه ناز
رسید هیئت شمشیر او بدریا بار
منجمی و فروشد بغور آن هشیار^(۴)
بنعل باره بکوبد زمین سکندر وار
نه باسلیق جهد زونه بشکرو مه مار^(۵)
بمیخ سیمین دوزد چو نقش بردیوار^(۶)
ز اشک بار بر آرد بقهر^(۷)

(۱) ۲ و م ب - فانی او باقی

(۲) نسخه ۲ و م ب - خفته او بیدار

(۳) نسخه م ب - بسیار

(۴) نسخه ۲ نسخه م ب - نه مستهال جهد زونه چندونه دینال نه باسلیق جهد

زونه لشکر بود

(۵) کذافی نسخ الموجوده

(۶) نسخه ۲ - بار ملک بحرب بار ملک تازد و پذیرد فتح نسخه ۳ - بار ملک

بحرب بار ملک تازد و بنیزه فتح نسخه م ب - مار ملک نسخه ۵ - نار ملک

(۷) نسخه ۲ - ز اشک باد بر ارد بقهر امارت مار نسخه ۳ - ز اشک مار بر ارد

بقهر مهره مار نسخه م ب ز اشک مار بر ارد بقهر امارت مار نسخه ۵ - ز اشک

مار بر اردو بقهر مارد مار

چه پیل گر گدن پیل گیر شیرشکار
 بگوش قالب صرصر بچشم روزان نار^(۱)
 بجوشش اندر حلقوم او نهنگ اوبار
 حصار دولت و بالایشان منرس^(۲) حصار
 به آب تربیت شهریار ~~کیتی~~ دار
 که اختیار خداست و افتخار تبار^(۳)
 بشرق و غرب رساند برید لیل و نهار
 برارد اورا اطراف بسته چون گفتار
 چنین سپهد رزم آزمای نیزه گذار
 غبار حلقه آورد او گه پیکار
 چه یگ سوار زره دار خصم او چه هزار
 بتیغ شور نهد مهره ققای سوار
 توئی که فضل^(۴) اتو عام است بر صغار و کبار
 توئی که بی توسخارانه بود هست و نه تار

یکی خرامد و از فتح زود پیل آرد^(۱)
 پشت عرش سلیمان بسینه هیکل دیو
 بگوشش اندر خرطوم او بلیک افکن
 سلاح نصرت و دندانسان فساد صلاح^(۲)
 نهال فال منجم درخت طوبی گشت
 نظام دولت مسعودیان^(۳) ملک مسعود
 صدای دولت عالی ز کوس او اکنون^(۴)
 اگر مخالف ملکش فرو خزد بزمین
 کراست از همه شاهان و خسروان جهان
 روان رستم دستان بسود تواند
 چو نقره خنک برانگیزد و بخضم رسد
 بتیر تاج کند چشمه مسام زره
 بزرگ طبعاً گردن کشا خداوندا
 توئی که بی نوع طاران اصل هست و نه فرع

- (۱) نسخه ۵ - یکی خرامد از فتح و زود پیل آرد نسخه ۲ - یکی خرامد از فتح رود نیل آرد
- (۲) نسخه ۲ - بگوش قالب صرصر بچشم دشمن مار نسخه ۳ - بگوش قالب صرصر بچشم کوره نار نسخه م ب - بگوش قالب صرصر بچشم رهزن نار نسخه ۵ - بگوش قالب صرصر بچشم دمن مار
- (۳) کذافی نسخه الثانی و درست بنظر می آید نسخه ۳ - صلاح و نصرت دندانسان صلاح فساد نسخه م ب - صلاح نصرت دندانسان صلاح نسخه ۵ - صلاح نصرت و دندانسان صلاح
- (۴) همچنین تنها در نسخه دوم و درست است نسخه ۳ و م ب و ۵ - میرس (۱۹)
- (۵) نسخه ۳ و ۵ محمودیان
- (۶) نسخه ۵ - کبار
- (۷) نسخه ۲ - کیفیر ؟
- (۸) نسخه ۵ - بتیر ملج نسخه ۳ - مسام زره و درست بنظر می آید نسخه ۲ و م ب و ۵ - زمین

خطیب رحم تو گوید دعای مستغفر
 طیب مهر تو داند دواى استغفار^(۱)
 بعون کس نشود بنده تو مستظير
 اگر بعون تو او را نباشد استظهار
 همیشه تا بزمن گونه گونه گردد گل
 همیشه تا بزمن تیز تیز گردد خار^(۲)
 منش بعیش فرست و هوا بلندت دان
 روان برامش پیوند و دل بله و سپار^(۳)
 جهان گشای و برو داغ کامرانی^(۴) نه
 زمین نورد و در او تخم نیکنامی^(۵) کار

❖ خفیف ❖

درمدح سپهسالار ابوخلیم زریر شیانی

از جهان آفرین هزار هزار
 آفرین باد بر سپهسالار ❖
 بوخلیم زریر^(۶) شیانی ❖
 پیل^(۷) صفدارو شیر آتش کار^(۸)
 آنکه بفراخت شرع را گردن
 آنکه بفزود^(۹) ملک را بازار
 آنکه آسیب تیغ او برسد
 از لب سند تا بدریا بار ❖
 آنکه درهر هنر مهائل کرد^(۱۰)
 دشت بی مردو^(۱۱) کوه بی دیوار

- (۱) نسخه ۲ خطیب نعم تو گوید دعای مستغفر طیب عفو تو داند دعای استغفار
 نسخه ۳ خطیب نعت تو گوید دعای مستغفر طیب مهر تو داند علاج استغفار
 نسخه م ب خطیب رحم تو گوید دعای مستغفر طیب مهر تو داند علاج استغفار
 نسخه ۵ - خطیب رجم تو گوید دعای مستغفر طیب مهر تو دارد دعای استغفار
 (۲) کذافی نسخه الثالث نسخه ۲ - همیشه تا ندهی گونه گونه گیرد گل
 مدام تا نکنی تیز تیز باشد خار نسخه م ب - همیشه تا به نمی گونه گونه گردد گل
 گل هماره تا بدمی تیز تیز گردد خار نسخه ۵ - همیشه تا ندهی گونه گونه گیرد گل
 گیرد همیشه تا نکشی تیز تیز گردد خار
 (۳) همچنین در نسخه ۲ و م ب نسخه ۳ - کمار نسخه ۵ - گذار
 (۴) نسخه ۲ و م ب - کامکاری نسخه ۵ - کامرانی
 (۵) نسخه ۲ و ۳ نیکنامی نسخه م ب - نامداری نسخه ۵ - کامرانی
 (۶) نسخه ۱ - زریر (؟) نسخه ۲ - وزیر
 (۷) کذافی نسخه الاولى نسخه ۲ و ۳ و م ب - میر
 (۸) نسخه م ب آتشخوار نسخه ۵ - پیل صفدارو شیر آتش کار
 (۹) نسخه او ۵ - هکذا نسخه ۲ و ۳ و م ب - بفزود
 (۱۰) نسخه ۱ - مهائل نسخه ۲ - مهامل نسخه ۳ - تقاتل (!) نسخه م ب -
 مهائل نسخه ۵ - آنکه در هر هنر و مهائل کرد
 (۱۱) نسخه ۱ - مرد نسخه ۲ - مرو نسخه ۳ - مرو نسخه م ب - مرز نسخه ۵ - مرد

آنکه بگذاشت راه با ترسی
 آنکه معبود اهل ملهی را
 آنکه بردل نهادگی را کی
 آنکه آثار غزوش ارشمرند^(۴)
 فضل ایزد شناس کارش را
 هر که با او برابری طلبد
 نیزه بستان و حمله بر بر جای^(۵)
 باسها بقلعه شو سوی جنگ^(۶)
 آنکه ره را بدست ساز آیین^(۸)
 دست بردارد از کناره او^(۹)
 کیست امروز دین و دولت را
 نویهاری است عدل او خرم

ظفر و فتح بر یمن و یسار
 خرد بشکست و ضبط کرد حصار
 آنکه دردیده خست خان را^(۱) خار
 عاجز آید ز شرح آن گفتار
 که مرآن را پدید نیست کنار
 گو^(۲) چنین یکدو کار کرد یار
 لشکر دیو پال^(۵) را بردار
 تو بیک پیل ازو برار دمار^(۷)
 در میان هزارو اند سوار
 گرد کن بار کی بیفکن بار^(۱۰)
 محتشم تر ز ذات او معمار
 دهر ازو شاد کام و بر خور دار

- (۱) نسخه ۱ - ندارد نسخه ۲ - او را نسخه ۳ - ندارد
 (۲) نسخه ۱ - آنک آثار غزولو بر سمر و نسخه ۲ و ۳ - آنکه آثار غزو
 او شمرند نسخه م ب - آنکه آثار غزوش ار شمرند نسخه ۵ - آنکه آثار غزو
 او شمرند
 (۳) نسخه ۵ - گر
 (۴) نسخه م ب - نیزه بردار حمله بر از جای نسخه ۵ - و حمله برد ز جای (۹)
 (۵) نسخه او ۵ - دیومال نسخه ۲ - دیویال نسخه ۳ - دیوناک (!) نسخه
 م ب - دیو پال
 (۶) نسخه ۱ - با سپاهون بقلعه سراو نسخه ۲ - با سعادت بقلعه شوسوی جنگ
 نسخه ۳ - با شهادت بقلعه شو سوی جنگ نسخه م ب - با شهادت بقلعه روسوی جنگ
 نسخه ۵ - ندارد
 (۷) نسخه م ب هکذا نسخه ۱ - جنگ بوسل ازو بر آرد مار نسخه ۲ - تو
 بیک پیل ازو دمار برار نسخه ۳ - جنگ پیوند ازو دمار برار
 (۸) نسخه ۱ هکذا نسخه ۲ - ندارد نسخه ۳ - رای را بر نداشت سارایین
 نسخه م ب - وانکه او را بدست ساز آیین نسخه ۵ - انکه دهر با بدست ساز آیین
 (۹) نسخه ۱ - دست بر دار از کناره او نسخه ۲ - ندارد نسخه ۳ - دست
 بر تاب نسخه م ب - دست برداز نسخه ۵ - مثل متن
 (۱۰) نسخه ۱ گرد کن بار کی بیفکن حار نسخه ۳ - گرد که باز کن بیفکن
 خوار نسخه م ب - گرد کن باز کن بیفکن خوار نسخه ۵ - مثل متن

هر که را نیستی کند بیمار	شربت جود او دهد صحت
بر دل و دست او نبشت ادرار	گویی از زاق خلق را تقدیر
فخر او پاره کرد پرده عار	عزا و محو کرد کرده ذل
هم نیابد پس از وفات قرار	حاسدش را اگر وفات آید
تن او را ادب کند گفتار	جان او را خطب کند آتش
نبرد مار تربش بکوار	ور هوا دار او گذشته شود
بر کشد تربش ز دیده مار	زان کجا گرد باد هیبت او
وی چو عرض هنر صبحی ز عوار	ای چو ذات خرد غنی بشرف
دهر مست است و رای تو هشیار	چرخ پست است و همت تو بلند
نیست در عدل ملک تو آوار	نیست در ملک عدل تو مظلوم
پاسبانی است حزم تو بیدار	آسمانی است عزم تو گردان
خواهد از تیغ تو اجل ز نهار	گردد از مال تو امل منع
تا نخیزد ز طبع آب غبار	تا نروید ز جرم آتش گل
بهر از بار بادو از پیرار	همه امسالهای دولت تو
باتو جمع فلک بحسبت بار	با تو دور فلک بصرت جفت

❖ مجتث مقصور ❖

(در مدح ابوالقاسم خاص (?))

امین گنج شو و حمل بخش حمله پذیر	عمید دولت عالی و خاص مجلس میر
بطالعی که قضا رو بود بفتح بشیر ^(۱)	نهاد روی ز حضرت بدین دیار بغزو ^(۱)
کشیده هیبت او پای ظلم در زنجیر	گشاده حشمت او دست عدل بر عالم
سپرده بخت بدو طالع صغیر و کبیر	شمرده دهر براو خدمت وضع و شریف
ز گام مر کب او خیره هوش چرخ انبیر	ز کرد موکب او تیره روی روز سپید

(۱) کذافی نسخه‌الثانی نسخه ۳ - نهاد روی به حضرت درین دیار بغزو نسخه م ب

نهاد روی بدین حضرت از برای غذا ج - نهاد روی به حضرت درین دیار بغزو

(۲) کذافی نسخه‌الثانی و ج نسخه ۳ - بطالعی که قضا زده بود بفتح بشیر

نسخه م ب بطالعی که قضا را بود بفتح بشیر

تف سیاستش از دیو دمنه ساخته خف^(۱)
 بی نو کوران از چنگ خیل آورده
 زمهر برده ملک بوی فتح او بیهشت
 زهی بصحبت اصحاب حق عذیم شبیه
 تراست سیرت و رای وصی زگینی رام
 زمین زحلم تو مایل بود بصبر صبور
 بجنب علم تو جسمی است فضل گشته نزار
 همه شرایط اسلام را توئی برهان
 نه دام سهم تو بردل گذارد و نه جیان^(۵)
 قضا زدست تو اندر عرض نشاند^(۶) تیغ
 همیشه تا بوزد بادو از وزیدن باد^(۷)
 سپهر تابع بادت بدورو اختر یار^(۸)
 عمید ملک کی اسباب ملک ساخته دار
 گهی براحت روح آرهوش و جام زمی^(۹)

کف کفایتش از شیر شرزه دوخته شیر^(۱)
 حصار سریرسرا کنون زچنگ شده گیر^(۲)
 زکین سپرده فلک جان خضم او بسعیر
 زهی بنصرت انصار دین عزیز نظیر
 تراست کنیت و نام نبی زخلق جدیر^(۳)
 هوا زطبع تو حامل بود بابر مطیر
 بجای رای تو چشمی است عقل مانده زبریر
 همه نظایر اقبال را توئی تفسیر^(۴)
 نه تاب زخم تو بولاد دارد و نه حوریر
 قدر زشتت تو اندر عدم جهانند تیر
 گره گره شود و حلقه حلقه روی غدیر
 زمانه خاضع بادت بطبع و بخت مشیر^(۸)
 عماد دینی در حق دین ممکن تقصیر
 گهی بناله بم دار گوش و زاری زیر

- (۱) نسخه ۲ - تف سیاستش از دیو دمنه ساخته تف نسخه ۳ - تف سیاستش از دیو دمه ساخته تف نسخه م ب تف سیاستش از دیو فتنه ساخته خف م ف - تف سیاستش از دیو فتنه سوخته تف
- (۲) کذافی نخستین ۲ و ۳ نسخه م ب - کف کفایتش از شیر فتنه دوخته شیر هکدام ف -
- (۳) کذافی نسخه الثانی نسخه م ب سپاه سنکت اکنون زچنگ او زده رای حصار مردی اکنون بیچنگ او شده گیر نسخه ۳ این بیت را ندارد
- (۴) کذافی نسخه الثانی نسخه م ب - تراست سیرت و رای علی زبدو وجود تر است کنیت و نام نبی زخلق قدیر
- (۵) نسخه م ب - زوهم سهم تو بر دل گذارد و نه خیال نسخه ۵ - ز دام سهم تو بر دل گذارد و نه بجان
- (۶) نسخه ۲ - گشاید
- (۷) نسخه ۳ - همیشه تا که بازار از بزیدن باد
- (۸) نسخه م ب - امیر
- (۹) نسخه م ب - گهی براحت روح آرهوش جام زمی

❖ خفیف ❖

(در مدح خواجه ابوسعید بابو)

آمد آن شرع را شعار و دثار	آمد آن ملک را یمین و یسار
خواجه بوسعد کارنامه سعد	بشت بابوئیان و ^(۱) روی تبار
دولتش در زمانه بسته زمام	همتش بر سپهر گشته سوار
قاصد عزمش آتشین رگ و پی	بارد حزمش آهنین بن و بار
موکب فضل گرد او انبوه	مرکب عقل زیر او رهوار
وهم او دیده باد را صورت	سهم او کرده کوه را شد بار ^(۲)
طبع او پالیمرد و مردم گیر	خلق او دستگیر و ^(۳) مردم دار
چرخ تبخیر مرادش آهسته	کشته از خیر و شر در او نم و نار
دهر شاخ دهانش پرورده	زاده از مهر و کین بر او گل و خار
امن و خوفش دهنده خواب و سهر	مهر و کینش نهنده منبر و دار
بار و ر جود ^(۴) او چو ابر سفید	بار کش علم ^(۵) او چو زر عیار
طمعش لاغر و نظر ^(۶) فربه	سقطش ^(۷) اندک و نکت ^(۸) بسیار
جوق جو قش سرائبان شگرف	خیل خیاش سپاهیان عیار
رمح هر یک شهاب عبیه گسل	تیغ هر یک درخش خار و گدار
رنگ شبدیز آن ستاره پذیر	فعل گلگون این حلال نگار
همه رستم کمان و آرش تیر	همه آهو سوار و شیر شکار

(۱) نسخه ۳ - بابوئیان نسخه م ب - بابوئیان

(۲) نسخه م ب - بیدار

(۳) نسخه م ب - دستیار

(۴) نسخه ۳ - علم

(۵) نسخه ۲ و ۳ و م ب - حلم

(۶) نسخه ۳ - کرم

(۷) نسخه ۳ و م ف سقطش نسخه م ب - لفظش

(۸) نسخه ۱ - مکف (؟) نسخه ۲ - نکب نسخه ۳ - مکب م ب و

همه در کار خدمتش کامل	همه در شغل طاعتش بیدار
ای زجود تو گشته کوتاه بخل ^(۱)	ای بمعجز ^(۲) تو خفته قامت عار
آن سوادست مایه دار دلت	که درو علم را جهد بازار
وان ستاره است سایبان درت	که از او آفتاب خواهد بار
زایرت را قدر کمین نکند	در امل بی کشاد استظهار ^(۳)
والنت را قضا گذر ندهد	از هوا بی کشاد استغفار ^(۴)
تا بر افراز باشد و به نشیب	آتش و آب را ره رقتار
بدسکال تور را چو میخ بسک	خسته خواهیم و بسته بر دیوار
نیکیخواه ترا بفر تو باد	تندرستی و ایمنی و یسار ^(۵)
مدح خوان تو مکرم شعرا	وصف ^(۶) گوی تو معطی ^(۷) شعرا

❁ خفیف ❁

(در مدح سلطان مسعود ابراهیم غزنوی وصف قصری از قصور وی)

این بهار طرب نهال سرور ^(۱)	که بفرمان شاه شد معمور
روشنه عشرت است و بیضه لہو	موقف رامش است و موضع سور
آب او آب زمزم و کوثر ^(۲)	خاک او خاک غبر و کافور

- (۱) نسخه ۱ - کشته کوتاه بخیل نسخه ۲ و ۳ - زرد گونه بخل نسخه م ب - کشته کوتاه بخل
- (۲) نسخه ۲ - بفخر نسخه م ب - ز فخر اما عجز در اینجا معنی فروتنی دارد
- (۳) کذافی نسخه الثالث و نسخه م ب نسخه ۱ - زایرت را امل کمین نکند
ور کشاد نظر با استظهار نسخه ۲ - زایرت را نظر مکرر کنند (؟) در امل بی کشاد استظهار
- (۴) نسخه ۱ نسخه ۲ - ذلت را هوا گذر ندهد از هوا بی جواز استغفار نسخه ۳
ذلت را قضا گذر ندهد از هوا بی جواز استغفار نسخه م ب - ذلت را قضا کرز
ندهد در هوا بی جواز استغفار
- (۵) کذافی نسخه م ب نسخه او ۲ و ۳ - مد
- (۶) نسخه ۱ - معظم
- (۷) کذافی نسخه الثانی و مجمع الفصحا نسخه ۱ - این قصیده را ندارد
نسخه ۳ - این بنای طرب نهال سرور نسخه م ب - این بنای طرب سرای سرور
بیت سیم و چهارم آورده شد در متن کتاب کليلة و دمنه تألیف ابو المعالی نصرالله بن
محمد بن عبد الحمید چاپ تبریز (سال ۱۳۰۵) ص ۱۲۷

شبه او ناسپرده پای دبور ❀	شکل او ناسوده دست صبا ❀
صورت او زچشم حادنه دور	صفت او بگوش دل نزدیک
گشته در عشق عاشقش معذور	شده برمدح مادحتش موالع
قبه رست از زمین بر نور ^(۱)	گوئی از مایه مزاج فلک ❀
بقا یافت از ازل منشور ❀	بلقا سود با بهشت عنان ❀
خسرو عصر در سنین و شهر	شامران بادو کامکار دراو ❀
روی بازار دوات منصور ❀	پشت محمودیان ملک مسعود ❀
وانکه دارد هوای او فغفور	آنکه جوید رضای او قیصر
تنگرد همتش بحور ^(۲) و قصور	آنکه در قمع کفر ^(۳) و نصرت حق
آب مسموم در دم زنبور ❀	وانکه از عدل و رحیق شود
چنک شاهین زدامن عصفور	وانکه در ملک او جدا ماند
ناله چنگ و نغمه طنبور ❀	تا زلهو و نشاط بهره دهند ❀
شده خرم ز شیرۀ انگور ❀	شاه را در چنین بنا خواهم
مدحت ^(۴) قنح مرو و نیشابور	راوی بنده خوانده در مجلس

❀ مضارع ❀

[درمدح سلطان مسعود ابراهیم (?)]

مسعود بیخ و شاخ تو مسعود بر گو بار	ای ملک را جمال تو افزوده کارو بار
آسوده زیر سایه چتر تو روزگار	فرسوده زیر پایه قدر تو آسمان ❀
هم عکس حزم رای ترا تیغ جزع بار	هم کف ذات جود ترا میغ درفشان
دور سپهر دور تو پرورده در کنار	عهد زمانه عهد تو آورده بر کتف
ناظر نشانده عزم تو در عین اختیار	فارغ نشسته حزم تو از اختیار چرخ

- (۱) کذافی نسخه - الثانی و مجمع الفصحی نسخه ۳ - قبه است بر زمین از نور نسخه م ب قبه هست در زمین پر نور
- (۲) نسخه ۱ - دیو
- (۳) نسخه ۱ - جور
- (۴) مدحت در اینجا تصرفی است از طرف نگارنده این سطور نسخه ۲ و م ب - خدمت نسخه ۳ - خطبه نسخه ۱ - خدمت

نا یافته بر فق تو يك شهر شهریار ❀
بحرستم نوردی و خورشید حق گذار
گردون در تو گیرد هر لحظه اند بار
چون همت تو یبند تن در دهد بهار ^(۱)
از هیبت تو دایم در بره شکار ❀
کنز جیب آن شکافد صبح امید وار
کز زخم آن خروشد شیطان جان سبار
آری درخش باشد زینگونه تا بدار
گوئی نیافت خواهد باد از پیش غبار
لشکر فرو گذارد در دیده سوار
زخمش برابر آید با زخم ذوالفقار
قدش دومغزه گردد چون قد ذوالخمار ^(۲)
آمد شکست فاحش در نوبت بهار ❀
چون لشکر کلنک قطار از پس قطار
اینرا گرفته انگار آنرا زده شمار
که فتح و عون ایزد بر فتح بر گمار
بر پای ییل بسته بخاری بحضرت آر
بر ساعد چنار قوی پنجه چنار
باران عدل و فضلی بر دوستان بیسار
خوشر نعمت اندر امسال تو زبار ❀

❀ هزج مقصور ❀

ندیده چشم گیتی چون تو دستور

نا داشته پیاس تو يك تاج تاجور ❀
سلطان داد گستری و شاه دین پناه
گیتی دل تو جوید هر ساعت اندره
آتش بفخر یال بعبوق بر کشد ❀
دندان و چنگ درد در کام و کف پلنک
شرق امید خواند رای ترا قضا ❀
رجم شهاب گوید سهم ترا قدر ❀
رخش درخش نعل ملک راست در نبرد
ایدون سبک ستاند سیرش زخاک پی
پیش از خیال خویش که حمله قالبش
صمصام شاه چون زهر چاشنی دهد
باحد او ننگینجد ^(۳) حد فلک بدانج
شاه خدا یگانا اکنون که از خزان
لشکر زسرد سیر فراران بگرم سیر
قوج و بانرسی را خطر منه ❀
که مال و دست حشمت بر سمت او فکن
معبود مشرکان را زانجا کشان کشان
تازاستین صنع بر آید گشاده چنگ
شمشیر امرو نهی با دشمنان بکوش
بهر بظاعت اندر امروز تو زدی ❀

زهی دست وزارت از تو بازور

(۱) نسخه ۳ و م ب - بهار - نسخه ۱ و م ب بکوشد دومغزه فربه و قوی
ذوالخمار بکسر خای معجمه نام مردی که مقتعه بر رو انداختی و آن مردی بود
کاهن و بغایت مشعبد و از وی امور عجیبه ظاهر میشد از «لطائف» [غیاث اللغات]

گرفته دین و دولت حفظ موفور
 ز تو صدر وزارت بیت معمور
 ز حکمت رایت اقبال منصور
 که اندر پرده فرداست مستور
 جهان ملک را نور علی نور ^۱
 که موسی کلیم از ذروه طور
 که بیدارش کند جز نفخه صور
 همانکه شد لوای حمد منشور
 که دارد هیچ حاصل هیچ منشور
 چو از لاحول دیو فتنه مدحور
 نقاد تیغ باران ^(۱) گشت مغرور
 قلم را تیغ شد منهی و مأمور
 نماید نوش نحل از نیش زنبور
 شود خیل عدو مکسور و مجرور
 که داری همتی بر عدل مقصور
 دل و دست بدان گنج است گنجور
 برادی و کفایت بود مشهور
 توئی مانند او مشهور و مذکور
 به آسانی بود معدود و محصور
 چه هم ناورد شاهین است عصفور
 همی گویند آن قولی بود زور
 بسی باشد سیه را نام کافور

ربیب الدین و دولت ای ز رایت
 بتو بنیاد دولت سقف مرفوع
 ز عدلت لشکر بیداد مخدول
 بدیده خاطرت امروز رازی ^۲
 همی تابد ز نور روی و رایت
 ز تو دست وزارت آن شرف یافت
 نه در خوابی است بخت حاسد تو
 بتوقیع چو شد منشور مطوی
 توقیع نیست بی توقیع میمونت
 ز توقیع همایون تو گردد ^۳
 ز عهدی کنز تحکم بر قلم داشت
 ندیدم ^(۲) عهد میمونت که دروی
 چو آید در لطافت ذوق طبع
 چو گردد رایت رای تو مرفوع
 ترا زان دولت و عمر است ممدود
 سخاو جود گنجی دان امروز
 اگر صاحب ابوالقاسم دران عهد
 ربیب الدین ابوالقاسم درین عهد
 نه چندانت مکارم جمع شدکان
 چه مرد باشق و باز است تیهو
 تو فردی در کفایت ور کسی را
 بران کافی نباشد اعتمادی ^(۳)

(۱) نسخه م ب - یاران

(۲) نسخه م ب - بدیدم

(۳) نسخه ۲ و ۳ - بران کس نباشد اعتمادی که خارج از بحر است (شاید

این طور بود) بران کس می نباشد اعتمادی

منم عالی جنابت را دعا گوی
 بران منکر که از نور جمالت
 بین کاندرا دعای دولت تو
 دعا نیکوترین چیزی است کانرا
 مبارک دان دعای گوشه گیران
 همیشه تا کربمان را به گیتی
 مقسم باد بر همنام نامت
 همیشه دوستان شاد و خرم
 همیشه دشمنان مخدول و مقهور^(۱)

❁ خفیف ❁

[در مدح منصور سعید]

ای سر افراز عالم ای منصور
 ای بقدر آسمان قایم ذات
 روزگاری و از تو دشمن و دوست
 بسته^(۲) حکم تو در قلوب و رقاب
 همه گفتار تو بحق نزدیک
 برق لامع بجای فهم تو کد^(۳)
 شیر بی باس تو شکار شگال
 نیش کره تو بر دم کژدم
 وی بصدر تو اختلاف صدور
 ای برای آفتاب زاید نور
 بمصیبت رسیده اند و بسور
 بسته^(۴) امر تو در^[۵] سنین و شهر
 همه کردار تو ز باطل دور
 صبح صادق بجنب وهم تو زور^(۶)
 باز بی عون تو خور عصفور^[۷]
 نوش رفیق تو در سر زنبور

(۱) سبک این قصیده چندان شباهتی با سبک معمول استاد ابو الفرج ندارد

(۲) کذافی نسخه الاولی نسخه ۲ و ۳ و م ب - بسته

(۳) نسخه ۲ و ۳ و م ب - بسته

(۴) نسخه ۲ و ۳ و م ب - بر

(۵) نسخه ۳ - بجنب فهم تو

(۶) نسخه ۱ - بجیب وهم تو زور نسخه ۲ - بجنب وهم تو دور نسخه ۳ -

نبرد رای تو زور

(۷) نسخه ۲ - خر عصفور نسخه ۳ - شیر با باس تو شکار شگال باز بی عون

تو خور عصفور نسخه م ب - شیر با باس تو شکار شگال باز با عون تو خورد عصفور

گر بخواهی حمایت تو شود
 ور بکوشی کفایت تو نهد
 در سیاق بگام خیره^(۱) تراست
 کار داری است^(۲) عدل تو معمار
 پادشاهی است نفس تو قاهر
 دیگ مقهور چرخ ناپخته
 لوح محفوظ را همانا نیست
 و بحد آن مصری مجوف چیست
 نظم تو نقش سحر و او نقاش
 زو هراسان جهان و او ساکن
 دست بر سر گرفته والی ظلم
 گاه تفویض^(۳) کرده آمر عدل^(۴)
 منعماً مکرماً خداوند اوست
 خشم و حام تو در ثواب و عقاب
 نکشی جز بسهوا^(۵) حری غین
 بیش معروف تو چه وزن آرد
 تا نکرده می مروق تلخ
 فضل جاه ترا مباد شکست
 موکبت جفت قسج باد و ظفر
 ساخته عرضت از هنر مرقند

چون حرم حامی و حوش و طبور
 یوغ بر گردن صبا و دیور
 روز بدخواه تو ز ضرب کسور
 گشته اسباب ملک ازو معمور
 شده دیو هوا بدو مقهور
 بوی علم تو آید از مقدور
 از وقوف تو خیر و شر مستور
 لون او لون عاشق مهجور
 ثر تو گنج در و او گنججور
 زو تن آسان سپاه و او رنجور
 از چو والی و چو دستور
 نه چو تو آمر و چو مأثور
 شا کردند از تو خلق و تو مشکور
 دو بزرگند نا صبور و صبور
 نخری جز بعرق^(۶) جود غرور
 حاصل حق عرض لوها و وور
 هم در انگور شیرۀ انگور
 ربیع تخت^(۷) ترا مباد قصور
 مجلس یار لهو باد و سرور
 یافته عمرت از بقا منشور

- (۱) نسخه ۲ - خیز نسخه م ب - جبر
 (۲) نسخه ۱ - کار دانست نسخه م ب - کار دانیست
 (۳) نسخه ۱ - تعریض
 (۴) نسخه ۱ - عدول
 (۵) نسخه م ب - به سهم
 (۶) نسخه ۱ - بفرق
 (۷) نسخه م ب و م ف - قصر

❁ مجتث مقصور ❁

(در مدح سلطان ابراهیم)

نظام عالم و خورشید ملک و ذات هنر
 ابوالمظفر شاه مظفر ابراهیم ❁
 سپهر دولت عالیش را کهین برجی است
 ز حزم اوست بهر کامکاه صد ناظر^(۱)
 گشاده چشم بدیدار او شهور و سنین
 اصرر شمایل حلمش بیاد برگذرد
 و گر فضایل طبعش^(۲) بکوه^(۳) برشمرند
 لطیفه های عرض را زبهر خویشی جنس
 گراو بجنس عرض نیستی بدین معنی
 چگونگی گوئی کز کوکنار یابد خواب^(۴)
 از آن سپس که همی عدل و سهم شاه دهند
 مهشت ملک جهان را ز تیغ نصرت شاه
 که جز بقوت ایمان و امر طاعت او
 کسی که فکرت او برنهد بذروه^(۵) قدم

نصیر دولت و پشت هدی و روی ظفر
 که اختیار خدای است و افتخار بشر
 زمین ولایت ضافیش را کهین کشور
 زعزم اوست بهر تیردار^(۶) صد لشکر
 نهاده کوش بگفتار او قضا و قدر
 دهد شکوه تجلیش باد را لشکر
 سبک ز خاصیتش کوه را برآید پر
 همی بچرخ برد همتش گرفته به پر
 فرود چرخ نهشتی فراز^(۷) یک جوهر
 کسی که اورا سودا دهد سپهر به سحر
 بچشم راحت خواب و بچشم رنج سپهر
 صراط وار پای مشکل است پیش اندر
 برو نیارد دور^(۸) سپهر کرد گذر
 کسی که همت^(۹) او بر کشد بجیحون^(۱۰) سر

- (۱) نسخه ۱ - بهر کام زخم ده ناظر نسخه ۳ - بهر کام راد صد ناظر نسخه
 م ف - بهر زخم کار
 (۲) م ف نیزه دار
 (۳) نسخه ۱ - عزمش
 (۴) ج - بخاک
 (۵) نسخه ۲ و ۳ و م ب - قرار
 (۶) نسخه ۱ - کز کوکنار آید خواب نسخه ۲ - کز کوکنا (؟) یابد
 خواب نسخه ۳ - کز کوکنار ناید خواب نسخه م ب - کز کوکناری آید خواب
 (۷) نسخه ۲ و ۳ حکم نسخه م ب و ج - دور
 (۸) نسخه ۱ - بذروه نسخه ۲ - افتاده دارد نسخه ۳ - براه (؟) نسخه م ب - کذا
 (۹) نسخه ۳ - حکمت نسخه ۲ و م ب - همت
 (۱۰) نسخه م ب - گردون

ز نسرش بزمین در گشاده یابد در
در او بعیرت بگذر بحال و بنگر
بروی خالک برش خاره گشته خاکستر
نه هیچ سایر و ظایر در او مگر صرصر
چو شاخ آهو شاخ درخت او پی بر
ترا ستاره سپاه است و روزگار حشر
توئی که خالک ندارد بدستگاه تو زر
ز سهم تیغ تو در رزم ماده گردد فر
بشان ملک تو عدل آتی است حق گستر
نهد نگین تو در مهر موم سمع و بصر
یکی ز شادی فربه یکی ز غم لاغر
نهال ملک نشان و بساط عدل سپر
میان جو ز ابر طاعت پیسته کمر

ز دولتش بهوا بر کمرقه بیند جای
خیال هیت او گر به یشه عبره کند
بجوی آب درش آب رنگ مانده سراب
نه هیچ ساکن و جنبان براو مگر انجم
چو شیر رایت شیر دلیر او بیدل
مظفرا ملک خسروا خداوند
توئی که یاد نیابد بیارگاه تو راه
ز امن عدل تو در صید باز گردد^(۱) کبک
بجای جد تو دهر آتی است هزل نمای
نهد یقین تو بر طبع سنگ مهر و وفا^(۲)
همیشه تا که بود در نظاره گاه سپهر
کمال دولت یاب و جمال نعمت بین
دهان عالم بر مدحت گشاده زبان

❦ خفیف ❦ نسخه ۱ و ۲ و م و ه

در مدح سیف الدوله ابوالقاسم محمود بن سلطان ابراهیم غزنوی

کز جهان ملک را بدوست نیاز
بخت او را زمانه برده نماز
عزم او پیش رو نشیب و فراز
جود او بر کشیده دیده آرز
عز ملت گرفته زو پرواز
خطبه را نامش آمده دمساز

آمد آن مایه سعادت باز^(۱)
تخت او را سپهر گشته رهی
حزم او پیش بین سپاه و سپید
رای او بر گشاده گوش یقین
سیف دولت رسیده زو بهر
خلق را عهدش اوقناده درست

(۱) نسخه ۲ و ۳ و ح گیرد

(۲) نسخه ۱ و ۳ - مهر گیا

(۳) نسخه ۵ - آمد آن مایه سعادت و ناز

در زمان زوست هر چه هست خطر^(۱)
 عقل با حکم او گذارد گام
 ظلم کوتاه دست گشت از آنک
 سال و ماه از نهب هیت او
 بحر اگر خاکسپ^(۲) او سپرد
 آنکه از حشر و از حقیقت آن
 گوید این جرم روز مظالمش
 تا بیند که پیش شاه برد
 ای ترا عدل بر نهاده بجان
 کمر امر تست با جورزا
 صلح و جنگ توشادی آمد و غم
 هر که حرزهوات بر جان بست
 (سرگردنکشان همی بشکن
 دوستی را بدوستان بنمای
 تا ز آغازها بود فرجام^(۳)
 همه در کوی بختیاری بوی
 دشمنان را بدار و گیر طلب
 بر زمین زوست هر چه هست آواز
 فضل با طبع او گشاید راز
 کرد عدلش برفق پای دراز
 شب و روز اوفتاده در تنگ و تاز
 آب جز تشنه زونگر درد باز^(۴)
 رود اندر سخن براه مجاز
 باد گرم مجرمان یکی بگداز^(۵)
 گردد اعضای او همه غماز
 وی ترا ملک پروریده بناز
 حذر نهی تست با مجتاز^(۶)
 خشم و خشم توتیه و آمد و باز
 نایدش دیو حادثات فراز^(۷)
 گردن سرکشی همی بفراز
 دشمنی را بدشمنان پرداز^(۸)
 تا بفرجامها رسد آغاز^(۹)
 همه سوی بزرگواری تاز^(۱۰)
 دوستان را بعز و تاز نواز

(۱) کذافی نسخه ۵ نسخه ۱ - خطیر نسخه ۲ - نظر نسخه م ب - ظفر

(۲) کذافی نسخه ۱ و ۲ و م ب نسخه ۵ - صحن

(۳) کذافی نسخه ۲ و م ب نسخه ۱ - آب جز تشنه لب بگردد باز نسخه ۵ -

آب جز تشنه زو نگیرد باز

(۴) کذافی نسخه ۱ نسخه ۲ - باد گرم مجرمان یکی بگداز نسخه م ب -

باد گرم مجرمان یکی يك راز

(۵) این دو بیت فقط در نسخه م ب دیده شد

(۶) نسخه ۱ - یاز

❦ رمل ❦

(در مدح منصور سعید)

شاد باش ای پیشوای دین و دولات شاد باش	دایم اندر دین و دولات زفت باش و راد باش ^(۱)
رایت اسلام را همنام گشتی دیر زی	باتك اوهم تك و بازاد او همزاد باش ^(۲)
ملك را در عدل حاكم عدل را در حق گواه	شاه را در عرض تائب عرض را استاد باش
هر كجا فریاد خیزد مقصد فریاد شو	سایه بر مظلوم گستر آفتاب داد باش
نیكه خواست بی شرتیغی است اورا آبد ده	مدسكات بی ضرر ^(۳) گردیست اورا یاد باش
تاجهان بر جای ماند باجهان بر جای مان	تا بزرگی یاد باشد با بزرگی یاد باش
با چنین اقبال خیز و با چنین مسند نشین	زی چنین مجلس گرای و در چنین بنیاد باش

❦ هزج مقبوض مقصور ❦ نسخه ۳ و ۴ و م

فیمون شد و فرخ مبارك ❦	بفراخت ز چرخ تاج تارك ❦
هم دین محمدی و هم ملك	از عدل ^(۱) خدایگان انايك ❦
خورشید جهان مظفر الدین ❦	جمشید مهان عالم از بك ^(۲)
شاهی كه نشان جور تیغش	از صفحه روز شب كند حك
با همت عالیش فلک پست ❦	با جود كفش محیط اندك
اورا چه خطر ز خصم كش هست	اقبال و خرد معین ^(۳) ❦
روزی كه شود ز تیغ چون برق	همرنگ شفق زمین معرك ❦
بیرون آید ز پوست بك ره ❦	تا عرض گهر دهد بلا رك

(۱) نسخه ۱ - دایم اندر دین و دولت باشی و در داد باش

(۲) نسخه م ب - با داد او هم داد باش

(۳) کذافی نسخه ۱ و ۳ و ۵ نسخه ۲ - با ضرر نسخه م ب - پر ضرر

(۴) نسخه م ب - از فضل

(۵) نسخه ۲ جمشید جهان عالم از بك نسخه ۳ - جمشید جهان عالم از تك ؟ نسخه م ب -

جمشید مهان آل از بك

(۶) نسخه ۲ - اقبال و خرد معین و دارك نسخه ۳ - اقبال و خرد معین وارك

نسخه م ب - اقبال و خرد معین و دارك

از هیبت نیزه زتسده ❀
 چنك^(۱) اجل آن زمان ببند
 هم همدم تیغ کشته گردن
 با دشمن آن رود ز تیغ
 خصم تو ز تیغ آن به بند ❀
 در معرکه بهر حفظ جانت
 بر میمنه لشکرت ز یاسین ❀
 مهربی که نهد قضای میرم
 ای عزم تو نیز و حکم^(۲) ساکن
 افزون که عدل و حسن سیرت
 با نام سخاوت تو بشکست ❀
 دامی است نهاده هیبت تو ❀
 تو موسی عهد و کسری وقت
 الحان زبور را چه نسبت ❀
 با معجز انبیا چه باشد ❀
 ای سایه چتر تو همایون ❀
 بنده بدعای دولت تست ❀
 دور است ز درگاه تو لیکن
 بر خالق خلق^(۳) می شمارد
 تا مطرب خوش ز برده راست
 خاتون طرب که زهره نام است

در کار وجود خود^(۴) کند شک
 از دامن^(۵) پای منفك ❀
 هم محرم راز سینه ناوك ❀
 كنز حمله باز با چكاوك ❀
 كنز آتش و آب منگ و آهك
 انبوه ملك گرفته مسلك ❀
 بر میسر حرزت از تبارك ❀
 جز حکم نو کس نداندش فك
 ای رای تو پیر و بخت كودك
 از كسری و اردشیر بابك
 مرحاتم و معن و آل برمك ❀
 بد خواه تو همچو مرغ زیرك
 خصم تو چو سامری و مزدك ❀
 با نعمة عندلیب و طوطك ❀
 زراقی و بازی دوالك ❀
 ای دیدن روی تو مبارك ❀
 با جمع ملائكه مشارك ❀
 در موقف بند گیت اینك ❀
 انعام و ایادی تو يك يك ❀
 بیرون آرد نوای سلمك ❀
 در بزم تو باد چون كنیزك

(۱) نسخه ۲ -- جود

(۲) نسخه ۲ -- چنك نسخه ۳ - چنك

(۳) نسخه ۲ -- صبح نسخه ۳ - هیچ نسخه ۲ -- مای ؟ نسخه ۳ - نای

(۴) نسخه م ب -- حام

(۵) نسخه م ب -- بر خالق و خلق

تبیخ تو بقهر بسته باداج از خیل خن و خسان ایلك
ادراار تو خورده خان قیصر^(۱) مأمور تو بوده رای فورك^(۲)

بیم خفیف بیم نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵

ای جو تم تو اعتقاد تو پاك انجم^(۳) همت تو بر افلاك
غایت شادی تو از رادی بیم غارت رادی تو از املاك
جرم خوان تو را قمر سفرم نعل خنك تو را شهاب شراك
در وفاقت مجالهای امان بیم در خلافت مغنیهای هلاك بیم
دین حق را نه چون تو يك سرور ملك شه را نه چون تو يك سرباك
از ملك رفیق تو بكاود پر وز فلك باس تو ندارد پاك
آتش برق و بانك رعد آند پیش فرمان امتحان تو ساك^(۴)
قمر دریا و بیخ^(۵) کوه نهند پیش گرداب و گرد باد تو خاك
حذق وهم تو در اصابت رای آفتاب یقین کنند كاواك بیم
چنك جود تو در معیبت مال بر گریبان بخل بندد چاك بیم
سرخ زاید زشهد امن تو موم زرد روید ز كان خوف تولاك
كهر عقل را تو بالائی بیم سیم را گرم داروی سباك بیم
فلك فعل را تو گردانی بیم دوك را باد ریس افلاك بیم
بخردان در تموز ها كونی از نهال تو برده اند ستاك
خشم دیدند مسته حلمت بیم زهر سردند مسته تریاك بیم
منعما مكرما خداوندا بیم كوته است از تو دست استدراك
دهر چون تو نیاورد چاك جرخ چون تو نبرورد چلاك

(۱) نسخه ۲ و ۳ و ۴ - جان قیصر نسخه ۳ - خان قیصر خان و قیصر

(۲) نسخه ۲ و ۳ - زاد فورك

(۳) نسخه ۲ - مرقد

(۴) نسخه ۲ و ۳ و ۴ و ۵ - ساك

(۵) نسخه ۴ و ۵ - تبیخ

کوب خورد اندرین سفر خاشاک	بنده گر چه ز ناتوانی و ضعف
در فراز و نشیب چون اترک	بزم او باره گرم کرد همی
آبهای گذشته ولوله ناک	خاسته‌های سپرده زلزله وار
بسته پیمنوده اوج او بسمک	سوره مالیده قعر او بسمک
بسرش بر نهصد ز بخت بساک	همه امیدش آنته خدمت تو
بسته اشراف پیک بر فترک (۱)	باز گردد عثمان گشاده بجای
خوش و زفت اوفتند عود و اراک	تا به بوی و به طعم در عالم
صلوات تو دنده حکاک (۲)	در صواب و خطا مسیحا باد (۳)
سیل عیش تو باد بی خاشاک	دل لاهو تو باد بی اندوه
نیکخواه تو روز و شب ضحاک	بدستال تو سال و مه به بکا
بود آن یک بسجن چون ضحاک (۴)	بود این یک بخت چون فرخ

بدر خفیف

(در مدح سلطان مسعودین ابراهیم)

تاج ماه است شاه بار ملک	شاه مسعود تاجدار ملک
به یمن داده و یسار ملک	فلک آورده یمن و یسار از خلد
عدلی عدل در شمار ملک	رانده ملک شمار گیر قضا
بختی بخت در قطار ملک	کرده رای قطار دار قدر

(۱) کذاوی نسخه ۱ - نسخه ۲ - بسته اشراف بیل بر فترک نسخه ۳ - بسته اشراف تنک بر فترک نسخه م ب - بسته اشراف بیل بر فترک نسخه ۵ - بسته اشراف را بر فترک

(۲) نسخه ۱ - در صواب و خطا مسیحا (؟) یاد نسخه ۲ - در صواب و خطا مسیحا بر نسخه ۳ - در صواب و خطا مسیحا باد نسخه م ب و ۵ - در صواب و خطا مسیحا باد

(۳) نسخه ۱ - زنده حکاک نسخه ۳ - زنده خطاک (؟) نسخه م ب زنده حکاک نسخه ۵ - زنده حکاک

(۴) بیت آخر فقط در نسخه م ب دیده شد

نرسد عقل اگر دوا سبه رود^(۱) در تک و هم بی غیر ملک
 هر چه شاهین آسمان سنجید خوار سنجید مگر غیر ملک
 بر گرفت آدمی و دیو و پری مذهب و سنت و شعار ملک
 دین و دنیا بیافرید و نهاد آفریننده در ستار ملک
 آفتاب از فلک نیارد خواست شرف عرض حق گذار ملک
 زحل از قوس بر نماند داشت^(۲) قزح نفس شاد خوار ملک
 آب دارد که آتش افروزد جوهر تبخ آبدار ملک
 بار گیرد چو خاک پیماید جرم یکران بی قرار ملک
 ماه چون سنگ پشت سربگتف در کشد روز کارزار ملک
 تا ذنب وار نور او نبرد سایه گر ز گاو سار ملک
 و یحک آنکو کب عجل چه بود که قران کرد با وقار ملک
 منزلی تاخت عالمی پرداخت عزم کوه کمر گذار ملک
 کشوری سوخت لشگری افروخت^(۳) رزم بر شعله و شرار ملک
 گرد افغان و جت^(۴) بر غبت و حرس^(۵) پرده زد مو کب سوار ملک
 جز شکاری برون نشد زمین یک تن از پرده شکار ملک
 گر بدان کوه پایه باز رسی کاندلر او فتح بود یار ملک
 نشواید صدای کوه ترا جز همه گیر و فر کار ملک
 تن بقرپان مشرکان در داد اندر این عید ذوالفقار ملک
 بچنین رسم تا جهان باشد مقتدا باد روزگار ملک

- (۱) کلیله و دمنه - این بیت گنجائیده شده در متن کلیله و دمنه چاپ نبرین (۱۳۰۵) صفحه ۱۹۹
- (۲) کذافی نسخه م ب نسخه ۲ شست ؟ نسخه ۳ - خواست نسخه ۵ - ست ؟
- (۳) نسخه م ب - لشگری سوخت آتش افروخت
- (۴) کذافی نسخه الخامسة نسخه ۲ - عث ؟ نسخه ۳ - غب
- (۵) نسخه م ب - گرد افغانیان بر غبت و حرس

بارور گشته سال و مه بظفر شاخ شاداب اختیار مله
دست بر سر گرفته والی ظلم از ره بند و^۱ کیر و دار ملک

❁ قریب ❁

(در مدح بورشد رشید محتاج)

ای ذات تو ذات کمال ملک	بورشد رشید ای جمال ملک
ای حشمت تو پرو بال ملک	ای دولت تو عید و جشن خلق
حلم تو زمین نهال ملک	طبع تو نسیم هوای فضل
ظلم از تو چشیده دوال ملک	عدل از تو سپرده طریق شرع
چون کوه ز ناز تو نال ملک	چون نال ز رنج تو کوه خصم
درس تو همه قیل و قال ملک	آوردی بامداد پیش دل ^۲
دست تو همه ملک و مال ملک	بالوده چو بالونه گام بذل
نکبای قضا بر عبال ^۳ ملک	با حفظ تو گستاخ نکذرد
شیر فلک اندر غزال ملک	با امن تو در واخ ^۴ تنگدرد
بخت تو بهالی مثال ملک	آفاق بگیرد بفضل ید ^۵
رای تو بر احوال ^۶ حال ملک	سیمرغ در آرد بدام امر ^۷
برتست جواب و شوال ملک	رامست و حمام است ^۸ ملک تا
پاس تو زمام و عقال ملک	گفتی که چو بختی است ملک و هست
خواند خردان را خیال ملک	و همی ^۹ ضمیرت پیروید

(۱) نسخه ۲ - از دوهو بند نسخه ۳ - از دوهو بند نسخه م ب - از دوهو بند

(۲) نسخه ۳ - جبال نسخه م ب - نهال - نسخه ۱ و ۲ و ۵ - عباله

(ج) عبال

(۳) نسخه ۲ - درواخ

(۴) نسخه ۲ - اموال نسخه ۳ و م ب - احوال نسخه ۱ و ۵ - احوال

(۵) نسخه ۱ و ۵ - حمام

نعلی که بر اقامت یفکند	گوید فلک ^(۱) آنرا هلال ملک
صمصام ترا گوشتی ^(۲) دهد	بازوی تو روز قتل ملک
تأدیب ترا تقویت کند	انگشت تو بر گوشمال ملک
آزرده ز جور جهان سند	داد تو ز چنگ مجال ملک
افغنده بدندان ملک داد ^(۳)	عون تو بنوک خلال ملک
تکلیف تو خاندان ملک را ^(۴)	آوردہ بصف نعل ملک
تخویف تو را بان هند را	افکنده بحد جبال ملک
تا پست نکردد بنای چرخ	تا تنگ نباشد مجال ملک
ایام تو در امر و نهی باد	چون روز و شب و ماه و سال ملک
یا زنده چو تابستان شمع	سازنده چو آب زلال ملک
در جام تو جوش حرام رز	باطبع تو سحر حلال ملک ^(۵)

۳۳ خفیف

(در مدح خواجه منصور - سعید احمد ؟)

آمد از حوت بر نهاده نعل	پیشوای ستارگان به حمل
بر لطایف نموده عرض هوا	در ظرایف گرقه طول جیل
کرده بر آب و باد و خاک طباع	آتش او هزار ستونه عمل

(۱) نسخه ۱ و ۲ - ملک

(۲) نسخه م ب و ۵ - پشتی

(۳) نسخه ۱ - دهر نسخه ۲ - قهر نسخه ۳ و م ب ملک

(۴) نسخه ۵ - ترك را و درست بنظر می آید

(۵) بور شد رشید مسعود سعد سلمان گوید پسر محتاج ای من شده محتاج
بتو از پی آنکه همه خلق بتو محتاج است مردمی کن برسان خدمت من چون
برسی بزرگی که کفش بحر عطا امواج است عمده مملکت قاهره بور شد رشود
خاص شاهی که فروزنده تخت و تاج است
و در خاتمه گوید

پسر محتاج آورد بدین قافیه ام حمل انصافش هم بر پسر محتاج است

روز و شب را بمسطر انصاف
زود بینی کنون زاشهب روز
نافه های تبت گشاده صبا
باقلی هلا شکوفه آورده
لااله و اکمل کفیده روی بروی
راغ ها را کمال نعمت حق
باغها را جمال حضرت شاه
صاحب کافی آسمان علوم
آنکه بی حکم^(۱) او عطیت عفو
از وقارش بصد هزاران رنج
ذات عقل است عرض او بحساب
مسند سامی رسالت را
نرسد ملک در سیاست کام
پر کنند نعمتش دهان نیاز
کاک و همش گشاده راز قضا
ای سپرده بخاصیت مه و سال
وسعت هستی کف تو کنند
هم ترا دارد از تو چرخ مثال
هر که را تاختن دهد جودت
آن زمینی است ساحت در تو
وان زبانه است برق کینه تو
تا بر آید ز شاخ غیب همی
هوش تو سوی رطل باد و قدح
نیکیخواهت چشیده عز امید

استوا داده چون خط جدول
ادهم باب شب شده ارجل
روحه های بهشت زاده طلل
راست چون چشم اعور و احوال
چون سبا کین رامج و اعزل
بسته در سبزه دامن منهل
کرده پر گوهر آستین امل
خواجه منصور آفتاب دول
عالمی بود ضایع و مهمل
نکشد کوه قاف یک خردل
گر مفصل کشیش یا مجمل
آینی شد کفایتش منزل
تا نیابد ز رای او مدخل
بگسلد هیبتش میان اجل
لوح فهمش گرفته علم ازل
قدم همت تو فرق زحل
مشکل نیستی به گیتی حل
هم ترا دارد از تو دهر بدل
بدر گیرد بجای بدره بقل
که نیارد بر او سپهر خلل
که از او عاجز است آب چل
گل صنع خدای عز و جل
گوش تو سوی مدح باد و غزل
بد سبکالت کشیده رنج و جل

بیه هزج مقصور بیه نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵

(در مدح خواجه ابوسعید بابو)

فلک در سایه بر حواصل	زمین را بر ضوضی کرد حاصل
هوا بر سیرت ضحاک نظام	گزید آئین نوشروان عادل
خزان را با بهار از لب شطرنج	بوجه سهو ^(۱) شد نوبت محامل ^(۲)
ز نرگس مانده باغ و جوی ^(۳) مفلس	ز لاله گشته کوه و دشت حامل
شب سوز است بنداری جهان را	که بر کردند از ایوانش مشاعل ^(۴)
اگر سوسن نشد بر باغ عاشق	چه مانده است اندر او پایش فرو گل ^(۵)
گل از پیروزه گوئی شکل دستی است	گرفته جام لعل اندر انامل
من و صحرا که شد صحرا بمعنی	چو سخن مجلس عین افاضل
عمید مملکت ابوسعید بابو	که باب هیش بابی است مشکل
کرا دانی بحضرت پیش خسرو	چو او فرزانه مقبول مقبل
مقدم عقل و در جمع اواخر	مؤخر عهد و با علم اوایل
ز جودش گر عروضی بحر سازد	از او ناقص نماید بحر کامل
جز اندر غایت انعام و اکرام	دراو لالم چه داند گفت عامل ^(۶)
چو ابر هاطل اندر حق نشوره	بیند ^(۷) عقلت اندر حق غافل ^(۸)

(۱) نسخه م ب - لهو

(۲) نسخه ۳ و م ب - محافل

(۳) کذافی نسخه ۱ و ۵ نسخه ۲ - کودجوی نسخه ۳ و م ب و م ف - کرجوی

(۴) کذافی نسخه ۱ و ۳ نسخه ۵ و نسخه ۲ - که بر کردند از ایوانش مشاعل

نسخه م ب - که بر کردند از انوارش مشاعل م ف - که بر کردند از نورش مشاعل

(۵) نسخه م ب و م ف - چرا ماند اندو پایش فرو گل نسخه ۲ و ۳ - فرا گل

(۶) کذافی نسخه ۱ و ۵ نسخه ۲ - دولایم چه داند گفت عادل نسخه ۳ - در

لالم چه داند گفت نابل نسخه م ب - در اولایم چه داند گفت عادل

(۷) نسخه ۵ - نبیند

(۸) نسخه ۱ و م ب - عاقل (عاقل غافل) ؟ نسخه ۳ و ۵ - غافل غافل نسخه

- غافل

کزاو ^(۱) مسئول گردد طمع ^(۲) سائل	بر آرد بیخ طمع از خاک آدم
کزاو هر جستی برقی است هایل	چه شخص است آن براق خواجه یارب
بتک زو کاغ کرده باد عاجل ^(۳)	بتن زو کوس ^۴ خورده کوه ساکن
نه مسکن دانی او را و نه منزل	که رفتن جو خضر از کل عالم
نه خارج یابی او را و نه داخل	که کشتن جو مور از خط ناورد
که شد زین براقش را حمایل	وزان برق دگر هیات هیات
جو عقل آرام او در مغز عاقل	جو دل میدان او در صدر قالب
فساد طبع او را طبع قایل	حصار روح او را روح کاره ^(۵)
کشیده بر املها خط باطل	کشاده در اجلها رام حیوان
زبار طبع او چون حام کامل ^(۶)	جهان تیز روز و کشنده بر پای
برین ترتیب و رتبت صدر سایل	بنام او ^(۷) بوالفرج را
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن ^(۸)	همیشه تابود تقطیع این وزن
چنین باعید اضحی کشته همدل	هزاران نوبت نوروز بنیاد ^(۹)
سلامت پاسبانش در مراحل	سعادت پیشکارش در مساکن

(۱) کذافی نسخه ۱ و ۳ و م ب نسخه ۲ و ۵ - کرو - کزاو

(۲) کذافی نسخه ۱ و م ب نسخه ۲ و ۳ و ۵ - طبع

(۳) کذافی نسخه ۱ و م ب و ۵ نسخه ۲ و ۳ - کوب

(۴) نسخه ۱ - بتک زو داغ کرده باد عاجل نسخه ۲ - بتک زو داغ کرده

باد عاجل نسخه ۳ بتک زو خاک خورده باد عاجل نسخه م ب - اول ازین قرار نوشته بود بتک زو کاغ خورده باد عاجل پس تصحیح شد بتک زو خاک خورده باد عاجل نسخه ۵ - بتک زو داغ برده باد عاجل

(۵) کذافی نسخه ۲ و م ب نسخه ۱ - قضا او روح او را روح کاره نسخه ۳ -

غذای روح او را روح کاره نسخه ۵ - قضای روح او را روح کاوه

(۶) در نسخه م ب این بیت پس از بیت نوزدهم نوشته شده و شاید مناسب

اشد

(۷) نسخه ۱ - بنام او بزم بوالفرج را نسخه م ب - بنام او سر بوالفرج را

موافق در همه احوال با او بود جمال صدر دیوان رسایل^(۱)

☆ خفیف ☆ نسخه ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸

(در مدح سلطان ابراهیم)

ای بذات تو ملک گشته جلیل
از بیان تو طبع فضل فرم
پیش حلم تو آب نرم درشت
دهر با شور هیبت تو جیان
دل تو شرع را بحق ضامن
اعتقبد تو صافی از شبهات
کار حکمت بریدن دعوی
بر تو پوشیده نی صلاح و فساد
بسرو همها شوی بقیاس
هر چه سازی زامهات شکفت
آسمانی بکوشش و بخشش
حصن افت کشیده برج ببرج
نهی تو نهی و شرط او آرام
در کشد مهر تو کلنگ از چرخ
روز حرب تو کنر تحیر وقت
تبغ بینی ز مرد و مرد از تبغ
خاکها چهره سرخ کرده بخون

(۱) از بیت اخیر این قصیده معلوم میشود که خواجه ابوسعید بابر که نیز از مددوچین مسعود سعد سلمان میباشد رئیس دیوان رسائل یعنی باصطلاح امروز وزیر خارجه آن زمان بود

(۲) نسخه ۳ - کو ۵۵

* هوش اجسام سوی جای نزول
 گر و فر ترا نظاره کنند
 نه بنفسی (۱) ز لعبهای سبک
 باره تازی در آتشین میدان
 بکنی بیخ شاخهای بزرگ
 خسروا بنده از اربکۀ ظلم
 گشته گریان ز بنده تا آزاد
 بی عمل عزل دید بر بالین
 باد اقبال حضرت عالیت *
 شخص او را حیات نفزودی
 تا که از دیدن شگفتیها *
 باد عمر تو بادوام انباز *
 نیکخواهانت جفت شادی و لهو
 قاری جشنهای خاص ترا *
 مرجع ملکها بحضرت تو *
 * خفیف * نسخه ۲ ومب ومف
 گوش ارواح سوی طبل رحیل
 از فلک جبرئیل و میکائیل
 نه بترسی ز حملهای ثقیل *
 گرز یازی بر آهنین اکلیل
 بزنی شاخ بیخهای طویل (۲)
 شاهرخهای زفت خورد ازبیل (۳)
 مانده عریان ز موزه تا مندیل
 بی گنه سنگ یافت در قندیل
 کر نجستی (۴) براین فقیر معیل
 جز به آواز صور اسرافیل
 برود بر زمانه ها تهلیل *
 باد ملک تو با نظام عدیل
 بد سکالانت یار ویل و عویل
 نوبت سال و ماه گشته رسیل (۵)
 چون بمجموع مرجع تفصیل

(در مدح ثقة الملك طاهر بن علی)

میل کرد آفتاب سوی شمال روز فرسوده را قوی شد حال

- (۱) کذافی نسخه ۵ ومف وج نسخه ۱ ومب بیفتی نسخه ۳ - بیفتی نسخه ۲ -
 لایقرء است
 (۲) کذافی نسخه ۲ و ۳ ومب ومف نسخه ۱ - بزنی شاخ ازدهای طویل
 نسخه ۵ - بزنی شاخ ساقهای طویل ج - بزنی ساق شاخهای طویل
 (۳) کذافی ۱ و ۲ و ۳ و ۵ نسخه م - شاه رخهای بخت یافت زبیل ج - شاه
 رخهای زفت یافت بپیل
 (۴) نسخه ۱ و ۵ - بخستی نسخه ۲ وج - بخستی نسخه ۳ - نجستی نسخه
 م ب - به بخشی
 (۵) نسخه ۵ - نوبت سال و ماه کشیده و سیل

خاله در بیخ دوخت بیخ نهال	باد بر شاخ کوفت شاخ درخت
لاله آتش گرفت از آب زلال	کوه چون آب گشت از آتش میخ ^(۱)
بارسول سحر جواب و سؤال	سوسن خوش زبان بد بد به گفت
چشم در شیرمان ^(۲) شیر آغال	گاوجشم دلیر و شوخ گشود ^(۳)
بحق شیر يك جهان اطفال ^(۴)	دایه نسترن همی پرسد
در سواد و بیاض گیتی خال ^(۵)	ابر بخشنده بین که پوشیده است ^(۶)
از خروش ^(۸) هزار دستان حال	سرو حیران ^(۷) که آورد است
جروی را مایه ایست مالا مال	بید را سایه ایست میلایل
جام گل جام مسکریست حلال	درج رز درج گوهریست حرام
زو ره راغ گیر و سنبل مال	شو در باغ کوب و بهمن جین
صاحب مکرم عذیم مثال	باده خواه و به یاد صاحب نوش
صدر اسلام و قبله اقبال	نقه الملك طاهر بن علی
نه هیوط آزمایند و نه و بال	آسمانی که جرم کوکب او
نه کسوف اقتضا کند نه زوال	آفتابی که قرص قالب او
عزم او رد حمله ^(۹) دجال	حزم او سد رخنه باجوج
نزد حلمش سبك تقال جبال	پیش طبعش گران هوای سبك
شهد رفقش بسر که ماهی دال ^(۱۰)	باز گرداند ازدهای دژم

(۱) م ف - کوه در آب رفت راتش میخ

(۲) کذافی م ف نسخه م ب - کشید

(۳) نسخه م ب و م ف - شیران

(۴) این بیت فقط در نسخه م ب پیدا شد

(۵) نسخه ۲ ابر بخشنده بین که پوشیده است

(۶) در سواد بیاض گیتی حال

(۷) نسخه م ب - بستان

(۸) م ف - سرود

(۹) نسخه م ب - فتنه

(۱۰) در نسخه ۲ - این بیت پس از بیت بیست و هفتم این طور نوشته شده
باز گرداند ازدهای دژم شهد دفعش بسر که ماهی دال

پشت و پهلوی شور و فتنه بدوست	ساکن بستر کلال و ^(۱) ملال
ساعت و ساق دین و دولت از اوست	حامل طوق و یاره و خلخال
هر زمان بردبار تر بیند ❀	عاقل او را در اتساع مجال ^(۲)
هر زمان نازه روی تر یابند	سائل او را در اقتراح سؤال
کلك معروف او بعف كشد	حلقه در گوش نيزه ابطال
رای خندان او بخنده زند	خاك در چشم حيله محال
اثر داغ بوز ^(۳) نگذارد ❀	سعی را عیش ^(۴) بر سرین غزال
ای یمن تو مشرق حاجات	ای یسار تو مكسب ^(۵) آمال
بنده در گوشه ایست کز عطشت	زو به تف تشنه ماند آب زلال
صيد او بی نوا چو صید حرم	کسب او کم بها چو کسب حلال ^(۶)
سزد از همت تو گر شب او	روز كردد بشغلی از اشغال
تا برادیت نام حاتم طی ❀	تا بمردیت نام رستم زال ❀
همه با هر خیت باد قران ❀	همه با هر میت باد وصال
کار تو به ز کار و شغل ز شغل	ماه تو به ز ماه و سال ز سال
در پناحت نتیجه فضلا ❀	در جنابت ذمیمه افضال ❀
دامش از امتلا بود چون کوه	کامش از احتما شکسته چو نال ^(۷)

(۱) نسخه م ب - کمال

(۲) کذافی نسخه م ب نسخه ۲ - در التیاع محال

(۳) نسخه ۲ - نور ؟

(۴) نسخه ۲ - داعیش ؟

(۵) نسخه ۲ - مكنت

(۶) کذافی نسخه الثانيه نسخه م ب - جلال

(۷) دو بیت آخر فقط در نسخه م ب دیده شد

وانی که ز گفتار تو سازد هنر امثال	آنی که ز کردار تو آرد گهر اسناد
در علم ازل چنگ زدی خاطر ^(۱) ابدال	کر وهم تو بر خاطر ابدال گذشتی
بی روح بجنیدی در ساعت صلصال	ور قوت عقل تو بصلصال رسیدی
ظاهر نشد از عدل تو کیفیت اطلال	تا معدن اعدای تو اطلال ندیدند
واندر نظر رحم تو چون کوه شود نال	اندر خطر زخم تو چون نال شود کوه
تا در تک و پویند شب و روز و مه و سال	تا از بس و پیشند کم و بیش و بد و نیک
فتح و ظفر و نصرت و فیروزی و اقبال	طبع و دل و طبل و علم و رای تو بیناد

❁ قریب اخرب مکشوف ❁

(در مدح ابو سعد بابو)

ای جود تو اصل نوای عالم	ای طبع تو فصل بهار خرم
ای پشت ضعیفان نسل آدم	ای روی بزرگان آل بابو
برنام تو عاشق نگین و خاتم	در مدح تو عاجز بنان و خامه
امرت بولایت نتیجه جم	حکمت بعدالت عریضه حق
از جاه تو جزوی سپهر اعظم	از قدر تو عضوی مقام اعلا
از کین تو دودی دم جهنم	از مهر تو بوئی نسیم جنت
جز تابعه دلو را مقدم	حلم تو ز هم گوشگان نخوانده
جز عاقله حوت ^(۲) را مسلم	نفس تو ز هم کیتان نکرده
برابر بگرید کمان رستم	چون تبغ زند آفتاب رایت
برقش بخورد خون دیو ضیفم ^(۳)	چون نیزه گذارد شهاب سهمت

(۱) نسخه ۱ و ۲ و ۵ - همت نسخه ۳ و م ب و م ف و ج - خاطر

(۲) نسخه ۲ و ۳ و م ب - قوس

(۳) کذافی نسخه ۱ نسخه ۲ لایقراء است نسخه ۳ - برقش بخورد همچو دیو

ضیفم نسخه م ب برقش بخورد همچو دیو و ضیفم نسخه ۵ - برقش بخورد چون دیو ضیفم

کریاس ^(۱) ترا رفق تو ندارد	در سد تو بأجوج وار بر کم ^(۲)
کوهی بیرد سیل او به يك تك	بحری بکشد تیغ او به يك دم
بر شخ چو تك آورد برسر شخ	در یم چو گذر کرد بر لب یم
باشند پلنگان ولیکن از طبع	مانند نهنگان ولیکن او هم ^(۳)
گفتی که زباس تو بود خواهد	هنگام نزول مسیح مریم ^(۴)
	تا روی زمین سلم ^(۵)
زاد است جهان از جهان فضلت	چون حرف روی ^(۶) از حروف معجم
رسنه است بهار از بهار عدلت	چون شاخ فزونی ز شاخ جوجم ^(۷)
کشتی که بعون تو گشت کشته	او را نکند باد ^(۸) قبله بی نم
قفلی ^(۹) که بسعی تو شد گشاده	در وی نشود هیچ برده محکم
تا سال و مه آورد گاه گیتی	بر نقش بی اشهب است و ادهم
عیش تو هنی باد و بخت خندان	نفس تو قوی باد و روح بی غم
در حکم تو آینده و شونده	نوروز بزرگ و بهار خرم

(۱) نسخه ۳ و م ب - کریاس نسخه ۵ - کریاس

(۲) نسخه ۱ - پر کم نسخه ۲ - سر کم

(۳) کذافی نسخه الاولی نسخه ۲ - مانند پلنگان ولیکن اقطع مانند نهنگان
ولیکن اشم نسخه ۳ - مانند پلنگان ولیکن اقطع مانند نهنگان ولیکن از هم نسخه
۵ - باشند پلنگان ولیکن از طبع مانند نهنگان ولیکن از هم م ف - مانند پلنگان
ولیکن اقطع مانند نهنگان ولیکن اشم

(۴) نسخه ۱ - تا لوح فلک میلهای فتنه تا روی زمین بیار های سلم نسخه ۳ -
با لوح فلک میلهای قید با روی زمین پایهای سلم نسخه م با اوج فلک مثلهای فتنه
تا رری زمین ساز های سلم نسخه ۵ - با لوح فلک میلهای فتنه تا روی زمین تار
های سلم

(۵) کذافی م ب و م ف نسخه ۱ - حرف برونی نسخه ۳ - حرف درون نسخه
۵ - حرف جهان

(۶) نسخه ۱ - چو جم نسخه ۳ - چو جم نسخه م ب - جوجم نسخه ۵ -
چون خم و جوجم شاخی است از درخت که میوه و گل بار آورد

(۷) نسخه م ب - ابر

(۸) نسخه ۱ - قفای (!؟) نسخه م ب فضلی (!؟)

* قریب * نسخہ ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶

(در مدح عبد الحمید احمد عبد الصمد)

بیار ای پسر ای ساقی کرام
 از آن لعل که زردی برد زردی
 نه پای مهرش^(۱) سوده از رکاب
 ز گرمیش همه ساز عیش گرم
 از او بوده هر کس طرب رسول
 بطبع اندز چون طبع سازگار
 خورد نعمت صاحب شناختیش
 عمید ملک آنکس که چشم ملک^(۲)
 بزرگی که گهر شد بدو بزرگ
 کفایت که در او مایه دید داد^(۳)

از آن شمع فتنه چراغ جام
 از آن نوش که تلخی دهد بکام
 نه فرق عرضش بوده با لگام
 ز خامیش همه کار عقل خام^(۴)
 برو برده^(۵) ز هر دل هوا پیام
 بجان اندر چون جان شد کام
 اگر خوردن او نیستی حرام
 بدو تسکیرد الا به احترام
 تمامی که هنر گشت از او تمام

۱۶۱

- (۱) کذافی نسخه م ب نسخه ۱ - نه پای جوهرش ؟ نسخه ۲ - نه پای سرش ؟
نسخه ۳ - ندارد نسخه ۵ - نه پای قهرش
(۲) کذافی نسخه ۵ و م ف نسخه ۱ - ز گرمیش همه ساله عیش گرم زخامیش
همه کاره عقل خام نسخه ۲ - ز گرمیش همه ساله عیش گرم ز خامیش همه کار
عقل خام نسخه ۳ - ز گرمیش بر حال عیش گرم زخامیش همه کار عقل خام نسخه
م ب - ز گرمیش همه سال عیش گرم ز خامیش همه کار عقل خام
(۳) کذافی ۵ نسخه ۱ - برده برده نسخه ۲ - وزوداده نسخه ۳ - بدوبرد
نسخه م ب - وزو برده
(۴) کذافی ۳ و ۵ نسخه ۱ - عمید ملک آنکس که ... نسخه ۲ - عمید
الملک ان کس که چشم فلک نسخه م ب - عمید الملک
(۵) کذافی ۳ و م ب نسخه ۱ - ندارد نسخه ۲ - کفایت که یایه در او دید
داد نسخه ۵ - کفایت که ازو یایه دید داد
(۶) نسخه ۱ ندارد نسخه ۲ - بهشیاری ازو کار ها بنظام نسخه ۳ - بهشیاری
شغلای نظام نسخه م ب بهشیاری کار ها نظام بهشیاری کار های انتظام ؟ بهشیاری
او کار ها نظام ؟ نسخه ۵ - بیاری او بکار ها نظام زهشیاری او کار های
(شغلای) نظام

رسالت که بدو طفل ^(۱)	ز بیداری او حد احتلام
اجل چون بکشد تیغ کارزار ^(۲)	حسودش بود آن تیغ را بنام
امل گر بنهد بار آرزو	بسر باشد عبد الحمید نام
اگر مال کفش را نه دشمن است	چرا زو بتلف خواهد انتقام
طمع زایر او را ز جود او ^(۳)	بشخص اندر زرین کند عظام
ایا گشته مخالف ترا مطیع	و یا داده زمانه ترا زمام
چه گویم که بدریای مدح تو	همی غرقه شود کشتی ^(۴) کلام
ز همتای تو در شاهراه دهر	شد آمد نگشته است والسلام ^(۵)
همی تا نبود باد کند رو	همی تا نشود خاک نیز گام
ز نعمت بنو بادا مهین رسول	ز دولت بنو بادا بهین پیام
تواز بخت رسیده بکام خویش	رهی نیز رسیده ز تو بکام

❦ مجتث مقصور ❦ نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰

(در مدح علاء الدوله ابوسعید سلطان مسعود بن سلطان ابراهیم بن)

(سلطان مسعود بن محمود بن سبکتکین غزنوی)

نظام گیرد کار هوا بدین هنگام ❦ که دل ز شیر ستاند بدود و پیکر وام^(۶)

(۱) نسخه ۱ - ندارد نسخه ۲ - رسالت که بدو طفل مایه یافت نسخه ۳ - رسالت که بدو طفل مامد مافت نسخه م ب - رسالت که بدو طفل مایه داد نسخه ۵ - اصالت که بطفل آید بیافت ؟

(۲) کذافی نسخه ۲ و ۳ و م ب نسخه ۱ - تیغ بر افتاب

(۳) کذافی ۲ نسخه ۱ - طمع زاید او را ز جود آدمی ؟ نسخه ۳ - طمع را بر ادرا جود او نسخه م ب طمع زاید او را ز جود او نسخه ۵ - طمع زاید از جود او همی (۴) نسخه او ۳ - همی غرقه شود آیت ...

(۵) کذافی ۳ نسخه ۱ - ندارد نسخه ۲ - شد آمد انگشت والسلام نسخه م

ب - شد آمد بکش آستین والسلام نسخه ۵ - نیامد بکس آسیب والسلام

(۶) نسخه ۱ - که دل ز شیر ستاند بدو دو پیکر نام نسخه ۲ - که دل ز شیر ستاند

برور پیکر وام نسخه ۳ - که دل ز شیر ستاند برو دو پیکر وام نسخه م ب - که دل ز شیر

ستاند بدین دو پیکر نام پس تصحیح شده که دل ز شیر ستاند برو دو پیکر نام نسخه ۵ -

که دل ز شیر ستاند برو دو پیکر نام ج - که دل ز شیر ستاند مرو دو پیکر وام

جهان اگر چه حرون است ینی اورا رام
 فرو کشد طرب از طره جای عیش لکام
 ز حرص باده ببرد لب و بخارد کام^(۳)
 زبان طوطی شیرین ~~کند~~ ادای کلام
 عرق به بوی گللابی همی چکد زمسام^(۴)
 همی گذارد لعل و همی طرازد جام
 همی فشاند دست و همی گذارد گام
 ز بس که بروی ریزند جرعه های مدام
 گشاده یابد خاص و برهنه بیند عام
 که روز او نه تمام است و راز او نه تمام^(۵)
 که هم بطبع غلام است و هم بطوع غلام
 سنای ملت مسعود پشت عهد انام
 ظفر بدیده کشد پشت موصک اسلام
 همای چنرش گسترده سایه بر ایام

سپهر اگر چه درشت است یابی اورا پرم
 برون کند خرد از خرده گاه^(۱) لهو شکیل
 ز عشق یار بجنبید^(۲) کش و پیچد دل
 دهان قمری موزون نهد عیار نفس
 غذا بطمع عسل میرسد همی به گلو
 بخار و جمره در انگور ولاله در کوئی^(۵)
 درخت سرو ز باد شمال پنداری
 مگر مدام درین فصل خاک مست بود^(۶)
 از آن چو مستان راز دلش قلیل و کثیر
 خزان عصر عدیل خزان جانور است^(۷)
 بهار سال غلام بهار جشن ملک
 علای دولت بوسعد روی لشکر حق
 خدایگانی شاهنشهی که رایت او
 فروغ تاجش پرورده نور در انجم

(۱) نسخه ۱ و ۵ - خورد گاه نسخه ۳ - خرو لهو نسخه ۲ و م ب - خرده گاه

(۲) نسخه ۱ - نه چنبید نه پیچد (!)

(۳) نسخه ۳ - ز حرص باده بخارد لب و ببرد کام

(۴) نسخه ۲ - غذا بطمع مذاق عسل رسد بگلو عرق بیوی گللاب عرق چکد زمسام

نسخه ۳ - غذا بطمع لعاب عسل رسد بگلو عرق بیوی گللاب و عرق چکد زمسام نسخه م ب -

غذا بطمع لعاب عسل رسد بگلو عرق بیوی گللاب عرق چکد زمسام

(۵) نسخه ۱ - بخار و جمره در انگور نسخه ۲ - بخار جمره بانگور نسخه ۳ -

بخار و جمره بانگور نسخه م ب - بخار جمره بانگور نسخه ۵ - ندارد ج - بخار و جمره بانگور

(۶) مگر را بر درین فصل خاک مست بود

(۷) کذافی ۲ و ۳ و م ب نسخه ۱ و ۵ - خزان عصر خزان عدیل جانور است

(۸) کذافی نسخه ۱ نسخه ۳ و نسخه م ب که روز این نه تمامست و روز آن نه تمام

نسخه ۲ - که روز آن نه تمامست و روز به تمام (؟) نسخه ۵ - که روز او به تمامست و روز

او به تمام (؟)

بعزم و بزم قضا کوشش و قدر بخشش
 بیای همت او آسمان سپرده رکاب
 نشسته امنش^(۱) در مدخل صباح و مسا
 براق آخر او را طریق کاهکشان
 شهاب ترکش او را زگریه قالب دیو
 اگر بچرخ برآز چرخ او نمونه برند
 یش بخاید شاخ دو شاخه بر ناهید
 زرشک او بیخمد^(۲) پشت صاحب خرچنگ
 منجمان که بشکل هلال کردارش
 گمان برند که اعجاز شاه پیکر ماه
 بر آن میان که بر انصار برزند انصار
 خطیب فتنه بخلقی همی دهد پاسخ
 شراب حسرت دنیا همی چشند افواه^(۳)
 شود ز دهشت بونیده هوا مقعد
 چنان رباید رمحش ز پشت گور^(۴) پلنگ
 زهی سیاست تو عقد شرک را قنّاح
 تو آن مطاع نفس داوری که در گیتی

بعزم و حزم هوا جنبش و زمین آرام
 بدست طاعت او آفتاب داده زمام
 گذشته امرش بر مخرج ضیاء و ظلام
 به لوس و لایه دهد کوکب دوال و سنام
 بخون و مغز کند سیر در عروق و عظام
 نموده ناطح انوار گردد و اجرام
 زهش بمالد گوش دو گوشه بر بهرام
 ز سهم او برمد جوش را کب ضرغام
 نکه کنند ندانند کاین هلال کدام
 دو مغزه کرد بایماء پیکر مصمام
 در آن میان که باعلام در جهند اعلام
 رسول جنگ^(۴) بجمعی همی برد پیغام
 و بال رجعت عقبی همی کشند اقدام^(۵)
 شود ز هیبت گوینده صدا تمام
 که شاهباز رباید ز روی آب نجام^(۷)
 زهی ریاست تو عقد شرع را نظام
 بامر و نهی تو مقصور شد حلال و حرام

- (۱) نسخه ۱ - امرش
- (۲) نسخه ۱ و ۵ و ۵ - بجهد
- (۳) نسخه ۲ و ۳ و م ب - مرک
- (۴) کذافی نسخه ۱ و ۵ و ۲ و ۳ و م ب - ارواح
- (۵) کذافی نسخه ۱ و ۵ و ۲ و ۳ و م ب اجسام
- (۶) کذافی نسخه ۱ و ۵ و ۲ و ۳ و م ب - زیشت کود
- (۷) نسخه ۱ - چنانکه باد رباید ز روی آب لجام نسخه ۲ - که شاه باز
 رباید ز روی آب سمم نسخه ۳ - که شاه باز رباید ز روی آب بجام نسخه م ب
 چنانکه باد رباید ز روی اسب لگام نسخه ۵ - چنانکه باد رباید ز روی آب لجام

بعون عقل تو سهم هنر یاراید ❀
 بصیت عدل تو صیاد وحش می آرد^(۱)
 همیشه تا نبود یاری چو یاری بخت
 ز بختیاری بر تارک سپهر نشین ❀
 طویل تیغ ترا تیغ آفتاب نیام
 عریض ملک تو را ملک روزگار^(۲)

❀ هزج مقصور ❀

بگردون نور اختر میفرستم
 بگردوس برین سرو و صنوبر
 بزم حور کانجاروح ساقی است
 بخوزستان ز نادانی و شوخی
 چه میگویم خلاب پار گینی است
 غلط گفتم ز ذره کمتر است این
 سوی یاقوت و لعل از ریش گاوی
 چو موسی طالب خضرم و گرنه
 ازین قلب تبهره درهمی چند
 نه بی شرمی است گرنه ذره خاك
 نه خودرامی نهم خوارانه خاری
 فراهم کرده را مفلسانه^(۳)
 بدریا در و عنبر میفرستم
 بر طویی بنوبر میفرستم ❀
 بتحفه شاخ عنبر^(۴) میفرستم
 متاع قند و شکر میفرستم
 که سوی آب کوثر میفرستم
 که زی خورشید انور میفرستم
 فروغ مهره خمر میفرستم
 چرا قطره به اخضر میفرستم
 بسوی درهمی زر^(۵) میفرستم
 چرازی مشک از فر میفرستم^(۶)
 چرا زی ورد احمر میفرستم
 بر طبع توانگر میفرستم

(۱) کذافی نسخه ۵ - بنشاندود!؟ نسخه ۲ - میساید نسخه م - بسیار

(۲) نسخه ۱ - به تبع نسخه ۲ - ربیع نسخه ۳ - وسیع نسخه م - ربیع نسخه ۵ - تبع

(۳) کذافی ۳ نسخه ۲ و م ب عنبر

(۴) م ب - بسوی درهم و زر

(۵) نسخه ۲ - زبی آبیست که زشعله چند چرازی مشک از فر میفرستم

نسخه م ب زبی آبیست که زشعله چند چو آزی مشک از فر میفرستم

(۶) نسخه م ب - فراهم کرده دو مفلسانه نسخه ۲ - فراهم کرده دو مفلسانه

نسخه ۳ - فراهم کرده دو مفلسانه

هنرمندا به تحفه پیش خدمت
 هزاران کاروان شوق هر دم
 اگر بادی برد در صحبت او^(۱)
 سخن نزدت فرستادم بهر حال
 عروس نظم باری بکر بودی
 بچونین حضرتی چونین سخنها
 چو نظمی نیستم شایسته تو
 سخن زین روی ابر میفرستم
 سخنهای مبر میفرستم
 بیای میجو شکر میفرستم
 دو صد آه معبر میفرستم^(۲)
 قران هم زی پیغمبر میفرستم^(۳)
 که نزد چون توشوهر میفرستم
 اگر چه نیست در خور میفرستم
 سخن زین روی ابر میفرستم
 نسخه ۲ و ۳ و م

(در جواب نظم نجم دین نامی گفته)

گلی سوی خلد برین میفرستم
 یکی نقش کزازی زب و زینت
 کلامی ر کیک از پی استفادت
 همانا کم است این بصدره ز ذره
 ندارد خطر در بر آب حیوان
 فروغی مزور سراسر کثافت
 یکی شعله کان هیچ پرتو ندارد
 هنر پرور این زبی خردگی دان
 بملك سخن در تو جمشید و آنکه
 دریغ از گزین بودی این نظم زیرا
 هزار آفرین تحفه هر صبح و شامی
 نباشد مرا در خور تو جوابی
 شبه پیش در نمین میفرستم
 به تحفه بر حور عین میفرستم
 بهدیة بروح الامین میفرستم
 که زی آفتاب مین میفرستم
 خلائی که از پارگین میفرستم
 نبوبر بچرخ برین میفرستم
 بر حضرت نجم دین میفرستم
 که زی خرده دان مهین میفرستم
 منت از سفالی نکین میفرستم
 که نزدیک طبع گزین میفرستم
 بدان طبع سحر آفرین میفرستم
 بجای جواب آفرین میفرستم

(۱) کذافی ۲ و م ب نسخه ۳ - اگر بادی وزد در صحبت او

(۲) کذافی ۲ و م ب نسخه ۳ - رو صد ره معبر میفرستم

(۳) نسخه ۳ - فراهم زین پیغمبر میفرستم ؟

* مجتہ مقصور * نسخۂ ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷

(در مدح سلطان ابراهیم)

ابوالمظفر شاه مظفر ابراهيم
بطالعی كه تولا كند بدو تقويم
قدر بحشمت او كرده كار شرك سقیم
شهاب صوات او خسته جان دیو رحیم
بعون رایش بسیار ههای دهر سلیم
كنون بجند مسمار ملك های قدیم
نه كوه باشد با حلم او بوعده ائیم
امید را بان یابی نهاده پشت به بیم
چنانكه نوک قلم در شتاب حلقه میم
چنانكه جادوی جادوان عصای كلیم
پشیزه یابد بر شبه پشت ماهی شیم^(۴)
عدوی دوات و دین را میان زند بدو نیم
كه باد زخم دهد زو بخاك رنگ ادم
به باد ماند و كس باد را ندیده جسم^(۵)
بروز حرب گرانمایه^(۷) ترز خشم حلیم

سپهر دولت و دین اقتساب هفت اقلیم
کشیدرایت منصور سوی لوهاور (۱)
قضا ز هیبت او دیده حال شرع قوی
غبار لشکر او بسته راه باد بزان
بروز عدلش میزانهای ظلم سبک ^{شده}
کنون بجوشد خون خزانهای (۲) مسن (۳)
نه بحر گردد با عزم او بعبیره عبیر
نشاط شاهان بینی نهاده روی بغیر
سپه کند بگشاد خدنگ دیده روز
فرو خورد حشرات زمانه نیزه او ^{شده}
ز نعل خنکش روی زمین گه ناورد
خیال تبخ وی اندر میان پشت پدر (۴)
نمود بالله از آن آب رنگ آتش فعل
به برق ماند و کس برق را ندیده سکون
بگاه صلح سبکروح تر ز حلم شجاع

- (۱) کذافی نسخه ۳ و م ب و ۵ و ج نسخه ۱ و ۲ و م ف - کشید رایت منصور جانب لاهور
- (۲) نسخه ۲ و ۳ - خزینهای
- (۳) نسخه ۱ و م ب - کهن
- (۴) کذافی نسخه ۱ و ۵ نسخه ۲ و ۳ و م ب و م ف و ج - پراز پشینره شود همچو پشت ماهی سیم
- (۵) خیال تیغ تواند در میان صلب پدر شمس قیس ص ۳۳۶
- (۶) این بیت فقط در نسخه م ب و م ف بود و باید پس از بیت یازدهم نوشته شود
- (۷) کذافی نسخه ۱ و م ف و ج نسخه ۲ و م ب و ۵ - گران سایه [؟]
- نسخه ۳ گران بارتیر

مهر او منهل شراب طهور	کین او حفره عذاب الیم
مفلسان را بمالش اندر قسم	ظالمان را بعدلش اندر بیم
گر ز جودش مظاهرت یابد ^(۱)	زاله زرین زند هوای عقیم
ور ز تیغش مزاحمت بیند	چون دوبیکر اسد شود بدو نیم
در شکارش که شیر بسته اوست	خاک رخ در کشد برنگ ادیم
در خطابش که رفق مذهب اوست	در پاسخ زند عظام رمیم
چرخ او در جگر شهاب نشاند	هر که را دید جنس دیو رجیم
رای او عاطفت بکار آورد	هر کجا دید شکل ^(۲) در نیم
کیست امروز در جهان به از او	از ملوک جهان حدیث و قدیم
عدد لشکرش که دانسته است	بحقیقت مگر خدای علیم
جنبشی حکم ^(۳) کرده اند امسال	خسرو شرق را بذات کریم
زود بینی ز غرض مو کب او	عرصه ها تنگ تر ز حلقه میم
روی هامون ز نعل ادهم رخش	پر پشیزه چو پشت ماهی شیم
نیزه در چنگ نیزه دار سپاه	ازدها گشته چون عصای کلیم
کوس شاه از فراز پیل زده	نه چو طبل عدوش زیر گلیم
شاه خرم نشسته باده بدست	کرده مضبوط ملک هفت اقلیم
شعرا خوانده شعرهای قنوج	یافته اسب و جامه و زر و سیم
من رهی نیز باز گشته بنکام	دیده اقبال شاه و صرف غریم ^(۴)
تازمین است اصل و فرع بخار ^(۵)	تا هوا راست پرو بال نسیم ^(۶)

(۱) کذافی نسخه ۱ و ۲ و ۵ و ۳ و ۴ - مظاهرت نسخه م ب - مظاهرت (۱۹)

لباب - گر ز جودش مطر مدد یابد

(۲) سلك کذافی لباب

(۳) نسخه ۱ و ۴ - جنبش حکم

(۴) کذافی نسخه ۱ و ۵ و ۲ - ضعف رعیم نسخه ۳ و ۴ - صرف زعیم

(۵) کذافی نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ - تازمین راست اصل و فرع بجای

(۶) کذافی نسخه ۱ و ۵ - م ب - هست نسخه ۲ و ۳ و ۴ - تا هوا راست پرو

مجلس عمر شاه را یارب در طرب دار و در نشاط مقیم
دولت او را قرین و اختر یار نصرت او را معین و بخت ندیم

❖ خفیف ❖ نسخه ۳ و ۲ و م و ۵

[در مدح سلطان مسعود بن سلطان ابراهیم]

موکب جشن خاص شاه عجم	اندر آمد بساحت عالم ❖
چتر میمون ماه پیکر او	سایه گسترده بر بنی آدم ❖
پی آن بر ملک مبارک باد	پیشوای ملوک امام امم ❖
آنکه بر ساحل درش دریا	جز به تکبیر بر نیارد دم
و آنکه از رشک خاتمش ناهید	نام او نقش کرد بر خاتم
همش را بحیله گنج روح	در تن کامل ولایت جم
دولتش را بطبع سازد چرخ	از ملک شیعه از نجوم خدم
پیش او هر کجا نشاط کند	عزم او لشگری بود معظم
کرد او هر کجا فرود آید	حزم او باره شود محکم
نور گیرد ز حرمت قدمش ^(۱)	صحن میدان او چو صحن ارم ^(۲)
خشک دارد حرارت فز عش	خون بدخواه او چو خون بقم
گرگ با عدل او جزا ندر خواب	نزدند رام کاروان غنم ❖
در جهد باس او بشیر فلک	اکر اندر شود ^(۳) بشیر علم
در دم از بهر آن فراز آرد	تا دهد خوش منش بقلب درم
هر نفس چون نفس یفزاید	جود او ذل مال و عز حشم

(۱) کذافی نسخه الخامسة نسخه ۲ -- نور گیرد ز خدمت قدش نسخه ۳ - نور

گیرد ز خدمت جدش ؟ نسخه م ب - نور گیرد ز خدمت خدمش

(۲) کذافی ۳ و م و ۵ نسخه ۲ - حرم

(۳) نسخه ۲ -- اگر اندر فتد

از بر عرض خوان همت ^(۱) او	بر فکند است ^(۲) خویشتن بشکم ^(۳)
ملك بر عرض ملك پرور او	وقف گرد است خویشتن بستم ^(۴)
تا ز اصل است باز نامه فرغ ^(۵)	تا بلوح است باز گشت قلم
دولتش خویش باد و بخت قرین	نعمتش بیش باد و حاسد کم
عقل و هوشش همه بناج و بنخت	چشم و گوشش همه بزیر و بهیم
اختر او چو نام او مسعود	مجلس او چو طبع او خرم

❦ خفیف ❦ نسخه ۲ و م و ه

(در مدح بوحلیم شیانی ؟)

ای قوی رای کدخدای عجم	ای بگوهر گزیده تا آدم
چرخ عدل تو را هزار بهشت	صحن امن تو را هزار آدم
شخص با همت تو شخص خیال	شیر با هیت تو شیر علم
دولت را زمانه زیر نگیں	همت را سپهر زیر قدم
داده جود تو سازهای وجود	دیده علم تو رازهای عدم
وصل مهر تو جفت وصل شباب	فصل کین تو یار فصل هرم
نام کردار بخت تو پیروز	طبع مانند وقت تو خرم
بر و دیمت حمایت تو وثیق	در شریعت کفایت تو حکم
قلمت حله باف خلد نعیم	سخت نقشند نقش نعم ❦
آسمانی محول احوال ❦	آفتابی معول عالم ❦
حمل حزم تو بر نگیرد کوه	سیل عزم تو بر تابد یم

(۱) نسخه ۳ - خوان نعمت

(۲) نسخه ۵ - بر فکند اسب

(۳) نسخه م ب - بستم

(۴) نسخه م ب - بستم

(۵) م ب تا ز اصل است جمله مایه فرغ

خمدی حرص را بصلت ^(۱) بشت	بر کنی آژ را بنذل شکم
بدمانی ^(۲) بسهم ^(۳) از آهن خوی	بجکانی بوهم از آتش نم
آنکه انگشت کالبد عقد است	در سه انگشت تو شده بر کم ^(۴)
ابر مهر ابر باد برق گرای	آب چهر آب سان آتش دم
کاملی ^(۵) عقل پیشه که ز عقل	نشود فعل او ^(۶) ندیم ندم
جادوی مهر پایه که جو مهر ^(۷)	نکند پایه ^(۸) در عطف کم
چشم رایش بصیر و گوش سمیع	چشم دانش ^(۹) ضریر ^(۱۰) گوش اصم
معطی و منصف خزانه حق	منهی و مشرف هزینه جم ^(۱۱)
ای ترا حکم نایب داور	ای ترا زهد وارث ادهم
بنده از بو حلیم شیبانی	چند يك ^(۱۲)
که از اینسان سیاه شد چو دوات	که بدینسان برهنه شد چو قلم
موج خیزی چنین مهب و درشت	آب گردی چنین قعیر و دزم

- (۱) بیخشش شمس قیس ۳۵۳
 (۲) نسخه ۲ - بردائی [؟] نسخه م ب بدوانی و تصحیح شده بدمانی
 (۳) نسخه ۵ - بدوالی بصحن [؟]
 (۴) کذافی نسخه الثانی نسخه م ب - زانچه انگشت کالبد عقد است در سرانگشت تو شده برهم نسخه ۵ - آنچه انگشت کالبد عقدی است در سه انگشت توشده بل کم
 (۵) نسخه ۲ - کامل
 (۶) نسخه م ب - نشود نفل او نسخه ۵ - نشود فعل در
 (۷) نسخه م ب - زمهر
 (۸) نسخه ۲ - پایه
 (۹) نسخه م ب - چشم خصمش
 (۱۰) نسخه ۵ خدیر
 (۱۱) نسخه ۲ - منهی و مشرف هر سنه جم نسخه م ب - منهی و مشرف نتیجه جم نسخه ۵ منهی و مشرف خزینه جم
 (۱۲) نسخه ۲ - بنده از بنده حلم سسانی ؟ چند يك روز دستم ؟ ! نسخه م ب بنده از بو حلیم شیبانی چند يك بود روز دار دستم ؟ نسخه ۵ - بنده از تو حلیم شیبانی چند يك بود رزر داد و ستم

چون توئی شاخ و بار فضل و کرم چکند بنده چنگ در که زند
تا نکوهیده است حاجت با هم ؟ تا شود است حاجت موسی
مو کبت با سپاه باد و حشم مجلس با نشاط باد و سرو
عیش در عیش باد و غم در غم زندگانی تو و عمر عدوت
بزبان با تو خوب شاه عجم بروان از تو شاد فخر عرب

❖ مجتث مقصور ❖ نسخه ۲۰۱ و م ب ۵

زهی بزرگ عطاراد سرفراز همام^(۱) ترا سزد که گذاری بفصل و رادی گام
تو آن جوادی کز حرص جود معروف زبان قمعام آید بکار چون صمصام^(۲)
ز شاخ بر تو سایل دو مغزه افشاند بر مبارک آن چون دو مغزه بادام
آمل ز دریا پرسید چون خیال تو دید که تو کدامی و بخشنده خدای کدام^(۳)
همیشه بادی^(۴) در کامها رسیده دلت چنانکه از تو جهانی رسیده اند بکام

❖ خفیف ❖ نسخه م ب ۵

(در مدح سلطان مسعود بن ابراهیم)

حضرتی شد بزرگ چون غزنین لاهوار از قدوم شاه زمین
بشت مسعودیان ملک مسعود روی بازار آل ناصر دین
تاجور خسروی که رشک برد بشب از در^(۵) تاج او پروین
آنکه ماهی است روشن اندر صدر وانکه شیری است شرز و اندر زین

❖ رمل ❖ نسخه م ب ۵

خسروا گیتی ببدل آباد کن وز فراموشان عالم یاد کن

- (۱) کذافی ۵ نسخه ۱ و ۴ م ب - زهی بزرگ عطاواو زهی بزرگ عطار او
- (۲) کذافی ۱ و ۵ زبان بسام آید بکار چون صمصام نسخه م ب زبان تمام آید بکار چون صمصام
- (۳) کذافی ۲ و م ب نسخه ۱ - که تو کرامی بخشنده یا خدای کرام نسخه ۵ - که تو کدامی و بخشنده خدای کرام
- (۴) نسخه م ب - بادا نسخه ۲ مارا
- (۵) نسخه م ب - زر

جام می بر کاخ عدل آباد نوش	خرمی در کاخ عدل آباد کن
رسم نوشروان عادل تازه دار	جان نوشروان عادل شاد کن
خسنگان چرخ را فریاد رس	بسنگان ظلم را آزاد کن
خلق را آواز عدل و داد ده	دهر را مملو عدل و داد کن ^(۱)

❁ قریب ❁ نسخه ۱ و ۳ و م ب و ۵ و م ف

(در مدح سلطان علاء الدوله ابوسعید مسعود بن ابراهیم)

شه باز بحضورت رسید هین	بکران مسرا بر نهید زین
تاخوی کند از شرم او زمان	چون طی کم از نعل او زمین
آباد بر این چرخ تیز گرد	از نور سرا پای او عجین
هم زور چون شیرانش بر کنف	هم موی چون گورانش بر سرین
گر نیزه گذارد شهاب او	دیوی فکند لعب او لعین
ور حمله پذیرد سوار او	حصنی بودش پشت او حصین
کرد آخر او هر نفس هزار	بر صورت او خواند آفرین
گر میل بجرمش بحق کند	یعنی عوض کهر باست این
پروانه که در جلوه بیندش	با پیرهن شمعی و سمین ^(۲)
لئیک زند کوید ای فلک	جانمازی من بین و شمع بین
ای بار هوا ای براق جسم	ای قاصد چم و ^(۳) ای رسول چین
بکران من اندر سبک مگر	چین حسد بست بر جبین
کز مسطر ^(۴) او در گذر همی	بر آب نشانی خطوط چین
ایزد نه به از به بیافرید	از رشک چرائی دژم چنین

(۱) بیت پسین تنها در نسخه م ب یافت میشود

(۲) کذافی م ب و ۵ نسخه ۱ - - ثمین نسخه ۳ - - ثمین

(۳) کذافی ۱ و م ب و ۳ و م ف - ای قاصد روم و

(۴) کذافی ۱ و ۵ نسخه ۳ - مصطر !؟ نسخه م ب - منظر

برسنگ مزن خویشتن بکین	در خاک مکش خویشتن بخشم
بر سایه بیکران من نشین	خواهی که بیکران من رسی
بر درگاه سلطان داد و دین	ناشاه فرود آردت چو من
مسعود فریادون آبتین ^(۱)	بوسعد سلیمان روزگار
در خانم شاهی چنو نگین	آن شاه که چشم فلک ندید
در مالش باطل چنو معین	و آن شیر که شمشیر حق نیافت
چون بوی در آمد یاسمین	راحت زد در عدل او بملک
چون موم جدا شد ز انگبین	فرت بتف باس او ز شرع
این صورت زریم آمد آن طنین ^(۲)	صیت ^(۳) ملک و ذکر جم شنو
این نفس نفیس آمد آن مبین	عرص شه و جرم فلک نگر
چون پنجه رادیش ز آستین ^(۴)	یک پنجه نیارد برون فلک
پیش از حرکت قلب چنین	با همت ^(۵) او آشنا شود
ملکی و نباشد بدان ضنین ^(۶)	عزمش که بتابد بکف ^(۷) کد
خلقی و نگردد بدان بطین ^(۸)	رمحش که ییازد فرو خورد ^(۹)

(۱) آبتین یا آبتین نگاه کن به فرهنگها

(۲) کذافی ۳ و م ب نسخه ۱ - صفت

(۳) نسخه ۱ - این صوت و سر ز آمدن طین ؟ نسخه ۳ - این صورت زیر آمدو

مبین نسخه م ب - این صوت زیر آمد آن طنین نسخه ۵ - ندارد نسخه م ف - این صورت زیر آمد آن طنین

(۴) کذافی ۵ نسخه ۳ - چون پنجه روانش ز آستین نسخه ۳ - چون پنجه

راوش ز آستین نسخه م ب - چون پنجه دادش ز آستین م ف - چون پنجه رادش ز آستین

(۵) کذافی ۱ و ۵ و م ف نسخه ۳ - نعمت نسخه م ب - خدمت

(۶) کذافی ۱ و م ب و ۵ نسخه ۳ - تلف

(۷) کذافی م ب و ۵ - نسخه ۱ - حس ؟ نسخه ۳ - طنین ؟

(۸) کذافی ۱ و م ب نسخه ۳ - حزمش که نیارد فرو خورد نسخه ۵ - رمحش

که ییازو فرو خورد

(۹) کذافی ۵ نسخه ۱ و م ب لطین نسخه ۳ - لطین

یلك بكمانش بجان خصم	چون (۱)	❦
شعله زحسامش در آب عرق (۲)	چون برق به ایما دهد دفين (۳)	
شاهان ملكا از گمان (۴) تو	رخشنده بود (۵)	گوه ريقن
در خلد باعزاز پرورد ❦	تكبير غزات تو حور عين	
هر قول نه قولیست چون بیات (۶)	آحاد (۷)	❦
هر بحر نه بحری است چون دلت	قیفال (۸)	از وتین
تا طعمه بازان شود تذرو	تا سکنه شیران بود عرین	
باد اختر سلطان تو مضی (۹)	باد آیت برهان تو مبین	
با دولت تو ناصحت رفیق	باطالع تو مادحت قرین (۱۰)	
بر در گه حق شأن تو بزرگ	در نصرت دین رأی تو رزین	
❦ (۱۱) ❦	گردیده بتن لاغر و سمین (۱۲)	

- (۱) نسخه ۱ - چون پاره بعدوی بر ادمین نسخه ۳ - چون باره بعدو بودامین
نسخه م ب - چون فاره بعدو برد آبتین نسخه ۵ - چون باره بعدوی برد امین
- (۲) کذافی ۱ و ۳ و م ب نسخه ۵ - به آب عرق نسخه ۱ - غرق
- (۳) کذافی ۱ و م ب و ۵ نسخه ۳ - کند دفين
- (۴) نسخه م ب - حسام
- (۵) نسخه - شود
- (۶) کذافی ۵ نسخه ۱ و ۳ - بنات نسخه م ب - ثنات
- (۷) نسخه ۱ - آحاد نشید است از ماهین ؟ نسخه ۳ - آحاد پسندد از این
- نسخه م ب - احاد رسید است از امین نسخه ۵ - ساحاد نشید است از معین
- (۸) نسخه ۱ - قیفال شکایت است از وتین نسخه ۳ - قیفال شکایست از وین
- م ب - قیفال تکایست از وتین نسخه ۵ - قیفال نه کامی است از وتین
- (۹) کذافی م ب و ۵ نسخه ۱ - معین نسخه ۳ - مصین
- (۱۰) کذافی ۱ نسخه ۳ - با طلعت تو حاجیش قرین م ب - با طالع تو نصرت قرین
- نسخه ۵ - با طالع تو نصرت قرین
- (۱۱) فقط در ۳ و م ب ۳ - در زروه فطر تو درور آخر ؟ م ب - از روزه فطرو
- روژه آجر ؟
- (۱۲) کذافی م ب نسخه ۳ - گردند بتن لاغر و سمین

✽ هزج مکفوف مقصور ✽ نسخه ۲ و ب م

(در مدح سلطان مسعود بن سلطان ابراهیم)

(و پسرش شیرزاد عضد الدوله ؟)

نوگشت بفر ملک این صفه زرین
این کنبد ثابت که دراو ثابت گشتند
این مجلس خرم که دراو چهره نمودند
خضر است بیباغ ملک آراسته از نور
وصاف چنین قبه نیاراست در او صف
رود از خم طاقش بصدا یافته از یاد^(۱)
سقفش بسرافرازی چون حشمت پرویز
با برک گل از گلشن ریزان شده تکیه ؟
خسرو عضد الدوله خرم شده در وی
مسعود که از اختر مسعود فروز است
عالم ز رضا و سخطش پیش دل و چشم
احرار سرایش همه با حکمت لقمان
در چنگ دلیریش پلنگ جگر آور
در حق سواریش بجایک ز بر چرخ ؟
تا مار نه چون رمح بود شهد نه چون صبر

این صفه زرین که بهشتی است نو آئین
خورشید و مه و مشتری و زهره و پروین
خیری و گل و نسترن و سوسن و نسربین
حور است بقصر ملک آورده بکاین
نقاش چنین نقش پرداخته در چنین
سحر^(۲) از خط صنعتش بنوا ساخته تلقین
شکلش بدل افروزی چون صویرت شیرین
تکیه شده در مجلس او با گل گلچین^(۳)
مر پادشه شاهان سلطان سلاطین ✽
در دایره کفر همی نایره دین ✽
که چشمه خضر آرد که کوره برزین^(۴)
اتراک سپاهش همه با حشمت افشین^(۵)
گوئی که رمیدسنی گنجشک ز شاهین
گفتی که فرودستی زین از بر خرزین^(۶)
تا باز نه چون جغد بود مهر نه چون کین

(۱) کذافی ۲ م ب - بصدا یافته از مار

(۲) نسخه ۲ - بحر نسخه م ب سحر

(۳) فقط در م ب

(۴) کذافی ۲ نسخه م ب - که کوزه زرین (!)

(۵) نسخه ۲ - با حشمت امسین نسخه م ب - با حشمت قنبن

(۶) فقط در م ب نسخه ۲ - گوئی که فرودستی او زین بر خرزین

این شیر در این یشه آباد بماناد ^ب با زاده و با آنکه ازو زایسد آمین

❖ مجتث مقصور ❖ نسخه ۲ و م ب

سپاه دولت و دین اندر آمد است ^(۱)
 جهان سیاست او را بطوع داده ضمان
 قضا مطابق رأی و قدر موافق عزم
 ز بیم غارتش اکنون ملوک هندستان
 یکی چورنگ سبک سرزده بکوه و کمر
 نه هیچ رای زند رای جز برای گریز
 اجل بخندد بر عرصه گاه ^(۲) لشکر آن
 کراست آن دل وزهره که در همه عالم
 گران گران نکند رو بدوزدش در حال
 خدایگانا شاهنشها ز تو برسید ^ب
 توئی که تخت ز تو گشته باشکود و بفر
 همیشه تا بدمد مشک و مغز یابد بوی
 بدست دوست بسای و پای دشمن مال ^(۳)
 جهان مسخر حکم تو باد و چرخ مطیع
 خدای ناصر عزم تو باد و بخت معین

❖ خفصیف ❖ نسخه ۲ و م ب

(ظاهرآ در مدح سیف الدوله محمود بن ابراهیم سروده شد)

(در هنگامی که بغزو هندوستان بسیجیده بود)

شاد باش ای مطاع قننه نشان ای زامن تو خفته قننه ستان

(۱) کذافی م ب نسخه ۲ - اندر آمدند برین

(۲) نسخه ۲ - عرصه گاه

(۳) فقط در نسخه ۴ - گراین حذر نکند زین بدرس درحین

(۴) کذافی م ب - بدست دوست گشاده بیای دشمن مال

(۵) م ب - بچشم نعمت بین

ای برون تاخته کفایت تو	در عجب آرمیده شیطان
خورده از جام اهتمام تو آب	جگر خشک عالم عطشان
کرده در خشکزار سعی توسبز	کشت امید کشور یاران
رمه ملک را پس از رستم	مهرباتر نبوده از تو شبان
بر سریرت نشانده گاه ودا	فلک ایدون چو رستم دستان
زین کرامات شایگان که سز	بنو اقبال مقتدای جهان
علم و خُبل و آلت و مو که	عهد و منشور و عهده دیوان
مهد دزیر مهد پیل ^(۱) سب	اسب بر پشت اسب بار گران ^(۲)
چون دو کوهان دو کوه مرفد کش ^(۳)	چون دو پیکر دو ترک بسته میان
درجهها پر ^(۴) نفایس بحرین	تختها پر بدایع امکان ^(۵)
سگ نازی و یوز و باز سپید	درع رموی و خود و تیغ و سنان
نیست بی لہو شکر هیچ دماغ	نیست بی لفظ شکر هیچ زبان
شرق تا غرب نجم دولت تو	نور گسترده بر زمین و زمان ^(۶)
قاف تا قاف چتر حشمت تو	سایه افکنده بر مکین و مکان ^(۷)
ساقی نوش تست دور فلک	دایه شیر تست حکم قران
امر امر تو هر چه خواهی کن	نهی نهی تو هر چه باید دان
لشکر تو چو موج دریا اند	سپهی کش چو برز کوه گران
همه آتش منش بکار و کش	همه آتش روش بنیر و کمان

- (۱) کذافی م ب. نسخه ۲ - مهد در زیر پیل مهد
- (۲) کذافی م ب. - اسب زاسیب ساز اسب کران
- (۳) کذافی م ب. - چون دو کوهان که گوهر قدرش
- (۴) کذافی م ب. نسخه ۲ - درجهادر
- (۵) کذافی م ب. نسخه ۲ تحتها بر بدایع کمان
- (۶) کذافی م ب. نسخه ۲ - بر مکین و مکان
- (۷) کذافی م ب. نسخه ۲ - بر زمین و زمان

همه با حفظ و حزم بیر بیان	همه با رعد و برق ابر درم
رایت نشان (۱)	شهریارا بذرهٔ عمری
با زر قلب برسان (۲)	نقد ها را بمهر سلطانی
قصد و ایش بی سر و سامان	سوردهلی که کار مرت کرد (۳)
بیخ آن را بزور نوک سنان	چون رسیدی بر آن حصار بر آر
آیت کل من علیها فان	بر انگلی و بر سپاهش دم
روز و شب عقد این گشایش آن	تا که در آفتاب و سایه بود
۲۱	بر جهان آفتاب وار بتاب
ور نمائد سال و مه تو بمان	گر نپایند بحر و بر تو بیای
رازهای شکفت غیب تو دان	سازهای شکرف عمر تو ساز
دوستان را بخوان احسان خوان	دشمنان را بمال تا وان مال

☆ رمل ☆ ۲ و م ب ج م ف

(در مدح ابو حلیم زیرر شیانی)

ای سبها لار شرق ای پشت ملک ای صدر دین	ای زیریرای بو حلیم ای کوه حلم ای بحر کین (۵)
آفتابی تو ز مو کب گرد تو سا کن سپهر	آسمانی تو بمر کب زیر تو جنبان زمین (۶)
گر نجستی با رجودت بر گ نقشاندی درم (۷)	ور نرسی نقش نامت بار (۸) ناوردی نگین

(۱) فقط در نسخه م . ب . م ب - رایت و جولیان نشان

(۲) فقط در م . ب . م ب - با زر قلب لوهیان برسان

(۳) فقط در م ب

(۴) نسخه ۲ - حیلہ ملک سانه روان نسخه م ب - جانب ملک سایه یزدان

(۵) کذافی م . ب . نسخه ۲ - ای زیریر تو حلیم ای کوه حلم ای بحر کین ج -

ای وزیر با حکم

(۶) کذافی م . ب . نسخه ۲ - مصرع اول همچنین است و مصرع ثانی آسمانی

جرم کوکب کرد تو جنبان زمین ف آفتابی کرد موکب کرد تو ساکن سپهر آسمانی

جرم مر کب زیر تو جنبان زمین

(۷) کذافی م . ب و م . ف . نسخه ۲ - درخت

(۸) کذافی م . ب و م . ف . نسخه ۲ - ناز

آتشی شد بذل تو در شأن روزها مبین
 بآس تو کلی است کمتر جزو او باد سجن^(۱)
 چشم رایت ناظری بیدار دارد پیش بین
 سنبل خلقت چرد گوئی همی آهوی چین
 خون ازین سنبل پذیرد قیمت اندر ناف این
 دولت اندر نعمت الوان تو گردد سمین
 در گشاده حصن دین را حفظ تو دارد حصین
 جز بدشت امن تو گرگی نبیند کس امین
 شیر نر بر آتش سهم تو بسیار د عرین
 وز تف شمشرها عطشان شود ماء معین
 نشتر ناوک بکاود عرقهای سهمگین
 از بلا طاحونه سازد گیتی از ابدان طحین
 جوق جوق آیند بیرون شرزه شیران از کمین
 جرم او را امتلا جسمی نگرداند بطن
 کز درشتی طبع او در چهرش آورد است چین
 خورده اصل طول او بر قبضه کیوان لحین^(۲)
 مضطرب روحی است گفتنی خیره در جسم چنین
 چون بر آری بر دو بایش^(۳) از حمایلگاه زین

طارمی زد عقل تو بر صحن دانشها بلند
 رفق تو اصلی است کمتر فرع او در بزم راح
 سهم غیبت صورتی کامل نگارد راست کوی^(۴)
 شیرۀ لطفت چشد گوئی همی زنبور غور
 آب از آن شیرۀ ستاند مایه اندر کام آن
 نصرت اندر سایه اعلام تو گیرد قرار
 زنگ بسته تبع حق را غزو تو شوید بخون
 جز به حبس حرز تو^(۵) دیوی نیابد کس ورع
 مارگر بر رقبه عدل تو بگنارد سلاح^(۶)
 چون درختش نقلها خندان کند خاک دژم
 مهرۀ ناچنج بگوید مهره های گرد نان
 از قضا حباد خواهد فتنه وز ارواح صید
 فوج فوج آرند حمله نامداران در مصاف
 از دهای حرب تو گر لشگری را خون خورد
 و یحک آن خود داده گوهر دار نرم اندام چیست
 سوده حد عرض او در جلوه بهرامی فسان
 آتش کانون او گاه سکونش در نیام
 شکل خرزین یابد از پهنای او بالای مرد^(۷)

- (۱) کذافی م ب . نسخه ۲ - یاس تو کلی است کمتر جزو او باد اینچنین
 (۲) کذافی م ب - نسخه ۲ - سهم غیبت صورتی کامل نگارو اشکار ج - سهم
 غیبت صورتی کامل نماید راست کوی
 (۳) کذافی م ب . ۲ - جز بحسن حرز تو
 (۴) نسخه ۲ - سلاح نسخه م ب - صلاح
 (۵) کذافی م و م ب .
 (۶) کذافی م ب . نسخه ۲ - ... یابد از بالای او پهنای مرد
 (۷) کذافی م ب . نسخه ۲ - چون براری نزد مایش

شاد باش ای پیشوای اهل شیبان شاد باش
 رایت رایان گرفته لشکر شاهان زده
 روی سوی حضرت آوردی مرفه دو سنگم
 سنگ بت بگرفته سیصد بار سنگ^(۴) از سومات
 آستین عهد مشحون از منقش کار و بار
 دولتت خواهم که باشد هر کجا باشی مطیع
 باتو دولت همغان و باتو نصرت هم رکاب
 دایم اندر حشمت و اقبال و عزو جاه و ناز
 عمر تو با جاه تو پاینده باد و پایدار
 بر تو و بر ذوالفقارت آفرین باد آفرین
 وز تن رایان^(۱) و شاهان گنجها کرده دفین
 یسر دولت بر یسار و یمن ملت^(۲) بر یمن^(۳)
 پیل مست الفقدہ پنجه جفت پیل پوستین^(۵)
 تاجو بینی بخت خسرو بر فشان^(۶) آستین
 ایزدت خواهم که باشد هر کجا باشی معین
 باتو نعمت همقران و باتو راحت همقرین^(۷)
 دایم اندر رفعت و اجلال و فخر و داد و دین
 عالمت زیر نگین آمین رب العالمین^(۸)

❦ خفیف ❦ ۳ و ۲ و ۱ و ۳ و ۲ و ۵ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰

(در مدح ابو سعید بابو)

آمد آن تیر ماه^[۹] سرد سخن
 زیر او در سؤال بامن تیز
 نه مرا با تکاب او پایاب
 عرصهای بنات نعش تنم ❦
 گرم در گفتگوی شد بامن
 بم من در جواب او^[۱۰] الکن
 نه مرا با گشاد او جوشن
 گشت از او تنگ تر ز شکل برن

- (۱) کذافی ج . نسخه م ب - در تن رایان
- (۲) کذافی ج . نسخه ۲ - دولت
- (۳) نسخه م ب یسر دولت در یسارو یمن دولت در یمن
- (۴) کذافی م ب . نسخه ۲ - شکل
- (۵) کذافی م ب نسخه دوپیل مست الفقدہ جفت پیل پوستین
- (۶) نسخه ۲ - بر نشانی نسخه م ب - برغان
- (۷) کذافی م ب . نسخه ۲ - باتو حشمت هم نشین امین رب العالمین ج -
 باتو همت هم نشین امین رب العالمین
- (۸) دوبیت آخر فقط در نسخه م ب دیده شد
- (۹) کذافی ۱ و [۳] و م ب و ۵ . در نسخه ۲ و م ب مهر ماه و صحیح بنظر
 می آید
- (۱۰) کذافی ۱ و ۳ و م ب و م ف در نسخه ۲ و ۵ - بم او در جواب من

غنچه های گل است پنداری
 غربت و غذل ای مسلمانان
 دیولاخی چنین که دیو^(۱) اهی
 جوش از آب بسته بر^(۲) سیماب
 از مسام زمین گذشته هواش
 من مسکین مقیم گشته در او
 مار کردار^(۳) دست و پای مرا
 بدن از سنگ نی و ز آتش طبع
 هیچ درمان^(۴) و هیچ حیل نی
 تا فرو پوشدم به آذر ماه
 خواجه بوسعد بابو آنگه نهد
 حکم او را قضا جواد عنان
 عزم و حزمش دو نفس هر دو قوی
 از تفاخر جو کرم پیله سپهر
 در^(۵) ترازوی همت اعلاش
 موش سوراخ غور کینه او
 همه اطراف من کفیده دهن
 بزمستان نبوده بودم ظن
 زو بدوزخ فرو خزد^(۶) برسن
 کوهش از برق^(۷) بسته بر آهن^(۸)
 چون بدرز حریر در سوزن
 اهل بدرود کرده و مسکن
 شکم از آستین و از دامن
 بی خبر مانده کوره های بدن
 جز بر خواجۀ عمید شدن
 ز آفتاب تموز پیراهن
 کشت قدرش بگردد مه خرمن
 امر او را زمانه خوش گردن
 خلق و خلقش دو نقش هر دو حسن
 تار مهرش تنیده بر سر و تن
 دانک سنگ آمد است پرو پرن^(۹)
 کرده افسوس بر چه بیژن

(۱) م ب - دیده

(۲) م ب و م ف - فرو خورد

(۳) کذافی ۲ و ۳ و م ب و ۵ - در نسخه ۱ و م ب - بسته بر

(۴) برف

(۵) کذافی ۲ - نسخه ۱ و ۵ - در آهن نسخه ۳ - بروهن نسخه م ب - پیراهن

م ف - پر آهن

(۶) نسخه ۲ - باز کردار م ف - باز کرد است

(۷) کذافی ۲ و ۳ و م ب و م ف - در نسخه ۱ و ۵ - دستان

(۸) نسخه ۲ - وز

(۹) کذافی ۳ و ۵ نسخه ۱ - و آنکه سنگ آمد است پرو پرن ؟ نسخه ۲ -

دانک سنگ آمده برو پرن ؟ م ب - دانک سنگ آمد است پرو پرن

ز آفرینش برون نهاده قدم^(۱) نظر رحم او بمرد و بزن
 بوستان سعادتش فلکی است چون مجره دراو هزار چمن
 تربتش عین منشأ احرار بدل نشو عرعر و سوسن
 طفل او چون رسیده غنچه گل پیر^(۲) او چون جوانه شاخ سمن
 یار نی با نغمه‌اش زوال جفت نی با سرورهای حزن
 میوه دارانش میوه دلها بعضی آورده بعضی آستن
 ای ز اصل کرم عزیز نهال^(۳) وز نهال شرف بدیع فتن
 زنده کی ماندی این چراغ امید گر ز جودش نیامدی روغن
 هر که حرز سخات بر جان بست نایدش دیو فقر پیرامن
 بنده بی موی روبه بلغار زده بر ابره‌ها خزا دکن
 نه همانا که بر تواند کند سبیل از روی او دی و بهمن
 تا جهان را ز گردش گردون شب و روز است تیره و روشن
 مجلسی باد نبکخواه ترا بامی و بامغنی و گلشن
 خانه باد بدسکال ترا بی در و بی دریچه و روزن
 طبع تو زورمند روزه گشای عمر تو روزمند و عید افکن^(۴)
 لفظها را تسای تو دستان^(۵) فرقه‌ها را مدیح تو گرزن

- (۱) کذافی م ب و ۵ نسخه ۱ - زافرنش برون نهاده شدم (؟) ۲ - زافرنش
 برو نهاده سلام ۳ - زافرنش بدو نهاد اسلام
 (۲) در تمام نسخ پر او [!؟]
 (۳) کذافی ۲ و م ب ، ۱ و ۳ و ۵ - عزیز نهاد
 (۴) نسخه ۱ - طبع تو زورمند روزه گشای عمر تو زورمندو عید افکن نسخه ۲ -
 طبع تو روزمند روز گشای عمر تو زورمندو عید افکن نسخه ۳ - طبع تو عیش سازو
 روزه گشا عمر تو روزمندو صید افکن نسخه م ب - طبع تو روزمند روزه گشا
 عمر تو روزمندو عید افکن نسخه ۵ - طبع تو زورمندو روزه گشا عمر تو روزمندو
 زور افکن
 (۵) درم ب - دستارو در سایر نسخ دستان

بوالفرج را ز غایت اخلاص در مدیح تو حور روح سخن^(۱)

❦ خفیف ❦ ۲ و ۱ و م و ۵ و م و ف

(در مدح سلطان ابراهیم یا سیف الدوله محمود بن ابراهیم ؟)

ماه ملک آمد از خسوف برون	تخت از او یافت زینت ^(۲) گردون
برد نورش ز تابانات شکوه	داد سیرش بحادثات سکون
باز بربر ^(۳) گرفت باطل دست	باز برهم نهاد قفسه جفون
نرم شد نرم چرخ تیز و درشت	رام شد رام دهر تند و جرون
آب در جوی عدل گشت گلاب	نوش در کام ظلم شد افیون
بر کشید از نیام صیقل ملک	سیف دولت زدوده آینه گون
چشم زخمی که برهدی زده بود	برزند خویشان بشرك اکنون
رای سیفی سرای پرده فتح	سوی هندوستان برد بیرون
از تف نیغ لشکر اسلام	بر رگ کفر در بجوشد خون
میغ بنسد بلا و ژاله زند	بشکنند پشت کفر ^(۴) کافر دون
نه چنان ژاله کش بگرداند	ژاله را نان ز کشته ^(۵) بفسون
یک جهان بت پرست و بت بینی	لنگد روزگار کرده نکون
بای رایان گرفته دست زمین	بشکم در کشیده چون قارون
خسروا چون ولایت آذر	آمد اندر تصرف کانون
رزم را آذری فروز چنانک	دل مهیال ^(۶) باشدش کانون

(۱) این بیت فقط در نسخه ۱ و م یافت میشود

(۲) م و م و ف - رتبت

(۳) کذافی ۱ و ۵ و م و م بر سر نسخه ۲ - در

(۴) کذافی ۱ و ۲ و م و م - عمر

(۵) کذافی م و ۲ و ۱ و ۵ - به کشته

(۶) کذافی ۲ و م و م در ۵ لایقراء در ۱ - چپبال

آذری کز نهیب سوزش او	شور ^(۱) بخت است راسل ^(۲) ملمون
آذری کاندراود و جوهر اوست ^(۳)	جوهر دیو بال بود اندون ^(۴)
ناچو پروانه حرص جمع کند	خلق را گرد آتش التون ^(۵)
بارء ملک را تو دار قوی	خانه عدل را تو باش ستون
امر تو باد بر زمانه روان	عمر تو باد با ابد مقرون
نیکیخواهانت مقبل و شادان	بدسکالانت مدبر و محزون

❖ خفیف ❖ نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ ج' م' الف' ک

ای جمال ترا کمال قرین	طوق طوع تو برشهور و سنین
از یمین تو ملک برده یسار	به یسار تو دهر خورده یمین
هر کجا حزم تو فرود آید	بر کشد امن حصهای حصین
هر که را سهم تو نزار کند	نکند رفیق روزگار سمین
گر بسنجد سپهر رای تورا	بشکند خرد پله شاهین
عقل حلم تو را عرض بنهد	خود عرض کی بود غیر مبین ^(۶)
نیست با طول و عرض همت تو	تقطعه بیش طول و عرض زمین
همه عالم عیال جود تواند	او دهدشان هزینه و کابین ^(۷)
توئی آن شه که روز داد از تو	روی باطل شود ز حق بر چین

(۱) کذافی ۲ و ۳ و ۴ و ۵ ندارد نسخه ۵ - شوم

(۲) کذافی ۲ و ۳ و ۴ و ۵ - لاشک (!)

(۳) کذافی ۲ و ۳ و ۴ و ۵ - آذری کاندرا و جوهر اوست (وزن !) م - آذری

کند رود و جوهر او

(۴) کذافی م - نسخه ۱ - جوهر دیو بال بودارون نسخه ۲ - جوهر دیو

بال بود اودون ؟ نسخه ۵ - جوهر دیو بال بود آوون ؟

(۵) کذافی نسخه ۱ - نسخه ۲ و ۳ و ۴ و ۵ - عقل حلم ترا عرض ننهد خود

عرض کی بود که غزنین نسخه ۳ - عقل و حلم ترا عرض ننهد خود عرض کی بود

که غزنین

(۶) نسخه ۱ - هزینه و کابین نسخه ۲ - نرینه و کابین نسخه ۳ - هنر سه و کابین

نسخه م - هراینه کابین نسخه ۵ - نرینه و کابین

دهر چون یاسبان زحزم تو یافت	فته در خواب شد هم اندر حین
ابر و خورشید را بکف و برای	در جهان کیست جز تو بشت و معین
تا ترا بر زمین نجبد مهر	دانه جنبش نیارد اندر طین
خسروا بنده را در این دوسه سال ^(۱)	در مدیح تو شعرهاست منین
هر یکی کرده راوئی انشاد ^(۲)	﴿ (۳) ﴾
مگر این قطعه کاندرا این خدمت	بنده بر ^(۴) خواند و کند تضمین
آفتاب زمان و شمع زمین	میر محمود سیف دولت و دین
آنکه ماهی است روشن اندر صدر	و آنکه شیری است شرزه اندر زین
آنکه آرد سپهر زیر رکاب	و آنکه دارد زمانه زیر نگین
حال من بنده ^(۵) باز خواهد راند	با خداوند شرق و شاه گزین
گوید ای شاه بنده ایست ترا	خاطرش نظم را چنان و چنین ^(۶)
بوده این اتفاق را جویان	کرده این آستانه را بالین
گرو جوهی که داشت مسعودی	کند او را ملک بدان تمکین
او تا گوید و شفیع دعا	او دعا گوید و شفیع آمین
جز خداوند من که داند گفت	در شفاعت سخن چنین شیرین
لاجرم زین نظر که خواهد یافت	برساند سرم به علین ﴿
تا بود خاك و باد را هموار	طبع و گوهر ز جنبش و تسکین

- (۱) نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ - خسروا بنده را بلوهاور
 (۲) کذافی ۱ و ۵۰ - نسخه ۱ - هر یکی کرده را شده انشاد نسخه ۳ و ۴ و ۵ -
 هر یکی کرده ناشدی انشاد
 (۳) نسخه ۱ - در سنه اربع و سنه تسعین نسخه ۲ - در سنه اربع و سنه تسعین
 نسخه ۳ - و ۴ و ۵ در سنه اربع و ماته ستین نسخه ۵ - در سنه اربع و سنه تسعین
 ج - در سنه اربع ماته ستین
 (۴) نسخه ۲ - عنصری
 (۵) نسخه ۳ - حال این بنده
 (۶) کذافی نسخه ۲ و ۳ و ۴ و ۵ - خاطرش نظم با چنان و چنین نسخه ۱ -
 خاطر نظم را چنان و چنین نسخه ۵ - خاطرش نظم با چنان و چنین

جون نیال و تکین بدین درگاه
بر خورند از لقای یکدیگر
صد هزاران نیال باد و تکین
شاه و اولاد شاه جون پروین
شده رفتار کز تر از فرزین
احقر دشمنان ایشان را

❖ مضارع ❖ نسخه ۱ و ۲ و ۳ و م و ۵

ای کد خدای عالم و عالم غلام تو	ای شرق و غرب عالم گشته بکام تو
کاراسته است شرع محمد ^(۱) نیام تو	دایم چو نام خویش در اقبال شرع باش
نظمیست ^(۲) علم و فاتحه او کلام تو	عقدی است عقل و واسطه او کلام تست
دنیا توئی و نعمت باقی حطام تو	احقر توئی و دولت عالی ترا تبع
گرهر عذیم عبره سزد ^(۳) بر ستام تو	دریا سلیم عبره نماید بر دلت
دهر ارچه توسن است بلبسد لگام تو	چرخ ارچه کودن است بیوسد ترار کاب
اوج سپهر صحن ستون خیام تو	صحن زمین کنگام ستور سپاه تست
از تر و خشک دوات و از خاص و عام تو	یکسر هر آنکه هست بحکم تو راضیند
لازم که کرد علت بر انتقام تو	گر منتقم نه نه شکفت این بدیع نیست
چونانکه هیچ گام نبرد ز کام تو	پیوسته شد چو سابه بذات تو ذات عدل
انصاف تو دلیل بس است از دوام تو	منصف در دوام زند خاصه پادشاه
صاحبقران نیامده با احتشام تو	در شرط آفرینش و در عهد روزگار
کین در وجود رکن تو دید آن مقام تو	لیک زد شجاعت و تکبیر کرد جود
گردنده شد بجیب زمان بر زمام تو ^(۴)	ایدون اجابت آمد بخت ترا کز او

- (۱) کذافی ۱ و ۳ و ۵ - نسخه ۲ و م - پیمبر
(۲) کذافی ۳ - ۲ - نظم است نسخه ۱ - عقل است نسخه م ب عقلی است
نسخه ۵ - جزوی است
(۳) کذافی ۲ و ۳ - نسخه ۱ - سود م ب - بروید نسخه ۵ - شود
(۴) نسخه ۱ ندارد نسخه ۲ - اکنون اجابت آمد بخت ترا کز او گردنده شد بحسب
زمان بر زمام تو نسخه ۳ - ایدون نجات آمد گردند شد بحسب زمان
نسخه م ب اکنون اجابت آمد ارزنده شد نجیب زمانه زمام تو نسخه ۵ - ایدون
نجات آمد بخت ترا کز او گردیدو شد بجفت زمان از زمام تو



مربخ سرخ چشم و فلک هیاست^(۱) از آن
 شخص^(۲) هوا فکندد آسیب قهر^(۳) تست
 شاهها خدایگانا حاجت بود همی
 چندین هزار تشنه امید کی شوند
 هر چند بحر وار به آسایش اندرون
 آخر بکوب روی منازل جو آفتاب
 تا جرخ ملک دور پذیرد ز اهتمام
 خاقان و کیل خرج تو باد و کفیل آن
 چون سابه همای همایون کناد بخت
 کش بی سپر ندارد سهم سهام تو
 شمشیر قنبر خورده زنگ نیام تو
 اقلیم شرق را^(۴) بنشاط خرام تو
 سیراب عدل فاروق الا ز جام تو
 حاصل کند مراد جهانی غمام تو
 زیرا که منزل تو تابد^(۵) مقام تو
 دورش مباد بی عمل اهتمام تو
 قبصر امیر بار تو باد و سلام تو
 برخاص جشن خاص تو برعام عام تو




❦ خفیف ❦ نسخه ۲ و م ب

در مدح ثقة الملك طاهر بن علی

ثقة الملك خاص و خازن شاه
 بقدم عزیز لوهاور ❦
 خواجه طاهر عليك عين الله
 نور او نور یوسف چاهی است
 مصر کرد و ز مصر بیش بجاه
 صاف فضلش به بذل گشته^(۱)
 جاه او نابوده سایه چاه
 چشمش شعرش بشرع کرده نگاه^(۲)
 شده از نهی منکرش کوتاه
 دستهای دراز نهی گران ❦
 شیر دوشیده در گلوی گیاه
 میخ دوشا بیازوی و کف او

- (۱) نسخه ۱ - بی بهاست نسخه ۲ - لعباست نسخه ۳ - میبایست نسخه م ب - هیاست نسخه ۵ - هیاست
 (۲) نسخه ۱ - شخصی
 (۳) نسخه م ب - مهر
 (۴) کذافی ۱ و ۵ . نسخه ۲ - املیم غریب را ؟ ! نسخه ۳ - اقلیم غرب را
 نسخه م ب اقبال و بخت را
 (۵) کذافی ۲ و ۳ . نسخه ۱ - نیاید نسخه م ب و ۵ - نباید
 (۶) نسخه ۲ - گشته وهی ، م ب گشته رهی
 (۷) نسخه ۲ - چشمش شعرش بشرع کرده نگاه م ب - چشم شعرش بشرع گرددگاه

جدا آن زمین که عبره کند
 نه بدو ظلم را کنند مواج^(۱)
 شیرش از شیر آسمان باشد
 کوش از کوه کهریا باشد
 شاد باش ای جو عدل نوشروان
 دیرزی ای چو سد^(۲) اسکندر
 عین فضلای و روزگار تراست
 دور چرخ^(۳) 
 هیچ دعوی نکرده همت تو
 هیچ منز مکوقت اختر تو
 کس نگوید که 
 تا بزجر و بفال نیک بود
 کام کام تو باد در نیستی
 قرن عمر تو سی و پنج ولی

مو کیش طول و عرض آن بجابه^(۴)
 نه در او قیظ را دهند بنام
 بی اجل جرم او نگیرد راه
 بی بها طبع او نیابد گاه^(۵)
 ذکر عدل تو سجده افواه^(۶)
 سد حزم تو^(۷) حایل بد خواص
 بر مراعات خلق وسعت گاه
 در مهمات ملک سرعت مسا
 کز دوعلوی نداشته دو گواه
 که دو منزل نساخته^(۸) 
 سعی رفتن^(۹) 
 بر سر راه دیدن ربوبه 
 کار کار تو باد بر درگاه
 سال قرن تو سیصد و پنجاه^(۱۰)

- (۱) نسخه ۲ - سیاه
- (۲) مراج ؟ - تنها در نسخه ۲
- (۳) تنها در نسخه م ب
- (۴) تنها در نسخه م ب
- (۵) نسخه ۲ - چو عزم
- (۶) نسخه ۲ - شده عزم تو
- (۷) نسخه ۲ - دور چرخ و دور مار تراست ؟ نسخه م ب - و در چرخ و شیر بارتر است ؟ !
- (۸) این شعر تنها در نسخه ۲ یافت شد
- (۹) نسخه ۲ - کس نگوید که گشته داور سعی رفتن ز کار کشته تباد نسخه م ب - کس نگوید که کیشه داور سعی رفتن دوگاه کشته تباد
- (۱۰) چنانچه در نسخه ۲ . نسخه م ب قرن عمر تو سی و پنج بود ساعت روز سیصد و پنجاه

❁ خفیف ❁ نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶

ای بکو جاه برده موکب شاه	دیده اقبال شاه بر کو جاه
بوده چون هفت‌های شادبها	هفته میزبان شاه و سپاه
نه زرنج کشفته خورده دریغ	نه برنج گذشته کرده نگاه
باد بذل تو جسته بر ارکان	یاد خوان تو مانده در افواه
کوه بابل فراشته بخرد	بحر عمان گذاشته بشناه ❁
هم بمردی شده بدیده شیر	هم بدستان زده ره روباه ❁
حمله در کرد وهم فته هنوز	بند عزم تو کرده کوهش کام
حبله در جنب مکر فته هنوز	سد حزم تو بسته پیشش راه
آفتابی تورا ز قرص تو تاج	آسمانی ترا ز قطب تو گاه
عقل عرض تو دید گفت ای عرض	عین فضای علیک عین الله ❁
ملك برداشت خامه و بنکاشت	صورت طاعت تو بر درگاه
تا همت اختلاف خلق نماند	زین موافق نموده جز بحیه ؟ (۱)
بنظر پیل و مهد گرد آیند	استر و مرقد تو همت شاه
زود باشد که از دگر نظرش	پیل و مهد تو چرخ گردد و ماه
تربیت کردی و رسانیدی	عرق تضحی به آب ربت و جاه
لاجرم سایه مبارک آن ❁	گشت پاینده تر ز سایه جاه
بس ازین چون توفحل کی زایند	این دو زاینده سپید و سیاه
وحی و تنزیل و بآس و رفق فلک	بر تو بگسست و شد سخن کوتاه
ایزد از رور کار دولت تو	دور دارد کاهمه بد خواه

(۱) کذافی نسخه ۱ . نسخه ۲ - تا سحت اختلاف خلق نماند زین موافق نموده
حر بگناه؟ نسخه ۳ - تا سحت اختلاف خلق نماند زین موافق نموده حر بحیه؟ نسخه
م ب - تا بیخت اختلاف خلق نماند زین موافق نموده جز بجاه؟ نسخه ۵ - تا همت
اختلاف خلق نماند زین موافق نموده جز بحیه !

هر کجا آری و بری لشکر منزلت سبز باد از آب و گیاه
ز ایران را مقام نو جو مقام ساکنان را پناه تو جو پناه

نسخه ۱۷۲ و ۳۰۲ و م و ه مجتبی مقصود ❀

(در مدح سیف الدوله محمود بن ابراهیم)

نظام ملک و ولایت جمال تاج و کلاه	سر محامد محمود شاهزاده و شاه
بلاهور در آمد میان مو کب خویش	بزیستی که بر آید شب چهارده ماه
قضا بروی همی رفت پیش او همه دشت	قدر بدیده همی رفت پیش او همه راه
هوا غسان براقش همی کشیده بدست	ز خاک نعل براقش همی دمیده گیاه
گشاده چشم بدیدار او سید و سیاه ^(۱)	نهاده گوش بکفزار او سپهر و سپاه
بیافت حشمت او پشت دهر و گشت قوی	بدید هیبت او شیر جرخ و شد روباه
کنون کشد بجهان در سیاستش لشکر	کنون زند بفلک بر سعادتش خرگاه
ز شرم جاهش عیوق بر نیارد سر	ز بیم عدلش بیجاده بر ندارد کاه
گناهکار پرهیزد از مظالم او ❀	که دست و پای گواهی براو دهد بگناه
تساختی که بدان فر ایزدی نکرد	بگوید اشهد ان لا اله الا الله ❀
دلی که آینه فکرتش بچنگ آرد	دراو بیند رازی که نیست ز آن آگاه
کسی که خواهد کز همنش سخن گوید	دراز کردش اندیشه و سخن کوتاه
ضمیر گردد تیرش دل مخالف را ❀	از آن چو تیر همی محترق شود که گاه
بدید کرز گران سنگ ماه بر کتفش	چو سنگ پشت سراندر کتف کشد هر ماه
نه جست یارد با خشم او زبانه برق	نه کرد یارد در چشم او زمانه نگاه
نهب حمله او دید دهر گشت جیان	نشاط خدمت او کرد جرخ گشت دوتاه
مظفرا ملکا خسروا خداوندا ❀	همی نباید بر شاهزاد کیت گواه ❀
بدین صفت که رسیدی رسیده بود خبر	خبر عیان شد و بفزود بر یکی پنجاه

خدای چشم بد از عرض تو بگرداناد که صدر دولت و دینی و عز مسند و گاه
همیشه تا بهم آرند با سماع شراب همیشه تا بشکارند بر سید سیاه
نهال ملک نشان و بساط عدل سپر رضای ایزد جوی و بقای سلطان خواد

☆ خفیف ☆ نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵

ای سرافراز تاج (و) والا کلاه	ملک را تهنیت کنید بشاه
شاه مسعود کز قران سعود	نظرش قدر بیش دارد و جام
آنکه بی مدح او فلک تهاد	تبغای کلام در افواه ☆
و آنکه بی نام او زمانه نکرد	حجت و قف ملک و سعی گواه (۱)
بوستان است عدل او خرم	قهرمان است پاس او برناه ☆
زود دو عزم او فراز و نشیب	تیزین حزم او سید و سیاه
حکم او قاضی زمین و زمان	امر او والی سپهر و سپاه
فتح باب غایتش بکرم ☆	بدماند ز شوره مهر گیاه ☆
آفتاب کفایتش بطلوع ☆	آتش اندر زند بسایه چاه
گه رایش (۲) مجرمان (۳) زمین	چاره یابند بحر را بشناه
روز بارش مدبران فلک ☆	خاک رو بند پیس او بجباه
تازه گشت از جلوس معجز او (۴)	شرط پاداش و رسم باد اقوام
خیره ماند از قیام غالب او (۵)	حملة شیر و حیلۀ روباه
کوه بیسود زخم تیرش گفت	صاعقه است این نه تیر و اغوشاه

(۱) چنانچه در نسخه های ۲ و ۳ و ۴ و ۵ - سیر گواه نسخه ۵ - مهر گواه

[۲] نسخه ۵ گه رزمش

(۳) چنانچه در ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ - مجردان نسخه م ب - مجرمان

(۴) در نسخه ۱ - مخخر نسخه ۲ - معجز نسخه ۳ - معمر نسخه م ب - خنجر

نسخه ۵ - مجلس

(۵) حملة او این بیت در کتبه و دمنه چاپ تبریز [۱۳۰۵] در سن ۱۴۶ یافت نمیشود

نه دراز و دراز یازش او ❀	امل خصم را کند کوتاه
یارب این سهنك روز چه بود	داعی قنه اندر او پنجاه
همه دعوی پرست و فرصت جوی	همه معنی گذار و بیعت خواه
همه عرق و رحم سپرده بیای	همه عهد و وفا فکند براه
خسرو اندر مقام فیروزی	سوده اوج هوا ^(۱) به پر کلاه
باره در زیران چو هیکل چرخ	چتراز افزای سر جو خرمن ماه
خاصگانش باهل بنی و خروج	اندر افتاده با دوار بکاه
ده ده آورده پیش او طاعی	يك يك اندامشان مقرر بگناه
ملکا خسروا کیا شاهها	دولت افزای و کام حاسد کاه
تا همی تابد آفتاب فلک ❀	بر سر ما تو باش ظل الله
کار تو غزو باد و یار تو حق	عرش تو تاج باد و فرش تو گاه

❀ مضارع ❀ نسخه ۳ و ۲ و م ب

(در مدح علاء الدین اسعد ؟)

ای باد صبحدم ز دم ^[۲] روح پروری	خوشخو چونو بهاری و خوشبو چو غبری
هم طره بنفشه بریشان کنی بصبح	هم غنچه را بوقت سحر پیرهن دری
آن يك رایگانی کز مهر پروران	پیغام سر بهر بر دلبران بری
سوگند میدهم بخدا بر تو کان زمان	کز حیب صبحدم نفس خوش بر آوری
برده کره کره ز درود و سلام من	الا بحضرت سر احرار نکذری
راد زمانه سرور عالم علای دین	اسعد که هست مایه رادی و سروری
زو مشتری سعادت کلی همی برد	زیرا که اوست اسعد و سعادت مشتری
داده بهر چهره زیباش روشنی ❀	بر عرش جسته همت عالیش برتری

(۱) چنانچه در ۳ و م ب و ۵ . نسخه ۱ - فلک

(۲) چنانچه در ۲ و ۳ در نسخه م ب - ای باد صبحدم بدم

با جود دست او نکند ابر هم سری
 بر چشم خلق عرضه دهد چرخ چنبیری
 بالطف خلق او نکند خود برابری
 برخاست لاجرم فلک او را بجا کری
 گردون هفت پایه کشد میل منبری
 از روی صورت ارچه بدین طارم اندری
 هست از ستاره بیش ترا چونکه بشمری
 او را بود مسلم نام هنروری ❀
 کورا رسد حقیقت بر سروران سری
 الحق ترا چه لایق و یارب چه درخوری
 از ماه و صبح طرفه ندارند رهبری
 زان هر چهار نامی هر هفت کشوری
 سلطان صبحدم ز سر مهر پروری
 در روی بدسکال تو گوید که خون کری

با نور رای او نکند مهر هم روی
 طوقی ز منت او هر مه ز ماه نو
 لطف نسیم خلد که جان در تن آورد
 تشست هیچکس جووی اندر صف هنر
 ای آنکه همت چو کد خطبه علو
 قدرت و رای صفة افلاک خیمه زد
 فضل و سخا و همت و زین گونها هنر
 نی آنکه اندر او هنری یا دو یافتند
 آن خلعت رفیع بود لایق کسی
 يك اسبه ران هنر که مسمای آن توئی
 از تو هنر غریب نباشد بهیچ حال
 ترکیب یافت نام تو از چار حرف و تو
 تا چتر نور بر سر گیتی بگسترده
 خندان نشین و خوش که بهر صبح و شام چرخ

❀ هزج اخرب مقبوض ❀ ۳ و ۲ و م و ه

در مدح ابو حلیم زریر شیانی

ای قوت بازوی مسلمانی
 ای خشم تو تیغ تیز سلطانی
 با علم تو جہل علم یونانی
 دستان تو روز جنگ دستانی
 از رنج تو عالمی در آسانی
 دربان ترا جلوس رضوانی
 و آنجا که نه حشمت تو ویرانی

ای شیر دل ای زریر شیانی
 ای رای تو چشم عقل بیداران
 با عدل تو ظلم عدل نوشروان
 یمان تو گاه صلح فاروقی
 از گنج تو امنی در آسایش
 در گاه ترا خلود فردوسی
 آنجا که نه نعمت تو درویشی

کندر سر اوست فعل طوفانی	آن میغ کمان و راست قربانت
کندر حك ^(۱) اوست جان جسمانی	و آن برق مجسم است شمشیرت
نا داده شهاب کوب شیطانی	شیطان سنان آبدارت را
نادوخته روزگار بارانی	باران کمان کامکارت را
از نوک زبان طفل ماکانی ^(۲)	زور تو به عربده سخن گفته
بر تخته ران اسب کیلانی ^(۳)	داغ تو بخاصیت وطن کرده
چون کوس تو کوفت شعر سرخوانی ^(۴)	سرخوانی سرکشان قضا خواهد
چون پیش کنی بحمله پیشانی	پیشانی سرکشان قفا گردد
از میل طفیلیان به مهمانی	میل تو بجر بکه فزون بیند
چیزی نخورند جز بشیمانی	بر سفره رزم رزم جویانت
در حق نظام شرق و غرب آنی	رازی که زمانه داشت اندر دل
گویشده ترا سکندر ثانی	تصدیق کند سپهر اگر گوید
ماهی مه و سال گرم از آن گردی	جرخی شب و روز تیز از آن گردی
کوشی که کنی مقام نتوانی	خواهی که شوی مقیم نشکبی
خار و گل عقربی و میزانی	تا طبع درشت و نرم رویاند
با قدر تو باد اوج کیوانی	در صدر تو باد سعد ناهیدی

(۱) چنانچه در نسخه های ۲ و ۵ . نسخه ۳ - چك نسخه م ب - حق اما در حاشیه نوشته شده که « در نسخه بجای حق حك دیده شد و هر دو قابل تأمل است
(۲) نسخه ۲ - دور تو بریده سخن گفته از که تو زمان میل ماکانی نسخه ۳ - زوین که بریده سخن گفته از نوک رماست میل باکانی م ب - روز تو بریده سخن گفته از نوک زبان مثل باکانی نسخه ۵ - روز تو بریده سخن گفته از تو که [فرو] زبان طفل پاکانی

(۳) نسخه ۲ - کیکانی نسخه ۳ - کیلانی م ب - کیکانی نسخه ۵ - کنکانی
(۴) نسخه ۲ - سر خوانی سرکشان قضا خواهد چون گوش تو شعر شروانی
نسخه ۳ - بر جایی اگر کسی قضا خواهد چون گوش کند تو شعر بر خوانی م ب -
پیر خوانی گر کسان قضا خواهد چون کوس تو کوفت سر خاقانی (؟) چون کوس تو کوفت سر خوانی ؟ چون کوس تو کوفت شر سر خوانی ؟

آثار غزات تو فرامرزی ❀ احکام قضای تو سلیمانی
حفظ تو بسایه زاد و در ظلش آرام گرفته انسی و جانی

❀ خفیف ❀ نسخه ۳ و ۲ و م و ه

نکند کار تیر آيازی ❀ شل هندی و نیزه تازی ❀
پیش پیکان او کی آید کوه^(۱) ❀ گرداند که چیست جانبازی
بار سوار او زه چرخش ❀ با زمانه کشد بانبازی ❀
روز پرتاب او ز شرق بغرب ❀ نکند عبره جز بطسازی
بر او را عقاب سجده برد ❀ چون گشادش دهد سرافرازی
اوج او در صعود کیوان را ❀ بیند اندر هبوط صد بازی
حکم سپرش اجل همی راند ❀ کرده با او بفعل دمسازی
چون تواند زحد ایشان جست ❀ خصم کاین مرغزی است آن رازی
ای ز تو بر عمارت عالم ❀ یافته عدل خلعت رازی ❀
سهم شمشیر تو فکنده بکوه ❀ گرگ قصاب را بخرازی
مرزبانی قویتر از عقلی ❀ قهرمانی قویتر از آزی ❀
دل دولت شکفت رازی داشت ❀ آشکارا شد و تو آن رازی
چرخ گردنده شهاب انداز ❀ کاندرا آورد یسک اندازی
آفتاب از تو جرم در وزدد ❀ گر بکین سوی جرم او تازی
یارب آن سهمناک ساعت چیست ❀ که تو باخود و درع بگرازی
و ندر آری چو برق پای برعد ❀ بزنی رعد را و بنوازی ❀
نیغ درخواهی و به آتش نیغ ❀ میغ برنیغ کوه بگدازی
از جهانی بطرفه العینی ❀ کینه توزی و باز پردازی
دور باد از تو چشم حادثه دور ❀ تا بغزو اندرون همی تازی

بی خطر باش هر کجا باشی با ظفر باز هر کجا یازی
همه فرجامات معدوم است محکم آغاز هر چه آغازی

❦ مضارع ❦

ای بیشکار تخت تو کیوان و مشتری
در جرم عقل طبعی و در جسم عدل جان
اقبال را بهمت بهتر طایعه ❦
آن را که کارزار شود روی راحتی
اندر تواضع آب روانی نشیب جوی
نشکفت اگر بکار بزرگی بنام تنگ
دریا که دید هر گز گوهر مکان او
بگرفت سیل عهد تو سهل و جیل چنانک
عشریست از تو عالم سفلی که تو بفضل
پیراهن^(۲) تو مشرق دیگر شمرده اند^(۳)
هر ساحتی که نعل براق تو بر نوشت
اضدا در اخصومت اصلی بر او افتاد ❦
امروز کیست از همه رایان که روز جنگ
حقا که خاره خون شود ایدون گمان برم
با تیغ پیش جمع بزرگان هندوان ❦
خالی شد از نبات زمینی که خاک او
آسانیا که از تو جهان راست کر تو چند
کوئی زمانه فتنه بالین و بستر است

ای نجم شرق و غرب^(۱) ترا گشته مشتری
بر شخص فضل دسنی و بر عرض حق سری
اسلام را بنصرت مهر برادری ❦
و آنجا که کارزار شود بشت لشکری
گر چه بقدر از آتش رخنده برتری
چون همنان دولت و همنام اختری
اینک دل تو دریا اینک تو کوهی
بر زرو سیم خویش بیخشش ستمگری
سر جمله فواید هر هفت کشوری ❦
کز وی که طلوع تو خورشید دیگری
از ایمنی بساطی بر وی بگستری ❦
در اصل و فرع شهری کانجا تو داوری
آن را وفا کند که بر او ژرف بنگری
گر در میان معرکه بر خاره بگذری
چون پیش خیل خوردان سد سکندری
در کینه آخن به پی باره بسپری
از وی به اختیار بدشواری اندری ❦
تا تو بطبع دشمن بالین و بسری

(۱) لباب - شرق

(۲) نسخه ۵ - پیرامن

(۳) نسخه ۱ - گرفته اند

ایزد ترا بهشت به عقبی عجزا دهاد
چندان که نام دهر بفاند بمان بدهر
این مهر کان بکام شمردی و همچنین
هر مهر کان که آید مادام بشمردی

❦ خفیف ❦ نسخه ۳ و ۲ و م و ب و ه

آمد آن اصل شرع و شاخ هدی	آمد آن برگ عقل و بارندی ^(۱)
سند عالم و عمید اجل ❦	عمده ملک و دین ابوالاعلی ^(۲)
رقبت او نهاده منبر و تخت	رفت او سپرده عهد و لوی
همش را سپهر کفش بسناط	دولتش را زمانه کیش فدی
سایه عدل او کشیده طناب	نامه فضل او گشاده سحی ^(۳)
برده از عرض جود گوی سبق	سوده با ذات عدل دست مری
حکم او مالک قلوب و رقاب	رای او افسر سهیل سهی
نهی او رد کرد باد مسموم ^(۴)	سعی او سد شاهراه عری
باد خلش دمنده عطر حسب	نحل مهرش نهاده شهد شفی
قلمش پر عجیبه نکنه ❦	سخنش پر لطیفه معنی ❦
چون تکبیر عظیم (و) باحشمت	چون تواضع کریم (و) بی دعوی ^(۵)
گوئی از آسمان فرود آمد	قهر اعوان فتنه را عیسی
زاید از اهتمام او اکنون	در عروق صلاح خون غدی
بشود زو قشاق بند ورع	بخورد زو فساد حد زنی
وحشی مکه برجهد بکمر ^(۶)	دمنه حیل در خزد بشری ^(۷)

(۱) نسخه ۵ - بی

(۲) نسخه ۲ - ابو شمعی . ؟ م ف - ابوعلی ؟

(۳) در ۲ و ۳ و ۵ - سحی

(۴) چنانچه در ۲ و م و ب - نسخه ۳ - نهی آورده کرد باد مسموم

(۵) چنانچه در نسخه ۳ و م و ف - نسخه ۲ - چون تواضع کریم با دعوی نسخه

م ب - چون کرامت کریم و باد دعوی نسخه ۵ - چون تواضع کریم با دعوی

(۶) نسخه ۲ - بموی ؟ نسخه ۳ - بمو ؟

(۷) نسخه ۲ - بتری ؟ نسخه ۵ - برئی ؟

نرود ^(۱) با ودیعت استخفاف ^(۲)	نرود ^(۳) با شریعت استهزی
چو سخن گوید او ز بهر صلاح	که کند گوش سوی هزل و هجی ^(۴)
ای بحکمت گزیده چون لقمان	ای بسیرت ستوده چون کسری
نشکنند بند و نکسلد پیمان	بنده را خشک بند ظلم واذی ^(۵)
چون خورد بی گنه دوال ادب	چون کشد بی ورم وبال طلی
تو کنی جان او زرنج آزاد	تو کنی حال او بدهر انهی
تا مهیاست شغل داد و ستد	تا مهیاست کار بیع و شری
شغل شغل تو باد با خسرو	کار کار تو باد با مولی
داده دهرت بعمر نوح نوید	کرده بخت بروز نیک ندی

✽ مجتث مقصور ✽ ۳۰۲ وم و ۵

(در مدح سلطان مسعود بن ابراهیم)

(همانا در سال فراز آمدن آن پادشاه و الاجاه بر تخت پادشاهی گفته شده است)

درد داد خلافت رسید وعهد (و) لوی	به بارگاه همایون حضرت اعلیٰ ✽
به بارگاهی کز فخر خلعتش جوید	ز ظل پرده او دوش آفتاب ردی
به بارگاهی کز حرص طاعتش خواهد	ز لفظ حاجب او گوش روزگار ندی
به تیر ماه بهاری شکفت حضرت را	کشاده چهره تر از کازانه مانی
کل نشاط و سرورش برنگ معجب گشت	هنوز عهد (و) لوی ناگرفته بوی نوی ^(۶)

(۱) نسخه م ب - نبود

(۲) چنانچه در نسخه ۵ . نسخه ۲ - استقصی نسخه ۳ - استقصا نسخه م ب -

استحضار

(۳) نسخه ۲ - برود نسخه م ب - نبود

(۴) این بیت تنها در نسخه م ب یافت میشود

(۵) این بیت تنها در نسخه م ب یافت میشود

(۶) چنانچه در نسخه ۵ نسخه ۲ - هنوز عهد لوی ناگرفته بود هدی ۳ -

هنوز عهد لوی ناگرفته بودندی م ب - هنوز عهد لوی ناگرفته بوی هدی

کری کند که بر آئی بخشک رود کری
 میان هر دو سه گامی نهالی از طوبی
 اگر نیارد با او بقبه^(۱) کرد مری
 چنانکه عادت باشد بموسم اضحی
 که قصر خسرو کعبه است و خشک رود منی
 چه شهر عالم کبری بعالم صغری
 نباشد الا عضوی کمینه^(۲) از عضوی
 به فر مولد میمون خسرو دینی ❀
 امین عهد و امام و یمین دین و هدی
 بدو پناهد عالم ز سیرت کبری
 نفاذ امرش نا خورده بند منع ایی^(۳)
 بحفظ نرم تر از آب کرد صحف نبی
 شکسته هیبت شمشیر او دل^(۴) ❀
 بشرق و غرب نیابند فتنه را مأوی
 بدوستیش فرود آید از فلک عیسی
 همیشه تا نبود بنده را دل مولی ❀
 ستاره کفش^(۵) بساط و زمانه کبش فدی
 سریر دولت او فرق فرقد و شعری
 نه در کمالش عین کمال را دعوی
 به تخت ملکش تشریف تاج و عهد (و) لوی

یکی برای تماشا بخشک رود برای
 نهاده گوئی رضوان بشاهراش بر ❀
 بشکل و هیئت جرم سپهر معذور است
 خرد بساحت او بر دلیل قربان دید
 بنفس ناطقه تکبیر کرد و ایدون گفت
 بزرگوارا شهرا کو شهر غزنین است
 از آنکه عالم صغری ز خشک رودش خود
 خدای تربت او را عزیز دنیا کرد
 نظام دولت محمودیان ملک مسعود ❀
 ستوده سیرت شاهی که روز مظلمتش
 حریم عدلش نا دیده باز روز ستم^(۶)
 بعزم تیز تر از برق راند ختک ظفر
 گشاده رایت منصور او در قنوج ❀
 مدار هیچ عجب گر ز هول قوت او
 به ایمنیش برون تازد از کمین مهدی
 همیشه تا نبود کبک را سر شاهین
 سپهر موکب او باد و مهر مرکب او
 براق همت او اوج مشتری و زحل
 نه از جمالش طبع جمال را سیری
 بدین عیار سپرده رسول آل رسول ❀

(۱) کذافی ۲، ۳ - بهفتنه م ب - بقیه ۵ - همچنین

(۲) نسخه ۲ - کهنه

(۳) چنانچه در نسخه ۵، نسخه م ب - باد نقش ستم

(۴) چنانچه در نسخه ۵ م ب - بند میخ نوی

(۵) نسخه ۲ - ماهی ؟ نسخه ۳ - منهی م ب - سلمی ! ۵ - ملهی

(۶) در م ب و ۵ نقش نسخه ۲ - کفش نسخه ۳ - کیش

☆ مقارب ☆ نسخه ۳ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵

[در مدح ابونصر پارسی ؟]

سعدت بدو داد پیری و بالی	از آن پس که بود اخترم در و بالی
ز لونی بلونی ز حالی بحالی	همه لون و حالم نه این بود و گشتم
چنین حکم کرد است ایزد تعالی	ازین گونه گشته است پرگار گردون
که باشد پس هر فراقی وصالی	که آید پس هر نشیبی فرازی
کز او چرخ هفتم نماید هلالی	بدان چرخ همت رسانید بختم
که دروی چو طوبی بود هر نهالی	در آن باغ دولت نهالی نشاندم
مواصل بجاهی و عزى و مالی	گزیدم پناهی و حضی و پشنی
که او را جز او کس ندانم همالی	من و خدمت خاك در گاه صاحب
چو آتش بعالم نبوده است آلی	ابو نصر منصور کز نسل آدم
همیداشت خواهد جهان چون عبالی	جهان ^(۱) که خدائی که از عقل وجودش
نیایی فزون از کمالش کمالی	چه شخصی است یارب که روح القدس را
چو پایش نیابد همی پایمالی	سر همش و هم اگر باز یابد
نبائی که فزاید از وی ملالی	قوی رای او را ثبات است لیکن
نهد کین او دوزخی پر سفالی	دهد مهر او نعمتی چون بهشتی
نکردی بهیت ز شیرى شکالی	نکشتی بعلت کس از طبع اگر وی
همی پیچدش حکم او چون دوالی ^(۲)	بجیب آمد او را نجیب زمانه
ترانی زوالی و نی انتقالی ☆	زهی عهده و نقطه بخت و دولت ^(۳)
که اندر وفا بر نیامدش فالی	امل ^(۴) صحف عهد و نکشاده هر گز

(۱) کذافی ۲ و ۳ و ۴ و ۵ . نسخه ۱ - چنان

(۲) نسخه ۲ پر دوالی

(۳) کذافی ۵ . نسخه ۱ - زهی عهد از نقطه بخت و دولت نسخه ۲ - زهی نقطه

عهد بخت و دولت ۳ و ۴ - زهی نقطه . عمده بخت و دولت

(۴) نسخه ۱ - الا

که طبع از تو جوید بلطف اندالی	تو آن مایه اندالی فلک را
که نفس از تو خواهد بصبر احتمالی	تو آن گوهر احتمالی جهان را
مقدم شود بر جوابی سئوالی	همی تا بتقدیم و تأخیر عالم
و گر بد سکالد ترا بد سکالی	اگر نیک خواهد ترا نیکخواهی
یکی را بگینی مبادا مجالی	یکی را ز گردون مبادا گزند

❖ مقطعات متقارب ❖ ۳۰۲ وم

که بود اندر آن آرزو سالها	بر آمد یکی آرزو ملک را
که گیرد سعود از رخس فالها	که دست وزارت بصدری رسید
چنان بد که بی روح تمنالها	ازین پیش بی رای او مملکت
چه تعظیمها و چه اجلالها	ابوالقاسم آن کز فلک قسم اوست
شود قته را کند چنگالها	چو دندان کند تیز مر کلک را
اگر پیش ازین کرد اخلالها	بدو چرخ ازین پس تلافی کند
ازین پس بگردد ورا حالها	و گر داشت بیداد حالی نکو
نباشد جز این بیت از امثالها ^(۱)	علی الجملة او در ^(۱) زبانهای خلق

❖ رمـل ❖ نسخه ۳۰۲

نقش کرده خامه قدرت بزر آفتاب	ای بیان جود تو بر کاغذ روز سید
نیغ هندی را نماند با نقاش هیچ تاب	هر کجا کلک توشد بر صفحہ کاغذ روان
چون قلم سر کرد در سر راست رای ناصواب ^(۲)	در هوایت هر که چون کاغذ دورویی پیشه کرد
جز که نقش نام تو یکسر جو نقشی دان بر آب	هر چه آن بر کاغذ روز است و بر کیمخت شب
در خمار شست رائی همچو کاغذ در شراب ^(۳)	ماند هر کو چون قلم ماند ز نامت در طرب

(۱) چنانچه در ۲ و ۳ م ب - علی الجملة ورد زبانهای خلق

(۲) ۲ - جز این بیت در یالها ؟ ۳ - جز این بیت در مالها ؟ م ب - جز این بیت

در بالها ؟

(۳) ۲ - چون قلم سر کرد در سر اتیب رای ناصواب ؟ نسخه ۳ - چون قلم

سر کرد در سرانیت راه صواب ؟

(۴) چنانچه در نسخه ۲ . نسخه ۳ - سراب

قابل حکمت چو کاغذ خامه ات را هر که نیست	کردنش را چون دوات ناگزیر است از طناب
هر که او چون کاغذ از خط تو نگشاید ققاع	چون قلم زبید که سربهند چون برگ سداب
سرور را تکرار کاغذ نیک میدانی که چیست	فیض جودت مایل از آن است بکاغذ چون سحاب ^(۱)
خاصه آن کاغذ که دارد بوی بکرنگی چومن	در وفا و مهر تو همراه تا روز حساب
طبع در مدح تو یک ساعت نمی آرد درنگ	می نیاید از تو در کاغذ فرستادن شتاب
تا همیشه کاتبان دارند کاغذ را عزیز	گاه از او سازند منشور و گهی از وی کتاب
کاغذ منشورت از تأیید حق باد و حسود	غرقه همچون کلک در آب سیه بشن المئاب

❁ خفیف ❁ ۳۰۲ وم و ۵

(قطعه که به مسعود سعد سلمان نوشته شده)

بوالفرج را درین بنا که در آن	اختلاف سخن فراوان گشت
سخنی چند معجب است که عقل	بر و قوفش رسید و حیران گشت
گوید این در بهشت یکجندی	روضه دلکشای رضوان گشت
چون به آدم سپرد رضوانش	منزل آدم اندر او آن گشت
بزمین آمد از بهشت آدم ❁	غربت او بکام شیطان گشت
یوبه منزل بهشتش خاست ❁	گرچه دشوار بود آسان گشت
سکنه او بدو فرستادند ❁	تا بتمکین گوهرش کان گشت
عرصه عمر آدم آخر کار	حالی آورد و تنگ میدان گشت
غیرت غیر برد بر سکنه ^(۲)	ز آرزو خواستن پشیمان گشت
خانه ز آن شخص باز ماند ولی	مدتی غوطه خورد و پنهان گشت
کرد او و هم گشت توانست	کرد اسرار غیب توان گشت

(۱) نسخه ۲ - فیض جودت مایل او ان بکاغذ چون سحاب نسخه ۳ - فیض

عهدت مایل از آن بکاغذ چون سحاب

(۲) نسخه م ب - غیرت عود بود بر سکنه

اندر این عصر چون بدید آمد قصر مسعود سعد سلمان گفت
تا جهان است او^(۱) نگهبان باد این بنا را که او نگهبان گفت

❦ مقارب ❦ نسخه ۳۰۲ ومب

جو سر رشته خویش گم کرده ام بمالم یکی رهبرم آرزوست
مرا خورد یکبارگی غم دریغ بگیتی یکی غمخورم آرزوست
بسا داور بها که دارم ولیک یکی دادگر داورم آرزوست
زر و زیور من قناعت بس است نگونم زر و زیورم آرزوست
برای عروسان بگر سخن یکی تازه رو شوهرم آرزوست
درین عهد ناخوش که قحط سخاست نگونم که سیم وزرم آرزوست
نه در خاطر و دل بگردد مرا که این اسب و آن استرم آرزوست
کزین دهر نا اهل حاش الوجوه خری حر^(۲) که یک نو برم آرزوست
بدین بی بقائی چنین زندگی ز اسلام دورم گرم آرزوست

❦ رمل مخبون مقصور ❦ نسخه ۳۰۲ (مب)

بخدائی که ره معرفش ❦ روز و شب مالک عالم^(۳) نظر است^(۴)
در ره او خرد از غول اضلال با ثبات قدمش در نظر است
چرخ برادر که او پشت خم است کوه دد خدمت او با کمر است
از دو سر هنگ درش خالی نیست نام آن هر دو قضا و قدر است
قدرتش زاد سه فرزند ولیک ❦ چارشان مادر و نه شان پدر است
عقل را هر نفس از حضرت او بی عدد منهی و صاحب خبر است
هر چه بیند دل و طبع^(۵) از صنعش به ربوبیت او راهبر است ❦

(۱) نسخه م ب - تا جهان باشد آن نسخه ۵ - تا جهان باشد این

(۲) نسخه م ب - خر

(۳) صاحب

(۴) نسخه ۲ - روز و شب ملک عالم نظر است نسخه ۳ - روز و شب ملک صاحب

نظر است

(۵) نسخه ۳ - چشم

که بدیدار تو شوقی که مراست شرح چندانکه دهم بیشتر است
 ❀ هزج مقبوض مقصور ❀ نسخه ۳ و ۲ و م ب
 گردون ز برای هر خردمند صد شربت جان گزارد آمیخت
 گینی ز برای هر جوانمرد هر زهر که داشت در قدح ریخت
 از بهر هنر درین زمانه ❀ هر فتنه که صعبتر برانگیخت
 جز آب دو دیده می نشوید خاکی که زمانه بر رخ ریخت
 بر اهل هنر جفا کند چرخ توان ز جفای چرخ بگریخت
 چون است زمانه سقله پرور کی دست زمانه بر توان بیخت
 چون کون خران همه سراشد دست از دم خر بیاید آویخت

❀ مجتث ❀

بدان خدای که بر روی رقعۀ عظمت کمینه بیدق حکمش هزار فرزین است
 دو جا کردند همی صبح و شام بر در او که آن یکی گهر افشان و این گهر چین است
 سپهر زیر کف قهرمان قدرت اوست جو حقۀ که بر از مهره های زرین است
 دو کفه قدرتش از روز و شب پدید آورد که خط محور بر هر دو کفه شاهین است^(۱)
 که شرح شوقم نتوان بصد زبان دادن که زنی جناب همایون مختص الدین است
 ستوده صاحب سزور محمد بن علی که زین ملت از او بانفاذ و باتمکین است^(۲)
 سر صدور اکابر که صدر مجلس او زبوی خلق خوشش بر گل است و نسرین است
 در آن مکان که ز خلق خوشش سخن گویند نسیم باد تو گوئی که عنبر آگین است
 هر آن گروه که اندر پناه صدر ویند زامن و راحتشان بستر است و بالین است
 بعد دولت او خوش نشین که فتنه و جور جو کبک و تپو عدلش جو باز و شاهین است
 فلک دهد بکف او زمام حکم جهان هنور باش که این پایه نخستین است

(۱) نسخه ۲ - که خط محور بر تیر او کفه شاهین است م ب - که خط

محور او تیر و کفه شاهین است

(۲) نسخه ۲ - که زین دولت او بانفاذ و تمکین است م ب - که زین دولت او

بانفاذ تمکین است

✽ مجتث ✽

بدان خدای که هر دم بشکر خدمت او
 بلطف صنع بر آورد بی ستون قصری
 عروس نعمت او باز میرود بعدم ✽
 کمال نعمت او پرورنده مشفق ✽
 وفور هیبت و قهرش بشعله زائر (۱)
 بصحن مملکتش هفت نسبت است قلم
 حسام قدرت و قهرش بدست حکمت و حلم
 که اشتیاق مرا هیچ شرح نتوان داد
 امیر عالم عادل محمد بن حسن (۲)
 جز او که دارد آیین جود و رسم کرم
 سخا و طبع کریمش حریف یکدگرند
 بحذف (۳) همت او توسن مروت را
 بمدح او گهر افشاند خاطر من از آنک
 بذکر منقبت او زبان کلک تراست
 بزرگوارا داعی دولتت شب و روز
 توئی ز محنت ایام کف ملجأ او
 به نامرادی از خدمت تو محروم ✽

زبان عقل تر و کام فصل شیرین است
 که قصر خسرو انجم نه قصر شیرین است
 بمهر خویش که داماد شکر عنین است
 ز ابر ساخته کاین دایه ریاحین است
 مثال داده که این مقطع شیاطین است
 کبودوش که همه میخهای زرین است
 همیشه حافظ شرع است و ناصر دین است
 که زی جناب همایون ناصر الدین است
 که بر مناقبش از چرخ حمد و تحسین است
 تبارک الله آن خود چه رسم و آیین است
 مگر یکی است چو جوزاد گرجو پروین است

(۱) ✽
 خرد ز لفظ گهربار او گهر چین است
 از آن سبب دهن کلک غیر آگین است
 ز بهر خدمت دایم نژند و غمگین است (۴)
 از آن دعای تو او را جو ورد یاسین است
 ولی چه چاره کنم چون مراد چرخ این است

(۱) م ب - وفور هیبت و قهرش بسفله زاید

(۲) حسین

(۳) نسخه ۳ و م ب - بحذف نسخه ۲ - بحذف

(۴) نسخه ۲ - چه خوش بکار در آورد البعه نور منست نسخه ۳ - چه خوش

بکار در آورد آن شه توزین است

[۵] چنانچه در م ب ۲۰ - ز بهر خدمت دایم نژند و غمگین است نسخه ۳ -

ز بهر فرقت خدمت نژند و غمگین است

همیشه تا که خط و زلف دلفروز ترا زبرک لاله و گل بستر است و بالین است
به تخت و بخت ترا باد بستر و بالین که ملک را بجهان عین مدعا این است^(۱)

❁ مجتث ❁

چنان بطبع کف راد اوست عاشق جود که آن یکی است چو خسرو دگر چو شیرین است
ز بهر نعل و پی میخ مرکب خاصش سپهر ساخته شکل هلال و پروین است
زمانه داشت براو آفرین همیشه چنانک بصد هزار زبان بر عدوش نفرین است
دعای خیر از او نکسلاد دایم از آنک ز جبرئیل امین بر دعاش آمین است^(۲)

هـ ز ج م نسخه ۳۰۲ و م ب

(در تب کردن ممدوح گوید)

سرافرازانو آن صدری که طبع	بجز تخم نکو نامی نکارد
گلستان کرم را بشکفد گل	اگر ابر گفت بر وی پیارد
میان هر چه زان عاجز شود و هم	حکومتها همه رایت گذارد
زمن دریاب و این يك نکته بشنو	که هر کان بشنود بر دل نکارد
تبی کامد بتو نر بهر آن بود	که تا بر خاطرت رنجی گمارد
زبس کامیخت با دونان بترسد	که او را هر کس از دونان شمارد
بدریای لطافت کان تن تست	فروشد تا مگر غسلی بر آرد
پس آنکه زود برگردید و دانست	که تاب حمله دریا ندارد
سزدگر طبع از روی بزرگی	چنین بیخردگی زو در گذارد
نصیب خصم بی آب تو بادا	تبی کو را بخاک و گل سپارد

(۱) بیت پسین تنها در م ب دیده شد

(۲) این دو تنکه را دو کس که نام یکی از آنها محمد بن علی و نام دیگری امیر محمد بن حسن یا حسین بوده بهم دیگر نوشته و فرستاده اند ازین رو گمان نمیرود که دو قطعه با یکی از آنها از ان ابوالفرج باشد

❁ هـ ز ج ❁ نسخه ۳۰۲ و م ب

سوار صبحدم هر روز کز مشرق برون تازد سپر بر گیرد و شمشیر و بامن جنگ آغازد
 بخون خنجرم خنجر بیالاید سحر گاهی بقصد خون بیالین هنرمندی دگر تازد^(۱)
 از آن دونی که گردون راست اندر نام و در همت بجز کار کسی کو دون بود نظر نیندازد
 چنان سازد که هر آزاده را از پای بر گیرد چنان خواهد که هر دون را بگردون سر بر افرازد
 ورا از ساز گاری این گره چندان افتاد است که يك ساعت بکار هیچ درویشی نبردازد
 درازش دست و تیغش تیز و حکمش بر همه نافذ دو تا گردن بخیرد پشت کوزی را که میسازد
 مر اطلع کماندار است خود بین^(۲) راست اندازی که تا در جعبه خود تیر بیند در من اندازد
 وفاقی نیست در تیرش ولی در قصد من باری چو جان باتن در آمیزد چومی با آب در سازد
 بقصد و عمد صد بارم بمالد گوش چون بر بط که يك روز از سر سهوی مرا چون جنگ بنوازد
 چو موم از انگبین از عیش خود دورم کند و آنگه چو شمع و شکرم در آتش و در آب بگدازد
 مرا در ششدر محنت همی سنجند به استادی چه استادی نماید و نه دست خویش میبازد^(۳)

❁ مضارع ❁ نسخه ۳۰۲ و م ب

(در مدح شرف الدین علی)

صدر جهان که شعله از نور رای تو بر نور آفتاب فلك برتری ~~کند~~
 سرمایه شرف شرف الدین علی که چرخ با همش نزید اگر سروری ~~کند~~
 آتشکم گرسنه شود ممتلی ز حرص گر میل طبع سوی سخا گستری ~~کند~~
 اندر امور نظام ممالك به يك صریر كلك مبارك هنرش خنجر جری ~~کند~~

(۱) چنانچه در م ب نسخه ۲ و ۳ - باز نسخه بدل یازد ؟

(۲) نسخه ۳ - خودزین نسخه م ب - خود بین

(۳) نسخه ۲ - نه دست خویش میبازد نسخه ۳ - زدست خود همی باز م ب -

زدست خویش میبازد در نسخه م ب این قصیده در حاشیه نوشته شده و صاحب نسخه یعنی آقای ملك الشعرا بهار در زیرش این سطور را مرقوم نموده اند . اشعار فوق در نسخه مفلوط و تازه نویسی دیده شد با اینکه سبك و سیاق آن از رویه و اسلوب اشعار استاد ابوالفرج دور مینمود مع ذلك در اینجا ثبت شد و مخصوصاً در اغلاط آن تصرفی بعمل نیامد تا در وقت خودش معلوم شود از آن کیست واصل آن اغلاط چیست ؟

هم جوشنی نماید و هم مغفری کند
حکمش میان هردو بحق داوری کند
حزمش بنور رای ورا رهبری کند
لطف پدر چو تربیت مادری کند
با آن همه نفاذ ورا چاکری کند
اشکال مختلف ز خط عنبری کند
همواره سخره بر زحل و مشتری کند
عاجز شوند از او چو زبان آوری کند
زو طرفه نیست اینکه گهر پروری کند
❦ (۱) ❦

در صف اهل فضل و هنر سروری کند
گردون هفت پایه ورا منبری کند
نه از طریق شعر و ره شاعری کند
مدح تو و ورداوست چو مدحگری کند
هنگام آن رسید که ذمت بری کند
و آنکه سه و چهار بدو مهری کند
تا بر سران عالم ذاتف سری کند

در پیش زخم تیغ حوادث بنور حزم
گرگز کند قضا سر پیمانه وجود
ورگم کند زمانه سر رشته صلاح
بر خلق همچو بر سه موالد چار و نه
تکلی است ناتوان بکف کافیش که تیغ
برعارض بیاض چو مشاطه گونه گون
بر خصم و بر ولی اثر سعد و نحس او
مانند الکنی است ولیکن سخنوران
در يك نفس هزار گهر زو جدا شود
چون مسکنش کف شرف الدین علی بود
صدرا ضمیر خدام داعی بمدح تو
چون خطبه مدیح تو خواند زبان او
معلوم رای تست که خدام ثنای تو
دور است ازین طریق و ایکن بطوع طبع
قرضی که از ره کرم ملتزم شد است
تا از دو جنس عالم کوچک مر کب است
آسب هفت و چار ز عمرت گسسته باد

❦ رمل مقصور ❦ نسخه ۳۰۲ ومب

شعاعه رایت سر افرازی کند
بر نفاذ تیغ طنازی کند
با محیط و ابر انبازای کند
همچو عنقا خانه پردازی کند

ای سرافرازی که بر خورشید چرخ
کلك تو در نظم کار مملکت
عار دارد همت کو در سخا
با همای عدل تو زاغ ستم

(۱) نسخه ۲ - ما سال حرج ارو عنبری کند نسخه ۳ - تا بانبان فرخ او عنبری
کند م ب ماسان چرخ ازو عنبری (چنبری) کند ؟

مشک نتواند که غمازی کند	گر بداند آهوان انصاف تو
همچو دریا گوهر اندازی کند	ورسخت آموزد از دست تو ابر
بر عقاب آسمان بازی کنند	بشه کاندلر هوای مهر ^(۱) تست
چون گفت با کلک دمسازی کند	فته را با خواب دمسازی بود
ظالم نتواند که مجتازی کند	برهران بقعت که صیت عدل تست
و آنکهی بدخواه خربازی کند	شهواری چون تو در میدان جود
گر وفا با آن هم آوازی کند	وعدۀ کان از کرم فرمودۀ
با بنات کلک همرازی کنند	از پی توقیع در انجام آن
یاری دین حیدر غازی کند	از تو یابند اهل معنی تربیت
پیشه عطاری و بزازی کند	تا به بستانها نسیم نو بهار ^(۲)
گر گ در عهد تو خرازی کند	حکم بادت تا بحدی کز عجب

﴿ مجتث مقصور ﴾ نسخه ۳۰۲ ومب

پناه و پشت جهان عز دین تواند بود	بحکم آیزد و اقرار جمله تاجوران
همیشه رایت او را قرین تواند بود	ستوده نصرت دین آنکه ذات نصرت و فتح
بدان خجسته حسام و یمین تواند بود	چو شد حسام و یمینش یمین فتح و ظفر
سعادتش علم آستین تواند بود ﴿﴾	فلک چو بر قد او کسوت بقا دوزد
که او مہین ملوک زمین تواند بود	ملک ز اوج فلک میدهد بطبع اقرار
سوار رخس سوار کسین تواند بود	بروز رزم به پیشش چو برکشند یمین
جمال و زیب شهر و سنین تواند بود	زهی ستوده کریمی که عهد دولت تو
که او جوابگران مہین تواند بود	یکی سخن ز خرد دوش باز پرسیدم
برای چیست که طبعم حزین تواند بود	که هر کسی ز سخای شه است خرم و شاد
که در گمان همه غث و سمین تواند بود	جواب داد خرد کاین گمان مبر بسخاش

اگر شود بمثل زنده حاتم طائی ﴿﴾
نه نیز گویم شعرت بد است و نازیبا
ز بخت تست مگر کز سخاش محرومی
چو این سخن بشنیدم از او بدانستم
دعای روح امین باد حرز بازوی تو
معین و یار تو بادا خدای عز وجل
ز خرمن کرمش خوشه چین تواند بود
از آنکه طبع تو سحر آفرین تواند بود
حقیقت است که حال اینچنین تواند بود
که هر چه گفت خرد آن یقین تواند بود
که حصن دعوت او بس حصین تواند بود
به از^(۱) خدای که یار و معین تواند بود

﴿ حقیف ﴾ نسخه ۱ (سه بیت اول) ۲ و م ۵

ای جوادی که کوه و دریا را
شکر انعام تو بجان گویم^(۲)
آن درختی است بر تو^(۳) که ازو
و آن درختی است رای تو که بدو
آز چندان سؤال کرد از تو
بخل چندان دوال خورد از تو
دیو امساك را که طبع تو دید
هیه ایزدی از آن او را ﴿﴾
تا بماند فلک بمان که در او
باعطای تو ملک و مال نماند
که زبان را دراو مجال نماند
باغ امید بی نهال نماند
قرص خورشید بی همال نماند
که بسیرتش در^(۴) سؤال نماند^(۵)
که بپهلوش بر دوال نماند
اندر امساك قیل و قال نماند
با تو اندر هبت جدال نماند
نجم عمر تو را و بال نماند

﴿ مقارب ﴾ نسخه ۳ و ۲ و م

خرد کز همه چیز ها برتر است
چو عرض شریف تو باشد بجای
هم آخر کشد باده در وی قلم
ز بیشی و کمی چه بیش و چه کم

(۱) نسخه م ب - بجز

(۲) چنانچه در ۲ و م ب - در ۱ و ۵ - جویم

(۳) چنانچه در ۲ م ب - برنو نسخه ۱ و ۵ - پرتوی

(۴) که بسینه اش در

(۵) نسخه ۲ - که بسیرش در محال نماند نسخه م ب - زرچندان سؤال کرد از

تو که بسیرش در سؤال نماند نسخه ۵ - که در اطاق سؤال نماند ؟

اگر حاسدی قصد جباه تو کرد	کز آن قصد گردد مگر محترم
ز بسیاری خصم و انبوه پیل	زیانی نباشد به بیت الحرم
چو یزدان بود حافظ ذات تو	چه باید شد از قصد خصمان دژم
چه نسبت بود حاسدان را به تو	کسی فربهی چون شمارد ورم
به یزدان پناه و بدو یار گیر ^(۱)	که آنجا توان یافت لطف و کرم
حدیث ثنای من و حضرتت	جوران ملخ دان و چون خوان جم

خفیف

۲ و ۱ م و ۵

(در مدح ابونصر پارسی)

سال عمر عزیز آن نو گشت	که بزرگیش نیست نو بجهان
خواجسه بونصر داده ایزد	صاحب جیش و صاحب دیوان
در بزرگی و عز و جاه و شرف	یارب او را بعمر نوح رسان

مجتث مقصور

۲ و ۱ م و ۵

(در مدح ابونصر پارسی)

همای خلعت عالی فکند سایه بر آن	که آفتاب نماید ز رای او سایه
عمید دولت ابو نصر پارسی که خدا	دهد باختر دولت ز اخترش مایه
سپهر قالب معراج همتش بیسود ^(۲)	شمرد خویشتن از وی فروترین پایه
همیشه تا چو عروسان شاه طاوسان	بجلاوه گاه در آیند غرق پیرایه
بقاش خواهیم و اندر بقا بر او لازال	جهان بمهر چو بر طفل مهربان دایه

(۱) م ب - بازگرد نسخه ۲ - بارگیر (؟)

(۲) نسخه ۱ و م ب - پیمود نسخه ۲ و ۵ میسود

هجویات

❖ مضارع اُخرب ❖ نسخه ۱ و م و ه

گوئی که گر بخوام یکدانه شعر سازم کز شاخهای نظمش نقش ترنج روید
هیات گر بخوامی کز گره ترنج سازی در دل شکن که آنرا جز تو کسی نبود

❖ هـ ز ج ❖ نسخه ۱ و م و ه

مرا گوئی که تو خصم حقیری تو هم مرد دیری نه امیری
مسلمان وار بدت داد خواهم تو خود پند مسلمان کی پذیری^(۱)
فراوانت پلنگانتد خصمان ❖ مگر با موش خصمی در نگیری
که گر جنگ پلنگی در تو آید بیاید^(۲) بر تو میزد تا بمیری

غزلیات

❖ مجتث مخبون ❖ ۱ و م ب

چه دلبری چه عیاری چه صورتی چه نکاری بگاه خلوت جفتی^(۳) بوقت عشرت یاری
بنمزه عقل گدازی بچنگ چنگ نوازی بوعده روبه بازی (بعشق)^(۴) شیر شکاری
چو بوی خواهم ز رنگی چو صلح جویم جنگی چو راست رانم لنگی چه خوست اینکه تو داری
بلی قرینه اوئی ولیک گرگ تباری زمانه^(۵)
نه سائی و نه بسودی نه کاهی و نه فرودی نه بندی و نه گشودی چه دیو دست سواری^(۶)

(۱) نسخه ۱ - ز خود پندی مسلمان کی بر سری

(۲) نسخه ۱ و م ب - بیاید نسخه ۵ - بیاید

(۳) باری - خاری

(۴) - بحیله

(۵) نسخه ۱ - زمانه بوالعجبی بخوی تیز بجوید ترا نمودی بیاید چگونه کبر نیاری
نسخه م ب - زمانه بوالعجبی را ستیزه روئی خود را ترا نمونه نباید چگونه کرسماری؟!
(۶) نه سازی و نه بسائی نه کاهی و نه فزائی نه بندی و نه گشائی چه دیو
دست سواری؟ نسخه ۱ - نه سازی و نه بسوزی نه کاهی و نه فزودی نه پندی و نگشادی
چه دیودت سواری؟ نسخه م ب - نه سازی و نه بسوزی نه کاهی و نه فزائی نه بندی و
نه گشائی چه زور دست سواری

﴿ خفیف ﴾ ۱ و م ب و ه مجمع الفصحا

روی چون حاصل نکو کاران	زلف چون نامة گنه داران ^(۱)
غمزه مانند آرزوی مضر	در کمینگاه طبع ^(۲) بیماران
خیره اندر کرشمه چشمش	ذوق مستان و هوش هشیاران ^(۳)
اندر آمد بمجلس و بنشست	چادرش بستند ازو یاران
زیر و بم را بغمزه گویا کرد	تا بگفتند راز میخواران ﴿﴾

﴿ مجتث ﴾ ۱ و م ب و ه

بیامدی صنما بر دو پای بنشستی ﴿﴾	دلم ز دست برون کردی و بدر جستی ^(۱)
نه مست بودی و پنداشتم که چون مستان	همی بحیله شناسی بلندی از پستی
سه روز شد پس از آن تاز درد فرقت تو	نه هوشیاری دادم که چیست نه مستی
درست گشت که جان منی بدان معنی	که تا زمن بگسستی بمن نه پیوستی
بجان جانان گر ^(۵) تو بدست خویش دلم	چنانکه بردی امروز باز نفرستی ^(۶)

(۱) در تمام نسخ گنه کاران ولی در نسخه م ب - در حاشیه به گنه داران تصحیح شده درست تر مینماید

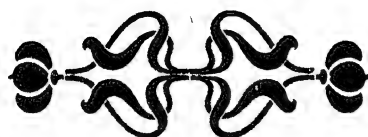
(۲) چنانچه در نسخه ۵ نسخه ۱ - طمع نسخه م ب - عمر

(۳) این بیت تنها در نسخه م ب و م ف یافت میشود

(۴) چنانچه در نسخه ۵ . نسخه ۱ و م ب - برون جستن

(۵) نسخه ۱ - کر نسخه م ب و ۵ کر

(۶) در تمام نسخ بفرستی



رباعیات

ارزانی عشوه تو هستم صنما ❀ تا چون دل خسته بتو بستم صنما^(۱)
 گرنیز ترا بدوستی ببرستم^(۲) ❀ چون زلف تو خورشید پرستم صنما
 ای محشمان حضرت آید شما ❀ کز فضل در آفاق نشانید شما
 این پایه چرا همی ندانید شما^(۳) ❀ منصور سعید را نمایند شما^(۴)

که نیک بگفتار برافروخت مرا ❀ که سخت بکردار جگر سوخت مرا
 چون بستم گفتار پیاموخت مرا ❀ بر نخته عشق کرد و بفروخت مرا^(۵)
 ای دوش فلک را علمت گشته ردا ❀ در گوش فلک زجود و عدل تو ندا
 بادات فدا هر که بگیتی چو منست ❀ تا خلق جهان همه باشند فدا^(۶)
 تا بک نفس از حیات باقی است مرا ❀ در سر هوس شراب و ساقی است مرا
 کاری که من اختیار کردم این بود ❀ باقی همه کار اتفاقی است مرا^(۷)

- (۱) نسخه ۱ - تا چون دلخسته ز تو بستم صنما م ب - تا چون دلخسته باتو بستم صنما نسخه ۵ - تا چون دل خسته بتو بستم صنما
 (۲) نسخه ۱ - گرنیز ترا بدوستی ببرستم م ب - گرنیز بدوستی ببرستم صنما نسخه ۵ - گرنیز ترا بدوستی ببرستم ۱ و م ب و ۵
 (۳) نسخه ۱ - ای مایه چرا همی ندانید شما م ب - آن مایه چرا! الخ نسخه ۳ - این مایه الخ نسخه ۵ - این مایه همی چرا الخ
 (۴) نسخه ۱ و م ب - منصور سعید را چه مانید شما ۱ و ۳ و م ب و ۵
 (۵) نسخه ۳ - گرنیک بگفتار بر اندوخت مرا که سخت بکردار جگر سوخت مرا چون شیوه گفتار پیاموخت مرا بر نخته (؟) عشق کرد و بفروخت مرا نسخه ۵ - مصراع ۴ بر نخته (؟) عشق کرد و بفروخت مرا ۱ و ۳ و م ب و ۵
 (۶) مصراع اول نسخه ۳ - ایدوش فلک را علمت کرده زدا مصراع دوم - نسخه ۲ - در گوش فلک زجور عدل توندا مصراع سیم - نسخه ۲ - بادات فدا هر که بگیتی چو نویست نسخه ۳ - بادات فدا هر که بگیتی چوهست نسخه ۲ و ۳
 (۷) تنها در مجمع الفصحا

نی روز مرا قرار و نی در شب خواب صحرای پر آتش است و دریای پر آب ^(۱)	از درد فراق ای بلب شکر ناب چشم و دل من ز هجرت ای در خوشاب
برخیل قصا ^(۲) خنجر او طناز است عز الدین ابو العصب خیاز است ^(۳)	شاهی که جهان را بوجودش ناز است ^(۴) بارایت او فتح و ظفر دمساز است ^(۵)
زلفش بگرفتم از من آزار گرفت زان خواست بدست من همی سار گرفت ^(۶)	چون یار بیوسه دادتم بار گرفت چون یازی من یار همی خوار گرفت
جان و دلم از رنج غمان آسوده است بس چون که ز باد تورنج افزوده است ^(۷)	تاجان مرا باد مهرت سوده است گر باده بگوهر اصل شادی بوده است
دید است جفای سخت و پیمانی سست ناید ز دل شکسته پیمان درست	از روز نخست کاین دلم رای تو جست بودم ز تو دل شکسته از روز نخست
هفت اندامش صلاح ^(۸) هفت اقلیم است سلطان مظفر ملک ابراهیم است	شاهی که ملوک را ز عدلش بیم است از ده يك ملك او فلک ^(۹) دو نیم است
خود بی تو چگونه دید بتوان جایب تا مردمکش همی پرستد ^(۱۰) پایب	ای رای سفر کرده فغان از رایب از دیده كنم رکاب هجر افزایب

(۱) نسخه ۱ و ۲ و م و ۵

(۲) نسخه ۲ - مر است نسخه ۳ - یار است

(۳) نسخه ۲ - بر خلق جهان

(۴) نسخه ۳ - همراز است

(۵) نسخه ۲ - ابو العصب حبار است نسخه ۲ و ۳

(۶) م ب - همی مار گرفت لباب الالباب و م ب

(۷) نسخه م ب و >

(۸) نسخه ۵ سلاح

(۹) نسخه ۱ - ملك نسخه ۱ و م ب و ۵

(۱۰) نسخه م ب همی به بوسد م ف همی ببوسد نسخه م ب و ۵ و م ف

چون چرخ برافکند ردای زربفت	بنشست بصد حيله و برخاست بفت
گفتم که مرو چو این بگفتم که برفت	رفتم که دمید صبح و آمد آگفت ^(۱)
با روی تو آبله بسی کوشیده است	تا خلعتی از مهر در او پوشیده است ^(۲)
گفتی که دو هفته ماه نو پوشیده است	روژه گل و یاسمین بر او جوشیده است ^(۳)
روی تو ز مشک زلف قارون گشته است	زلف تو ز عکس روی میگون گشته است
مستانه دو چشم تو درم چون گشته است	گفتی که برشک هر دو پر خون گشته است ^(۴)
از عقل نگر تا نبرد نام دلت	تا غم نخورد بکاو ناکام دلت
بر جمل مگر بگیرد آرام دلت	کز جمل بخرمی کشد گام دلت ^(۵)
با انده جفت گشتم از شادی فرد	ایام وفا چیست ولی چنان کرد
اندیشه چو دانش است می باید داشت	اندوه چو روزی است می باید خورد ^(۶)
ای دل چو بتو چشم تو بهتر نگرد	ترسم که تو را چو شمع چشمت بخورد
از دیده بر آتش تو ریزم آبی بچو	تا از تو بالای چشم من در گذرد ^(۷)

- (۱) مصراع ۲ - نسخه ۱ بنشست بصد حيله و برخاست هفت مصراع ۳ - نسخه ۱ - گفتم که مرو چو این بگفتم که برفت نسخه م ب - گفتم که مرو جز این نگفتم که برفت مصراع ۴ نسخه ۱ - رفتم که دمید صبح امید او گفت ! نسخه ۱ و م ب و ۵
- (۲) ماه نو پوشیده است !
- (۳) مصراع ۳ - نسخه ۱ و ۵ - گفتی که دو هفته ماه نو پوشید است م ب - گفتی که دو هفته ماه تو نو دیده است مصراع ۴ - نسخه ۱ - وصل گل و یاسمین برو جوشید است م ب - دوصد گل یاسمین برو جوشیده است نسخه ۵ - روزه گل و یاسمین بر او جوشیده است ۱ و م ب و ۵
- (۴) ۱ و ۳ و ۵
- (۵) چنانچه در ۵ و درم ب - ای عقل تا غم با جمل یکی نکیرد گر جمل بخرمی کشد کام دلت
- (۶) ۱ و م ب مصراع ۲ - نسخه ۱ - ایام وفا چیست می چه توان کرد
- (۷) ۱ و ۳ و م ب و ۵

زو بر دل و تن هزار شیون خیزد	چون است که عشق اول از تن خیزد
هر چند که زنگ هم ز آهن خیزد ^(۱)	آری بخورد زنگ همی آهن را
ای صاحب روزگار منصور سعید	ای معطی دولت ای سر افراز عمید
بد خواه تو عود باد و ایام تو عید ^(۲)	تا شادی و غم ردیف وعد است و وعید
بر بوالفرج رونی منصور سعید	یارب تو کنی عید که گرداند عید
منصور سعید باد منصور سعید ^(۳)	تاراحت و محنت است و وعد است و وعید
آرام نماند با من و خواب نماند	با هجر من ضعیف را تاب نماند
کز من بگذر زاشک غرقاب نماند ^(۴)	در مرحله ها مسجد و محراب نماند
خواب از من بشیر پرتاب نماند	مسکین تن بی خواب مرا تاب نماند
نشگفت گرم به آب در خواب نماند ^(۵)	چون گرد من از سرشک پایاب نماند
با موج تو کشتی مرا تاب نماند	ای جوی فراق در تو پایاب نماند
خرسندیم از تو جز بمحراب نماند ^(۶)	ای کعبه وصل بی توام خواب نماند
از لفظ قضا شنو که گوشم چه شنود	بر یاد جمال ملک چشمم بغنود

(۱) نسخه ۱ و ۵ و م ب و ۳ و م ف

(۲) نسخه ۱ و ۳ و م ب و ۵ و مصرع چهارم نسخه ۱ کذافی ۵ - بدخواه تو باد و ایام تو عید

نسخه ۳ - منصور سعید باد منصور سعید م ب - بدخواه تو خوار باد و ایام تو عید

(۳) مصرع اول چنانچه در ۵ - نسخه ۱ - یارب تو کنی عید گرداند عید

نسخه ۳ - یارب تو کنی عید که کرد آمد عید نسخه م ب - یارب تو کنی که عید

گردانی عید نسخه ۱ و ۳ و م ب و ۵

(۴) نسخه م ب و ۵ - در نسخه انتها مصرع اول و چهارم این رباعی یافت میشود

(۵) نسخه ۱ و م ب

(۶) نسخه ۱ و م ب

ای خفته رساندت به آزادی زود گر بنده رشید خاص را خواهی بود^(۱)

چون دیده من بسوی جانان نگردد ترسان نگردد ز خلق و پنهان نگردد

چشم سر من در تو بدآسان نگردد چون دیده مرده کز پس جان نگردد^(۲)

گفتم که ز خردی دل من نیست بدید اندوه بزرگ تو در او چون گمبید

گفتا که ز دل بدیده باید نگرید خرد است و بدو بزرگها بتوان دید^(۳)

چون باز بصید یارو باز تو شود بر تخت سپهر مهره باز تو شود

گر ماه بشکل چشم باز تو شود از بیم تو چون ناخن باز تو شود^(۴)

تا جزع هوات را دلم حرز افتاد زو چون تب لرزه بر تم لرز افتاد

از عشق توام کار به اندرز افتاد وزدی بچه زخم بان درز افتاد^(۵)

(۱) نسخه ۱ و ۳ م ب - مصراع اول کذافی نسخه ۱ - نسخه ۳ - ای جود جمال ملک چشم نغنود . م ب - بر باد جمال ملک چشم نغنود مصراع سوم نسخه ۱ - ای بنده رساندت آزادی زود نسخه ۳ - ای خفته . . . نسخه م ب گر بنده رشید خاص را خواهی بود مصراع چهارم کذافی نسخه ۳ - نسخه ۱ - گر بند رسید . . . نسخه م ب - این بنده رساندت باسانی زود

(۲) نسخه ۱ و م ب - مصراع دوم نسخه م ب - ترسان گردد ز خلق و پنهان نگردد مصراع سوم - نسخه م ب - چشم و دل من در تو بد آسان نگردد مصراع چهارم نسخه م ب - چون دیده مرده در پس جان نگردد

(۳) نسخه ۱ و ۳ م ب

(۴) مصراع اول - نسخه ۱ - چون باز بصید یارو باز تو شود نسخه ۳ - گر باز بصید یارو باز تو شود م ب - چون باز بصید یارو باز تو شود - چون باز بصید یارو باز تو شود مصراع ۳ - نسخه ۱ و م ب - گر ماه بشکل چشم باز تو شود نسخه ۳ - گر ماه بشکل چشم تو باز شود نسخه ۵ - گر ماه بشکل چشم باز تو شود مصراع چهارم نسخه ۱ و م ب و ۵ - از بیم تو چون ناخن باز تو شود نسخه ۳ - از بیم تو چون ناخن یار تو شود

(۵) مصراع ۱ - نسخه ۱ - تا چرخ الخ مصراع ثانی از عشق توام کار بانداز افتاد مصراع چهارم - نسخه ۱ - دزدی بچه زخم تو بردزد افتاد م ب - وزوی بچه زخم بان درز افتاد

جانم نقش عجز برای تو کشد مانده آن نقش که پای تو کشد
پیوسته مرا دل به‌وای تو کشد و اندیشه بیاد دلگشای تو کشد^(۱)

هر تیر که در جعبه افلاک بود آماجگیش این دل غمناک بود
تا چرخ چنین ظالم و بی‌باک بود آسوده کسی بود که در خاک بود^(۲)

از هر که دهد پند شنودن باید با هر که بود رفق نمودن باید
به کاشتن و نیک فزودن باید زیرا که پس از کشت درودن باید^(۳)

ای مایه اعتصام خلق ای منصور ای معتمد دگر بفریاد (و) نفور
خورشیدی و خورشید نباشد معذور اگر زو نرسد نظر بنزدیک و بدور^(۴)

در ظلمت شبهای فراق ای دلبر بینی که چگونه می‌رم عمر^(۵) بسر
ضایع نشود ریختن خون جگر کاخر بدمد صبح امید چاکر^(۶)

از بهر چرا مرا نداری معذور گر من بدلی دو عشق را سازم سور

(۱) نسخه ۱ - مصراع اول و ثانی بجای نقش نفس نوشته م ب - پیوسته مرا
دل به‌وای تو کشد و اندیشه بیاد دلگشای تو کشد جانم نفس عمر برای تو کشد مانده
آن نقش که پای تو کشد ۵ - بیت اول چون م ب . بیت ثانی جانم نفس عجز
مانده آن نفس که نای تو کشد

(۲) م ب و ۵ و ج

(۳) م ب و ۵

(۴) مصراع ۲ - نسخه ۳ - ای معتمد دگر بفریاد و نفور مصراع ۲ - نسخه م ب
ای معتمد ذکر بفریاد و نفور مصراع چهارم - نسخه ۳ - کز روز رسد سایه بنزدیک
و بدور م ب - گر زو برسد نظر بنزدیک و بدور

(۵) ۵ - عجز

(۶) نسخه ۱ - در ظلمت شبهای فراق ای دلبر ضایع نشود ریختن خون جگر
بینی که چگونه می‌رم عمر بسر کاخر بدمد صبح امید ای چاکر م ب - از ظلمت
..... گفتم که چگونه می‌بری عمر بسر ضایع نشود کاخر بدمد صبح
امیری از در ۱ و م ب و ۵

يك دل بدو اندیشه كشد مهر دو حور ؟	يك تن بدو سایه خيزد از عكس دو نور ^(۱)
گر عاشق دلسوخته بی تدبیر	پیغام دهد كه از توام نیست گزیر
صفرا چه كنی رحم كن ای بدر منیر	بای تو گرفته است رهی دستش گیر ^(۲)
ز آن عهد بر از وفاقت ای شمع سرور	چون آتش شب نهای نزدیک ز دور
چون از تف تابش تو گشتیم نفور	خواهی همه نار باش خواهی همه نور ^(۳)
شبهای دراز تو به آرام و باز	خوش خفته و خواب با تو گشته دمساز
مسکین من بیدل چه بشبهای دراز	چون چشم فلک نیابدم چشم فراز ^(۴)
بادی كه در آئی بتم همچو نفس	ناری كه بسوزی دل خلقی بهوس
آبی كه بتو زنده توان بودن و بس	خاکی كه بستم باز گشت همه كس ^(۵)
ای دل بسفر چرا نبندی مفرش	كاندر حضرت عیش نمی باشد خوش
چون آهن آب داده اندر آتش	نرمی میكن دلا و سختی میكش ^(۶)
سر مست بكوی دوست بگذشتم دوش	برداشته چون شیفتهگان جوش و خروش ^(۷)

(۱) مصراع ۲ - نسخه ۱ - گرمین بدل دو عشق ترا سازم سور نسخه ۳ -
نود بدلی دو عشق را سازم شور م ب - کومن بدلی كه عشق را سازم وسور!
م ف گرمین بدلی دو عشق را سازم سور مصراع ۳ - نسخه ۱ - یكدل بدو اندیشه كشد
مهر دو حور نسخه ۳ - یكدل بدو اندیشه كند مهر و حور م ب - و م ف يك دل بدو
اندیشه كشد حور دو حور

(۲) ۱ و م ب و ۵

(۳) نسخه ۱ و م ب و ح و ۵

(۴) نسخه ۱ و م ب و ۵ مصراع چهارم نسخه ۵ - چون چشم فلک نیابدم دیده فراز

(۵) نسخه ۱ و م ب و ۵ ح

(۶) ۱ و م ب و ۵ و ج

(۷) نسخه ۵ - بانك خروش

آمد خسر و مرا فرو گفت بگوش	کای عاشق تهمت زده بگذر خاموش ^(۱)
آترا که چو ما سرشت باشد از گل	بی خارشکی نباشد ای مهر گسل
من همچو توام زمن چرائی تو خجل	تو خارش تن داری و من خارش دل ^(۲)
ای عشق بخوشتن بلا خواسته ام	آنگاه به آرزو ^(۳) ترا خواسته ام
تقصیر ممکن کت بدعا خواسته ام	تا خود بدعا بلا چرا خواسته ام
ای رایت شه گرفته از نام تو نام	طبع تو بنظم داده انصاف <u>سلام</u>
هر شه ییتی ز نظم تو دیده تمام	در جلوه عروس نطق را هفت اندام ^(۴)
تا چون گل لعل گونه ^(۵) بفروخته ام	چون نیلوفر جامه غم دوخته ام
بیداری شب ز نرگس آموخته ام	زیرا که چو لاله بادل سوخته ام ^(۶)
در عشق چو نار گفته شد رخسارم	از بسکه برو سرشک خونین بارم
هر گه که سرشک دیده زو بردارم ^(۷)	چون پرده ^(۸) ز ناردانه بیرون آرم
تا باز ترا بدیده ام ^(۹) زار ترم	دیدار ترا ز جان ^(۱۰) خریدار ترم
تو خفته چو ظالمان خوش و من همه شب	از دیده ^(۱۱) مظلومان بیدار ترم

(۱) ۵ یکدم خاموش م ب و ۵ و >

(۲) نسخه م ب و ۵

(۳) نسخه ۳ - آنگاه که بارزو م ب - آتی که بارزو نسخه ۵ - آن به که

نسخه ۱ و م ب و ۳ و ۵

(۴) نسخه ۱ و م ب و ۵

(۵) نسخه ۱ - تا بر گل لعل گونه نسخه م ب - تا بی گل لعل چهره

(۶) لباب الالباب و نسخه ۱ و م ب

(۷) م ب - زو بر رویم نسخه ۱ - رو بر ارم

(۸) م ب چون پنبه

(۹) م ب - تا یار بر اب دیده ام

(۱۰) نسخه ۱ - بجای

(۱۱) نسخه ۱ - از دولت ۱ و م ب

این پند نگاهه^(۱) دار هموار ای تن
بر گرد کستی که خضم تو هست متن^(۲)
عضوی ز تو کر یار^(۳) شود بادشمن
دشمن دو شمر تیغ دو کش زخم دوزن

ای کرده گران غمت سبکبازی من
خندان دولت ز گریه و زاری من
دیوانه شدم درین هشیاری من
ای خفته میازمای بیداری من^(۴)

برخاسته ام دوش بدبایی من
بر توده سیم کرده قلابی من
در بادیه رفته ز پی آبی من
کانجا همه عاج بود و اعرابی من^(۵)

از گرمی خورشید رخ روشن او
رنجورتر است از دل عاشق تن او
یکروز که فرصت بود از دامن او
چون سایه درون شوم به پیراهن او^(۶)

ای جود و جمال ملک رام آمده
گیرنده دست خاص و عام آمده
با هر که ربوده در کلام آمده
چون جامه او بر او تمام آمده^(۷)

چون زور ملک چرخ در آورد به زه
از چرخ ملک بانگ بر آورد که زه
خام داد زشت^(۸) تیر و برداشت گره
بکشاد گشاد او مسام دو زره^(۹)

(۱) م ب و ه و - این پند بکار دار .

(۲) م ب - تاسوز ترا بیش نباشد شیون . ۵ - تاسور ترا بیش نباید شیون .

تاسورترا بیش نباشد شیون

(۳) گر دوست شود لباب الالباب و م ب و ه و -

(۴) م ب و ه

(۵) م ب و ه

(۶) ۱ و م ب و ۳

(۷) ۱ و ۳ و م ب

(۸) بشت

(۹) لباب الالباب و م ب

از شیرینی چون بسخن بشینی وز دلب خود شکر بدامن چینی
در بوسه مرا لب تو گوید یینی هرگز شکر لعل بدین شیرینی^(۱)

ای بنده دولت تو هر آزادی شاگرد کفایت تو هر استادی
گربسته چرخ جز تو کس بکشادی امید مرا نزد تو نفرستادی^(۲)

ای دل مخور اندیشه فردا پیشی نزدیک مشو بغم ز دور اندیشی
با عقل مگیر تا توانی خویشی کز لهو ترا عقل دهد درویشی^(۳)

ای خدمت تو بر رهی آمال رهی هم جان رهی تراست هم مال رهی
گرنیک شوی نیک شود حال رهی گر بدگردی بد شود احوال رهی^(۴)

[۱] م ب و ح

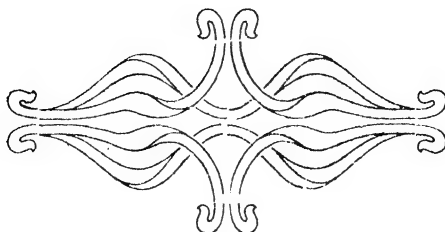
(۲) نسخه ۱ و م ب و ه

(۳) نسخه م ب و ه

(۴) نسخه ۱ و م ب و ه

در طهران بیستم آبان ماه سنه یک هزار و سیصد و پنج شمسی هجری

انجام پذیرفت



تصحیحات

❁ صفحه ۲ ❁

سطر ۲ - همانطور که در متن تحریر شده صحیح است . سطر ۳ - تحریر متن اصح است و بیسه بمعنی سیاه و سفید بهم آمیخته باشد گدافی البرهان . سطر ۴ - تحریر متن صحیح است و عنان بر تافتن و عنان باز تافتن بیسمعنی و غرض از این بیت عبور سلطان محمود بن امیر ناصر الدین از آب کنك است در جنك هندوستان و فرخی هم در این معنی گوید ﴿ ز آب كنك سپه را بیکزمان بگذاشت ﴾ بیمن دولت و توفیق ایزد دادار ﴿ سطر ۵ - متن صحیح است . سطر ۷ - م ۱ - ظاهراً مومند صحیح باشد و آن علی ماسمع من بعض الثقات جائست در سرحد هند و افغان .

❁ صفحه ۳ ❁

سطر ۱ - تحریر متن اصح و هرموز نام شهر است . سطر ۵ - تحریر متن صحیح است و یافه بمعنی گمشد و بیهوده و سخنان هرزه و دشنام باشد و اینجا بمعنی بیهوده است . سطر ۶ - م ۱ - ﴿ برج حصال دجول ﴾ ظاهراً صحیح باشد و دجول محتمل است موضعی باشد که اکنون بنام داجل معروف و در مشرق رود سند واقع است . سطر ۹ - م ۱ ﴿ رای زنی پیر بود بر در دهلی ﴾ مصراع ثانی تحریر متن صحیح است رای زن بمعنی مستشار و مصلحت بین و رای لقب سلاطین هند است

❁ صفحه ۴ ❁

سطر ۱ - تحریر متن صحیح است . سطر ۲ - تحریر متن اصح است . سطر ۳ - ﴿ بر عدد لشگرش وقوف نباشد ﴾ صحیح است . سطر ۷ - تحریر متن صحیح است و نایزه بمعنی گلو باشد . سطر ۱۰ - متن صحیح است .

❁ صفحه ۵ ❁

سطر ۳ - در مصراع اول ﴿ ملك توخرم ﴾ بمناسبت احتراز از تکرار اصح و احسن است . سطر ۴ - برای فهمیدن ممدوح این قصیده رجوع کن بشرح حال . سطر ۵ - ممدوح مسعود بن ابراهیم بن مسعود بن سلطان محمود غزنوی است سطر ۷ - ﴿ راهی برده يك تن ﴾ صحیح است . سطر ۸ - تحریر متن صحیح و نکبا نام باد است رجوع کن بشرح قاموس . سطر ۹ - بیاباب بتك و بیاباب تنك هر دو صحیح است و پایاب آبی است که پای بر زمین آن برسد و از آن پیاده عبور توان کرد و ته حوض و دریا و تك

بمعنی قد چاه و ته حوص و تنك بضم اول و تانی بمعنی کم باشد . سطر ۱۱ - تحریر متن صحیح و در مصراع ثانی تا جواز انسب است . سطر ۱۲ - تحریر متن صحیح و حربا بکسر اول جانوریست عاشق آفتاب (نوعی از سوسمار) و فارسی آن چلیپاسه بفتح اول و سکون ثانی است . سطر ۱۳ - تحریر متن در مصراع اول صحیح و مصراع ثانی ﴿ که همی شاه چو تو زیب دهد ملک ترا ﴾ صحیح است زیرا ممدوح مسعود فرزند ابراهیم است نه دامادش و در ضمن مدح وی پدر او را هم ستوده چنانکه در نسخهٔ نکارنده شرح حال هم چنین نوشته شد است و اگر بسپرد بشدید راء بخوانیم گذشته اینکه شعر از حلیه فصاحت عاطل خواهد ماند با مصراع ثانی بهیچوجه تناسب نخواهد داشت . سطر ۱۴ - بجای بسپرد در نسخهٔ نکارنده ﴿ بهسپرد ﴾ مرقوم و چنین صحیح است و جنوب و صبا و دبور بفتح اول و شمال بفتح و کسر اول نام چهار نوع بادند و بمعنی اینست که داعی دولت او خاك را از این چهار گونه باد ﴿ بهسپرد ﴾ یعنی بهتر خطی میکند .

❁ صفحه ۶ ❁

سطر ۳ - تحریر متن صحیح است و سمر غزوش یعنی داستان جنگش . سطر ۴ - م ۲ - اندر آویزند صحیح است . سطر ۵ و ۷ - تحریر متن صحیح است . سطر ۹ - صحیح اینست - قبضه چرخ تو شیطان بنسود و نه گرفت - گفت این نیست مگر عمدهٔ لاحول ولا ﴿ نسخه نکارنده ﴾ و چرخ بمعنی کمان سخت (نوعی از کمان) باشد و عمده بضم اول چیز است که بروی اعتماد و تکیه کرده شود و مراد اینست که قبضه چرخ ترا شیطان (که از لاحول میگریزد) نگیرد زیرا آنرا عمده لاحول خوانند . سطر ۱۲ - لفظ غزنین را سه گونه نوشته اند غزنه - غزنی - غزنین (بروزن سنکین) سطر ۱۵ - تحریر متن صحیح است .

❁ صفحه ۷ ❁

سطر ۲ - در نسخهٔ خطی نکارنده مصراع ثانی چنین است (رسم صدخسرودر مجلس انس تو ادا) و اگر بیت نهم را بترتیبی که پروفیسور در ذیل نوشته اند بخوانیم از وزن خارج میشود و مقصود ایشان ثابت و از این تکلیف مستغنی است سطر ۱۰ - تحریر متن صحیح است .

❁ صفحه ۸ ❁

سطر ۲ - تحریر متن صحیح است . سطر ۶ - تحریر متن در مصراع اول انسب است و در مصراع ثانی (گشته) از کرده بهتر و کش بفتح اول یعنی سینه

پس دست بکسی یعنی دست بر سینه . سطر ۸ - در مصراع اول (و در چشم دیده)
اصح و انسب از تحریر متن است . سطر ۹ - م ۱ - (چون ملت رسول) م ۲۰
(چون رحمت خدای بنیکی) صحیح است . سطر ۱۰ - تحریر متن در مصراعین
صحیح و برانیا بکسراول یعنی برانی واجراکنی والف بعد از یاء آخر اشعار این قصیده
زائده و زینت راست . سطر ۱۱ - م ۲ - اینک بنقد صحیح است

❁ صفحه ۹ ❁

سطر ۱ - تحریر ذیل صحیح است . سطر ۷ و ۱۰ - تحریر متن صحیح است

❁ صفحه ۱۰ ❁

سطر ۴ و ۵ و ۷ - تحریر متن صحیح است . سطر ۸ - متن انسب است
سطر ۹ - در نسخه نگارنده اینطور است - کرمیج و ثناها سبب کسب بلند است -
رو کسب بلندی شده دینارو درم را . سطر ۱۰ - تحریر متن صحیح است .
سطر ۱۱ و ۱۲ - تحریر ذیل صحیح است . سطر ۱۴ - تحریر متن صحیح است .

❁ صفحه ۱۱ ❁

سطر ۱ - تحریر متن صحیح است و قلق بمعنی بی آرام گشتن و یم بمعنی
درباست . سطر ۲ و ۳ و ۴ - تحریر متن صحیح است . سطر ۵ - تحریر متن صحیح است
و کشاورز بمعنی زارع و شمن بمعنی بت پرست است و هیچ در اینجا بمعنی (هر) آمده
است . سطر ۷ - سفد بضم اول نام شهر است در ماوراء النهر و مصراع اول ظاهراً اینطور
انسب است - گه لشکر او برزده تا سفد و سمرقند و درم ۲ - تحریر ذیل صحیح است

❁ صفحه ۱۲ ❁

سطر ۱ - م ۱ (هر سال در این فصل بر آردنلک پیر) صحیح و مناسب و
در نسخه نگارنده نیز چنین و در مصراع ثانی تحریر متن صحیح است . سطر ۲ -
نوان بفتح اول بمعنی خمیده و لاغر و بی برگ کنایه از فقیر و تهی دست باشد .
سطر ۳ - تحریر متن صحیح است و مجدر یعنی آبله گون . سطر ۴ و ۸ و
۱۰ - تحریر متن صحیح است . سطر ۱۱ - م ۱ - تحریر متن صحیح و در م ۲ -
بجای (عقد) (روح) مناسب است چنانکه در نسخه نگارنده نوشته شده . سطر
۱۴ - مسده بضم اول و سکون ثانی طعمه مرغان شکاری باشد چون بازو امثال آن .
سطر ۱۵ - فزع بمعنی ترس است . سطر ۱۶ - تحریر متن صحیح و تموز بمعنی
گرما و چهارمین برج از سال باشد بقول صاحب فرهنگ سروری و تشدید آن در
این جا بر حسب ضرورت شعر است

❦ صفحه ۱۳ ❦

سطر ۳ - در نسخه نگارنده چنین است (تا ایلک خان قبله یغماو تمار است - جز در گره او قبله مباد ایلک و خانرا) و چنین صحیح است و ایلک خان سلطان ترکستان و معاصر سلطان محمود فرزند ناصر الدین سبکتکین بوده و یغما و تمار نام دو شهر از بلاد ترکستان است پس ممدوح این قصیده سلطان محمود است . سطر ۵ - بجای خلق فضل مناسب است تا موافق نام پدر ممدوح باشد و در اینکه ممدوع ابوالحسن علی ابن فضل باشد اشکالی نیست و نظایر این مطلب در شرح حال بحث شده است . سطر ۱۴ - آبگرد بکسر کاف تازی و ظاهراً بمعنی گرداب است . سطر ۱۵ - م ۲ - (خلاص جست نارو گفت عافنا) صحیح است

❦ صفحه ۱۴ ❦

سطر ۳ - گذشته از دو نسخه دیوان استاد ابو الفرج در نسخه خطی نگارنده نیز این قصیده هست و نیز بسبک اشعار ابو الفرج است . سطر ۸ - قفیه شباب است . سطر ۱۱ - م ۲ - (مگر که آید) صحیح است

❦ صفحه ۱۵ ❦

سطر ۱ - میغهای دژم یعنی ابرهای تاریک . سطر ۸ - ناچنج و ناچنج باجیم غارسی و عربی و فتحه و تقدیم آن برخاء نقطه دار بمعنی تبرزین و توزی جامه تابستانست که از کتان بافند و در م ۲ - (بشب مهتاب) صحیح است . سطر ۸ - نوائب یعنی مصائب و ناب بمعنی نیش است .

❦ صفحه ۱۹ ❦

سطر ۷ - م ۲ - چو چنک از مضراب صحیح است . سطر ۱۰ - متن صحیح است . سطر ۱۱ - طبطاب

❦ صفحه ۲۰ ❦

سطر ۳ - متن صحیح است . سطر ۶ - م ۲ (زبخت) انسب است . سطر ۷ - تحریر متن صحیح است . سطر ۸ - تحریر ذیل انسب است . سطر ۹ - م (زگرد) صحیح و شستگانی بمعنی پی و بنیاد و عمارت باشد . سطر ۱۰ - م ۲ - بجای خاک (آب) صحیح باشد . سطر ۱۲ - تحریر ذیل صحیح است سطر ۱۶ - م ۲ - بارنده انسب است سطر ۱۷ - م ۱ - تحریر متن صحیح و در م ۲ - دریا کد صحیح است

❦ صفحه ۲۱ ❦

سطر ۱ - تحریر متن صحیح است . سطر ۴ - سلب در لغت عرب پوست

درستی است در این ریسمان پسته و پسته و سب بویست و جامه را به در
پارچه آن ریسمان باشد اراده کنند . و در م ۲ - تحریر ذیل انطب است . سطر
۵ - تحریر متن صحیح است . سطر ۶ - م ۱ (پذیرد) صحیح و شعاب بکسر
اول جمع شعبه است و آن شکافست در کوه که جایگاه طپور است . و در م ۲ -
تحریر متن صحیح است . سطر ۸ - م ۱ - (کلی جدا شود) انطب است و غرض
درست معلوم نیست . و در م ۲ - تحریر متن صحیح و صعب جمع صعب است که
بمعنی (شیر درنده) و سرکش باشد و ظاهراً بمعنی اول مراد است و تیروار یعنی
مانند تیر در سرعت سیر . سطر ۹ - تحریر متن صحیح است . سطر ۱۰ -
سنان بکسر اول سر نیزه و رمح بمعنی نیزه است . و در م ۱ - (غیر از سنان) و
و در م ۲ - تحریر متن صحیح باشد . سطر ۱۱ - م ۲ - (هر دو قوم را) انطب
است . سطر ۱۵ و ۱۶ - تحریر متن صحیح است ،

☆ صفحه ۲۲ ☆

سطر ۱ - م ۱ - (خرد) و (هنر) هر دو محتمل است . سطر ۲ -
همین بکسر اول بزرگتر و کهن بمعنی کوچکتر باشد . سطر ۴ - م ۲ تا گنبد
کینه ور بر این است - صحیح . سطر ۵ م ۱ (میتین) صحیح و این لفظ بکسر
هم بمعنی تیشه و کلنگ است . سطر ۱۰ - متن صحیح است . سطر ۱۱ م ۱ -
متن صحیح است و م ۲ - نسخه نگارنده چنین است (کز روی صفات زهر گین است)
و صحیح همین است . سطر ۱۲ - متن صحیح است . سطر ۱۸ - از لفظ یسار
معنی توانگری اراده کرده و از یمین در این بیت دست راست در بیت ثنی معنی
سوگند و قسم خواسته است

(صفحه ۲۳)

سطر ۲ و ۳ - تحریر متن صحیح است . سطر ۷ - م ۲ - (چون کک
چنانش را) صحیح است

☆ صفحه ۲۴ ☆

سطر ۱ - همایون خسروی کز عدل و انصاف - بشاخ ملک براو برک و
بار است - صحیح و چنین است در نسخه نگارنده . سطر ۲ - عوار بمعنی عیب است
سطر ۳ - نهمت بفتح اول بمعنی حاجت و نیاز و خواستن چیزی و حرص در آنست
سطر ۴ تحریر متن صحیح است . سطر ۵ عبره بمعنی عبور است که گذشتن از
گناه ورود باشد . سطر ۱۲ - نوند بفتح اول اسب تیز رو و سماری بضم اول کشتی

(فارسی سفینه) باشد . سطر ۱۴ - تحریر متن صحیح است . سطر ۱۵ - پیشزمه بمعنی فلس ماهی است . سطر ۱۷ - م ۱ - جسم بیجان - و در م ۲ - هر گونه جسمی . سطر ۱۹ - تنبؤ بفتح اول بمعنی کباده باشد و آن کمائی است بسیار کم زور (کذا فی البرهان) سطر ۲۰ - م ۱ - قضارا بازه چرخش چرخیدن صحیح است و معنی چرخ گذشت و چرخیدن بفتح اول جنگجویی و ستیزه کردن باشد

❦ صفحه ۴۵ ❦

سطر ۳ - م ۲ - (در غبار است) صحیح . سطر ۴ - یشک بفتح اول (چهار دندان بزرگ و نیش سباع و بهایم را گویند که بدان حرب کنند) (کذا فی البرهان) و معنی مسته گذشت . سطر ۵ - این بیت در نسخه نکارنده چنین است (چکاو چرب اندر حمله از وی - بلرزد گر چکا و شابهار است) و دور نیست که چنین صحیح باشد و چکا و بمعنی سپر است و شابهار بفتح ثالث (نام بتخانه بوده است قدیم در نواحی کابل و در اطراف آن دشتی و صحرائی بس بزرگ و عظیم واقع است) (کذا فی البرهان) و محتمل است که در اطراف آن بتخانه محلی بوده است باین اسم موسوم و سپر آن در سختی و استحکام معروف و با این احتمال معنی بیت واضح است . سطر ۹ - متن صبح است . سطر ۱۰ - م ۱ - پیل و مردم - صحیح است . سطر ۱۳ - متن صحیح است

❦ صفحه ۴۶ ❦

سطر ۴ - برزین نام یکی از مؤبدان و بربرگان دین زردشت است . سطر ۵ - متن صحیح است . سطر ۹ - م ۲ - زانکه این خسرو و آن شیرین است صحیح . سطر ۱۰ - متن صحیح است . سطر ۱۱ - بسد بضم یا کسر اول و فتح و تشدید ثانی مرجان یا بیخ آن باشد . و تخفیف آن در این بیت برای ضرورت شعر است و شاخ انگیز یعنی دارای فروغ . سطر ۱۲ - تین بمعنی اردها و تریاک و تریاق هر دو صحیح و بمعنی پازهر است . سطر ۱۴ - متن صحیح است . سطر ۱۶ - خرزین چوبی است که در طویله ها نصب کرده زین و یراق اسب را بالای آن نهند و بمعنی سه پایه هم آمده است . سطر ۱۷ - علی الظاهر (نه چنو باشد مانند او) صحیح است

❦ صفحه ۴۷ ❦

سطر ۴ - زرفین بضم اول رزه و پره قفل باشد و زورفین هم باین معنی است . سطر ۵ - دارفرین بفتح ثلث و سکون رابع تکیه گاه باشد . سطر ۸ - م ۲ (از

هندی شغب است) صحیح و شغب بمعنی بدی برانگیختن باشد . سطر ۹ م ۲ - (جهان و ملك جهان هردو داوینك ندبست) وندب گرو قمار است و داو نوبت بازی شطرنج و نرد و غیره باشد . سطر ۱۰ م ۲ در عقده صحیح . سطر ۱۳ - متن صحیح است . سطر ۱۵ - تحریر متن صحیح است و معنی این بیت آنستکه در جنگ شیر عرب و صدر جهان نجم الدین نیزه مانند عصای موسوی هم چوب و هم اژدهاست و مقصود آنکه چنانکه عصای موسوی بر دشمنان اژدها و در دست موسی عصا بود نیزه در دست نجم الدین اژدهاوار آفت جان اعداست و برای خود او مانند عصای چوبین است که زحمتی نمیرساند . سطر ۱۷ - هرب بمعنی فرار است .

﴿ صفحه ۲۸ ﴾

سطر ۲ م ۱ - چون صحت - و در م ۲ - چون ذهب - صحیح است . سطر ۴ م ۱ - پر آتشین عقبه است و آن بفتح و کسر اول نوعی از جامه های هودج باشد و معنی سلب گذشت . سطر ۷ - متن صحیح است و حذف بفتح اول و ثانی بیرون آمدن پشت و فرو رفتن سینه و شکم است . سطر ۸ - متن صحیح است و مقصود آنکه وجود و عدم مانند تو نسلی نخواهند داد زیرا که یکی پیوه است و دیگری عذب . سطر ۹ م ۱ - تحریر متن و در م ۲ - (جهان بر احوت و بس دشمن تو) صحیح است . سطر ۱۰ - متن صحیح است . سطر ۱۲ - تحریر ذیل انطب است . سطر ۱۳ م ۱ - (نشاط بادو طرب) صحیح است

﴿ صفحه ۲۹ ﴾

سطر ۱ م ۲ - جام انطب است . سطر ۳ م ۲ - نو خاسته صحیح است . سطر ۵ - گردنا بفتح اول و ثالث گوشه عود و باب و امثل آن که تار بر آن بندند . سطر ۶ م ۱ - بارورش صحیح و وقع (در اشعار فارسی) مخفف فقاغ است که بمعنی آب جو باشد و سنگور سبیدی است که شیشه های فقاغ را در آن چینند . سطر ۷ و ۱۱ - متن صحیح است . سطر ۱۲ م ۱ - نازل صحیح و زور بضم اول در عربی بمعنی دروغ و باطلست . سطر ۱۳ - متن صحیح است . سطر ۱۵ - در دور بضم اول و ثالث گرداب مهلك و غرق کننده است . سطر ۱۷ - متن صحیح است .

﴿ صفحه ۳۰ ﴾

سطر ۱ - تحریر متن صحیح و با حور بمعنی شدت گرماست . سطر ۳ - مصراع اول (در تك ایدون كند گذاره زباد) صحیح و در نسخه نگارنده نیز چنین

است . سطر ۴ - شكال و شكل بکسر اول ريسمانی است که بر دست و پای استر
بندند . سطر ۵ - م ۲ - تحریر ذیل صحیح است . سطر ۸ - تحریر متن صحیح
و معنی ند در ذیل نوشته شده . سطر ۹ - معمد یعنی محکم و مطیر یعنی باران دار .
سطر ۱۰ - مزد بمعنی بافته و در هم باشد و در مصراع ثانی هر ذره صحیح است .
سطر ۱۲ - مقعد بضم اول و فتح ثلث یعنی زمین گیر . سطر ۱۵ - م ۲ - ﴿يك
يك زبیم درعه عدلش﴾ صحیح است و مقعد یعنی در نیام کرده شده .

☆ صفحه ۴۱ ☆

سطر ۱ - مرقد یعنی خوابگاه . سطر ۳ - عقیم بنی نازا و ابلد یعنی
کند ذهن . سطر ۶ - م ۲ - (گویی که آب جوش) صحیح و صرح ممرد یعنی
کوشک بلند و قصر مرتفع . سطر ۷ - سونش ریزه فلزات که از دم سوهان ریزد
در مصراع ثانی (دندان ابرد) صحیح و ابرد بمعنی پلنگ است . سطر ۸ - م ۱
(کلکش که نوک او) صحیح و در م ۲ - در منضد صحیح و منضد بمعنی مرتب
چیده شده است . سطر ۱۱ - م ۱ - (آسوده کار نیز) صحیح و در م ۲ - تحریر
متن انسب است . سطر ۱۲ - ادرد یعنی بی دندان . سطر ۱۳ - م ۲ - (بعرض
مخلد است) صحیح و مظلله بمعنی سایبان باشد . سطر ۱۴ - م ۱ - (ای بار
خدائی) صحیح است .

☆ صفحه ۴۲ ☆

سطر ۷ - م ۱ - عرض و رسالت صحیح و در مصراع ثانی (دست بکش)
ارجح است . سطر ۹ - م ۱ - تحریر متن صحیح است . سطر ۱۰ - م ۱ -
(پای) انسب است . و در م ۲ - چخیده است صحیح و معنی چخیدن گذشت .
سطر ۱۱ - متن صحیح است . سطر ۱۳ - در مصراعین تحریر متن صحیح و نال بمعنی نی
میان خالی و ریشه میان قلم و در اینجا معنی ثانی انست است . سطر ۱۴ - متن
صحیح است .

☆ صفحه ۴۳ ☆

سطر ۲ و ۳ - متن صحیح است . سطر ۷ - متن صحیح است و شیخ
بمعنی کالبد و تنست . سطر ۸ - م ۱ - (مهتاب نیارد که بتفاح) صحیح و در م
۲ - قافیه تفاح است . سطر ۱۰ - ملواح بمعنی جغد است . سطر ۱۲ - م ۲ -
(نونگار ندیده است) صحیح و انجاح بمعنی حاجت بر آوردن است . سطر ۱۵
درخشی است جهان [یعنی برقیست جهنده و کداح بمعنی بسیار کوشش کننده باشد

❁ صفحه ۳۴ ❁

سطر ۳ - قداح بمعنی آهنیست که اورا بسنک میزنند تا آتش برآید و اینجا مقصود وسیله سوزاندن است . سطر ۵ - مرتاح بمعنی بخشاینده و مهربانی کننده است و راح در سطر ۶ بمعنی شراب است . سطر ۷ - م ۱ - در نسخه نگارنده [صدر مامونیان] ثبت است و صحیح آن بر بنده مجهول و در م ۲ - (عقل را ثنا باشد) صحیح است . سطر ۸ - م ۲ - (سزا باشد) انسب است . سطر ۱۱ متن صحیح است . سطر ۱۴ - شعر بفتح اول و ثانی بمعنی حوض کوچک و هر جا که آب ایستاده باشد و جایی از زمین و کوه که آب باران در آن جمع شود .

❁ صفحه ۳۵ ❁

سطر ۲ - م ۲ - در نسخه نگارنده (غذا باشد) ثبت است . سطر ۹ تحریر متن صحیح و یوبه بمعنی آرزو و اشتیاق است . سطر ۱۰ م ۱ - که داء بعد مرا - صحیح و داء بمعنی بیماری باشد . سطر ۱۱ - م ۱ - (تاروا داشتم که بی تو زیم) صحیح است . سطر ۱۴ - م ۱ - متن صحیح است و تو زم (اینجا) یعنی واپس دهم

❁ صفحه ۳۶ ❁

سطر ۱ - م ۲ - (دستیار شد) انسب است . سطر ۲ - متن انسب است . سطر ۳ - م ۲ - (باطل پیاده ماند) انسب است . سطر ۶ - م ۲ - تحریر ذیل انسب است . سطر ۷ و ۸ تحریر متن انسب است .

❁ صفحه ۳۷ ❁

سطر ۳ - م ۱ - ترا بزور صحیح است . سطر ۴ - م ۲ مطواع جید صحیح و معنی آن (فرماتیر گردن است) . سطر ۶ - م ۲ - (بر دفع جور مشرف) صحیح است . سطر ۷ - حصید یعنی درو کرده شده . سطر ۱۰ - متن صحیح است . سطر ۱۲ قدید بمعنی گوشت بریده شده است . سطر ۱۳ - مهین بفتح اول یعنی خوار و بیمقدار . سطر ۱۴ - م ۲ - طرید [اول] بمعنی دور کرده شده و ثانی آن بمعنی روز دراز است .

❁ صفحه ۳۸ ❁

سطر ۱ - م ۱ - متن انسب است و در م ۲ - فرید اول بمعنی تنها و ثانی آن بمعنی بی نظیر است . سطر ۲ - م ۲ - هر تیر را نشانه صحیح است . سطر ۶ - متن صحیح است . سطر ۹ - م ۱ - (کوتاه نیست) صحیح است .

سطر ۱۱ - پیلگوش (اینجا) بمعنی خاك اندازاست . سطر ۱۷ - پاداش مكافات
نیکویی و جزای خیر و باد افراه جزای بدی یا کيفر است .

❀ صفحه ۳۹ ❀

سطر ۲ - م ۱ - - اگرچه غضر بمعنی مبارکی و وسعت زندگانی و نعمت
است ولی (ایام غزو) انسب است کما لایخفی . سطر ۱۰ - م ۱ - | عزم و رزم
و بزم و جشن فرخشی [انسب است . و سکالش کرده یعنی فکر کرده و از روی
اندیشه . سطر ۱۲ - متن انسب است . سطر ۱۲ - م ۱ - (قسم شب از روز)
صحیح است . سطر ۱۱ - بر سخت بضم سین مهمله یعنی سنجید و وزن کرد .
سطر ۱۴ - م ۲ (راند و این حکم) صحیح است . سطر ۱۵ - متن انسب
است . سطر ۱۶ - م ۱ - (شرح کند) یعنی قطع کند و ببرد (زیرا یکی از
معانی شرح بردن است)

❀ صفحه ۴۰ ❀

سطر ۲ - م ۱ - تحریر صحیح معلوم نیست و در م ۲ - تحریر متن صحیح
است . سطر ۳ - م ۱ - امل نهمت عالم صحیح و معنی نهمت گذشت . سطر
۶ - م ۱ - ظاهراً (جودش نه ربائیست) و در م ۲ - (بتکلیف عطا کرده)
صحیح باشد . سطر ۷ و ۸ - متن صحیح است . سطر ۹ - م ۱ - تحریر
متن و در م ۲ - (انگشت سپرد) صحیح است . سطر ۱۰ - م ۱ - (او را
دو لطیفه است) و در م ۲ - [ملاراند گر آن شغل] صحیح است . سطر ۱۲ -
م ۲ - (آن کرده) صحیح است .

❀ صفحه ۴۱ ❀

سطر ۱ و ۳ و ۵ و ۱۰ و ۱۲ - متن صحیح است

❀ صفحه ۴۲ ❀

سطر ۱ - م ۱ - [فتنه بر خواب امن از او فتنه است] صحیح است -
سطر ۲ - م ۱ - (آز در حق جود او) و در م ۲ - (این بغایت کریم و)
صحیح است . سطر ۳ - م ۱ - [التون] در لغت دیده نشد ولی در نسخه خطی
نکارنده آنر بمعنی (طلا) نوشته اند و ظاهراً فارسی نیست و بر فرض صحت این
قول در م ۱ - (برآید) مناسب است . سطر ۴ - گاو دوشا (یا گاو دوش)
ظرفی سرگشاده و دهن تنك که شیر در آن دوشند . سطر ۶ - م ۲ - قاهردهر

(کتابه از باری تعالی) صحیح و قهرمان بمعنی کار فرماست . سطر ۱۳ - م ۱ -
پرتابیان کتابه از تیر اندازانست . سطر ۱۶ - م ۱۰ - متن صحیح وجنان بمعنی دلست

❁ صفحه ۴۳ ❁

سطر ۴ - م ۲ - تحریر ذیل صحیح است . سطر ۵ - م ۲ - (بخشیده
خدای) صحیح است . سطر ۶ - م ۲ - ضنن بمعنی بخیل است . سطر ۱۴ -
م ۱ - سهیل غلط و سهیل درست است و آن بمعنی شیئه اسب است و در م ۲ -
چنانکه بنظر من رسید (در حق اوزئیر طنین باشد) صواب است و جز این نتواند
بود چه زئیر بمعنی غرش شیر است و طنین بمعنی صوت مکس و مراد آنست که در
برابر شیئه اسب او غرش شیر صوت مکس است . سطر ۱۵ - م ۱ - (کوه)
صحیح و این بمعنی ناله و آه است . سطر ۱۷ - تحریر متن ارجح است .

❁ صفحه ۴۴ ❁

سطر ۱ - م ۱ - (قاعده دین و) انساب است . سطر ۲ - م ۱۰ - [چرخ]
انساب است . سطر ۵ - م ۱۰ - (بفلک بر ملک) و در م ۲ - (بجهان نامور)
صحیح است . سطر ۷ - م ۲۲ - (بایستاد و در ایستاد) هر دو مناسب است .
سطر ۸ - م ۱ - (گشاده) صحیح است . سطر ۹ - (این جادو این جلال)
صحیح است . سطر ۱۴ - متن صحیح است ،

❁ صفحه ۴۵ ❁

سطر ۱۰ - شل بکسر اول نیزه کوچک که سنان آنرا گاهی دو پره و سه
پره سازند و پنج و ده آنرا بر دست گیرند و یک یک را بجانب دشمن اندازند (برهان)
در این بیت و بیت تالی تحریر متن صحیح است . سطر ۱۲ - م ۱ - در نسخه
خطی نگارنده چنین است (توئی بزین زراندر بحق سه سالار) . سطر ۱۶ -
م ۲ - (زبان چرب تو) معنی ندارد و شاید (زبان حرب تو) باشد

❁ صفحه ۴۶ ❁

سطر ۱ - م ۱ (مراد قاص تو) صحیح و قاص یعنی قصه و خبر آورنده
و عاق یعنی بدکننده . سطر ۵ - م ۲ - (زدیوو دام و دد و ازدها نهدآچار)
صحیح و آچار اینجا بمعنی اشیاء درهم آمیخته است . سطر ۸ - م ۱ - (قضاز
صرصر توزان بموسم غزوه) و در م ۲ - (بر آفتاب غبار) صحیح است . سطر
۹ - در نسخه خطی نگارنده چنین ثبت است (که زیر سایه شمشیر تو فرو خواندند
- بسمت غزو بر جابری دویست هزار) . سطر ۱۴ - م ۱ - (که غفو دآرد

چشم) صحیح است . سطر ۱۶ - متن صحیح است و دژم بکسر اول و فتح ثانی بمعنی افسرده و رنجور و غمکین و بیمار و آشفته و سرمست و مخمور و اندیشه مند باشد . سطر ۱۷ - در م ۱ - متن صحیح است و باره بمعنی دیوار و حصار قلعه و شهر و در م ۲ - (گذاشته بسلاح تو) صحیح است

❖ صفحه ۴۷ ❖

سطر ۵ - م ۱ - (آزانانی او باقی) و در م ۲ - (خفته او بیدار) صحیح است

❖ صفحه ۴۸ ❖

سطر ۱ - م ۱ - (از فتح و زور) صحیح است . سطر ۲ - م ۲ - (بچشم کوره نار) صحیح است . سطر ۴ و ۶ و ۷ و ۱۳ - متن صحیح است

❖ صفحه ۴۹ ❖

سطر ۱ - م ۲ - [طیب عفو تو داند علاج استغفار] صحیح است . سطر ۳ - م ۱ [همیشه تابندی] و در م ۲ - (همواره تا بدمی) صحیح است . سطر ۴ و ۵ و ۷ - متن صحیح است . سطر ۸ - م ۲ - متن صحیح و در نسخه نکارنده [آنکه بفروخت علم را] مکتوب و این نیز مناسب است . سطر ۱۰ - م ۱ - شاید (در هزارهز مهائل) صحیح باشد که ظاهراً اسم جائی است و در م ۲ - متن صحیح است

❖ صفحه ۵۰ ❖

سطر ۳ و ۴ و ۶ - متن صحیح است

❖ صفحه ۵۱ ❖

سطر ۸ - م ۲ - ظاهراً [صری] باشد و آن بمعنی بریده و دفع شده و باز داشته است . سطر ۱۵ - حسب بکسر اول بمعنی تدبیر است . سطر ۱۷ - متن صحیح است

❖ صفحه ۵۲ ❖

سطر ۱ - م ۱ - (تف سیاستش از دیو فتنه ساخته خف) صحیح و خف بفتح و ضم اول و سکون ثانی گیاهی نرم است که زود آتش گیرد و پنبه نیم سوخته که برای آتشگیری مهیا شده باشد و در م ۲ - تحریر متن صحیح و دوخته در اینجا بمعنی دوشیده است . سطر ۵ - تحریر متن صحیح و جدیر بمعنی سزاوار است . سطر ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ - متن صحیح است . سطر ۱۴ - م ۱ (نوش خام زمی) انطب است .

❁ صفحه ۵۳ ❁

سطر ۲ - متن انسب است . سطر ۶ - م ۲ - متن صحیح و شد یار
بروزن هشیار بمعنی شخم کردن و شکافتن زمین است . سطر ۷ - در م ۱ -
پالیمرد غلط مطبعه و یایمرد صحیح و تحریر متن صحیح است . سطر ۹ - دهاء
بفتح اول و دهی بضم آن والف مقصوره بمعنی زیرکی و کاردانی و نیکوئی اندیشه
و خرد و دانائی است ، سطر ۱۱ - م ۱ - متن صحیح و در م ۲ - [حلم او]
صحیح است . سطر ۱۲ - در م ۱ (هنر) یا (کرم) انسب است و در م ۲ -
(سخطش اندک و نکت بسیار) صحیح است . سطر ۱۵ - م ۲ - (نعل گلگون
این هلال نگار) صحیح است

❁ صفحه ۵۴ ❁

سطر ۲ - متن صحیح و در م ۲ - (ای بفخر تو) صحیح است .
سطر ۵ - متن صحیح است . سطر ۶ - م ۱ - (زلفت را) صحیح و در
م ۲ - متن صحیح و زلت بفتح اول اسم مصدر و بمعنی لغزش است . سطر ۱۰ -
م ۱ - متن صحیح و در م ۲ - مدح گوی تو معطی احرار صحیح است سطر ۱۱ -
تحریر متن ارجح است

❁ صفحه ۵۵ ❁

سطر ۴ و ۹ - متن صحیح است . سطر ۱۰ - م ۱ - (از عدل او)
صحیح و رحبی بمعنی شراب نیکو و صاف است . سطر ۱۴ مین صحیح است .
سطر ۱۹ - م ۱ - از اختلال چرخ انسب است و این قصیده در مدح سلطان ابراهیم
بن مسعود است .

❁ صفحه ۵۶ ❁

سطر ۴ - متن صحیح است . سطر ۵ - پره اینجا بمعنی صف است .
سطر ۸ - رخش درخش یعنی درخشیدن برق . سطر ۱۵ - م ۱ - (قنوج را
و بانرسی را) صحیح است . سطر ۱۷ - م ۲ - (بسته بخواری) صحیح است .

❁ صفحه ۵۷ ❁

سطر ۱۰ - مدحور بمعنی دور شده و دفع شده و مدغور هم که بمعنی ترسیده
است نیز نامناسب نیست . سطر ۱۱ - م ۲ - نفاذ تیغ یازان نسبتاً بهتر است .
سطر ۱۲ - م ۱ - بدیدم صحیح است . سطر ۱۶ - م ۱ - گنجی دان که امروز
صحیح است . سطر ۲۲ - م ۱ - برآن کافی صحیح است (یعنی کافی نام)

☆ صفحه ۵۸ ☆

سطر ۴ - م ۲ - (گنج مذخور) صحیح و مذخور یعنی ذخیره شده .
سطر ۱۲ و ۱۴ - متن صحیح است . سطر ۱۵ متن صحیح و خور در اینجا بمعنی
ماکول است .

☆ صفحه ۵۹ ☆

سطر ۴ متن انسب است . سطر ۱۱ - م ۱ - متن صحیح و در م ۲ بچنو
صحیح است . سطر ۱۵ تحریر متن و ذیل در مصراعین غلط و در نسخه نکارنده
این بیت چنین است (نکشی جز بسو چیزی غبن - نخری جز بعرق جود غرور)
و این نیز غلط است و صحیح این بیت غیر معلوم . سطر ۱۸ - م ۲ (ریع قصر)
صحیح و ریع بفتح اول افزونی هر چیز است .

☆ صفحه ۶۰ ☆

سطر ۳ - ضافی از ضفو بفتح اول آمده که آن بمعنی کامل شدن و بسیار
شدن نعمت است . سطر ۴ - م ۱ - متن صحیح و در م ۲ - تحریر ذیل اصح
و انسب است . سطر ۷ - م ۱ - (فضائل عزمش بکوه) اصح و انسب است .
سطر ۱۰ - متن صحیح . سطر ۱۳ - متن انسب است . سطر ۱۴ - متن صحیح
و ذرود بمعنی اعلاى هر چیز است .

☆ صفحه ۶۱ ☆

سطر ۲ - م ۲ - بحال او بنگر - صحیح است . سطر ۸ - م ۱ - (باز
گیرد کبک) انسب است . سطر ۱۰ و ۱۴ متن صحیح است .

☆ صفحه ۶۲ ☆

سطر ۱ و ۵ - متن انسب است . سطر ۸ - م ۱ - (که پیش شاه بر
او) صحیح است . سطر ۶ - متن انسب است .

☆ صفحه ۶۳ ☆

سطر ۱ و ۲ - متن صحیح است . سطر ۵ - م ۱ (نیکخواهت بی شرر)
و در م ۲ - (بدسکالت پر ضرر) صحیح است . سطر ۹ - متن صحیح است .
سطر ۱۰ - م ۲ - (جمشید مہان آلازبک) ظاهراً انسب است . سطر ۱۵ -
بلارک بوزن تبارک شمشیر بر جوهر است

❁ صفحه ۶۴ ❁

سطر ۱ - متن صحیح است سطر ۲ - چنگ اجل آنزمان نبینند - از دامن هیچ نای منفك - صحیح و نای بمعنی گلو است . سطر ۹ - م ۱ - تحریر ذیل صحیح است . سطر ۱۴ - طوطك بمعنی طوطی است . سطر ۱۹ متن صحیح است .

❁ صفحه ۶۵ ❁

سطر ۲ - م ۱ خان و قیصر و در م ۲ - تحریر متن صحیح است . و فورك ظاهراً بمعنی فور باشد بموجب نص برهان قاطع نام رای قنوج (یکی از شهر های هند) است و در این صورت یاء رای فورك را باید ساکن خواند . سطر ۳ - متن صحیح است . سطر ۵ - شرآك بکسر اول بند نعلین است . سطر ۷ - سرباك بفتح اول و سکون ثانی سردار صاحب سیاست را گویند . سطر ۹ - متن صحیح و ساك بمعنی چهل وضعف و فساد رای و نقصان باشد . سطر ۱۰ متن صحیح است سطر ۱۱ كاواك چیز بی مغز را گویند . سطر ۱۲ - سبآك یعنی گدازنده و ریخته گر سطر ۱۵ - باد ریشه چرم یا چوبی است که در گلولی دوك ~~س~~کنند تاریمان يك جا جمع شود و غرض از افلاك جمع فلکه است که بمعنی باد ریشه باشد در عربی و بنا براین در م ۲ - (باد ریشه و افلاك) صحیح است . سطر ۱۶ سآك بکسر اول شاخه نورسته نازك را گویند .

❁ صفحه ۶۶ ❁

سطر ۲ - متن صحیح است . سطر ۹ - پالونه بمعنی ترشی پالا است - سطر ۱۰ - عبال ظاهراً جمع عبل باشد که بمعنی برگ باریکست سطر ۱۱ - در واخ یمنی دلیرانه و درشت . سطر ۱۳ - م ۲ - (دراهوال) جمع هول ظاهراً انسب است سطر ۱۴ - م ۱ - حمام بمعنی کبوتر خانگی ظاهراً انسب است .

❁ صفحه ۶۹ ❁

سطر ۱ - م ۲ - متن انسب است . سطر ۲ - م ۱ - (پشتیی دهد) انسب است . سطر ۵ - الفقد بمعنی ذخیره کرده و جمع کرده . سطر ۶ - تحریر ذیل صحیح و مناسب است . سطر ۱۲ نقل بضم اول جمع ثقل است یعنی سنگین ها .

(صفحه ۷۰)

سطر ۲ - م ۱ - اشهب یعنی سیاه و سفید و در م ۲ - ادهم ناب یمنی .

(سیاه خالص) صحیح و مقصود از ارجل پیاده است . سطر ۳ - طلل بمعنی بلندیست که از نشانهای خانه ویران شده برجا مانده باشد . سطر ۶ - منهل جای آشامیدن و آبشخور است . سطر ۹ - م ۱ - حلم و حکم هر دو مناسب است

❖ صفحه ۷۱ ❖

سطر ۴ و ۵ و ۶ - متن انسب است . سطر ۱۲ - بحر کامل از جمله بحرریست که پارسی زبانان در آن کم شعر گفته اند و تقطیع آن متفاعلهشت هشت بار و مثال آن از شعر پارسی غزل سید احمد هاتف است که گوید - چه شود بچهره زرد من نظری برای خدا کنی - که اگر کنی همه درد من بیکی نظاره دوا کنی . سطر ۱۳ در او لالم چه داند گفت عادل . سطر ۱۴ - متن صحیح و هاطل بمعنی بارنده است

❖ صفحه ۷۲ ❖

سطر ۱ - م ۲ - طبع سائل صحیح است . سطر ۳ - م ۱ - (بتن زو کوب خورده) م ۲ - بتک زو داغ برده) انسب واضح است . سطر ۸ - م ۱ [غذای روح او] انسب است

❖ صفحه ۷۴ ❖

سطر ۵ و ۶ - متن صحیح است سطر ۹ - م ۲ - گریب بخشی - صحیح است

❖ صفحه ۷۵ ❖

سطر ۲ - م ۱ - کوه در آب رفت - صحیح است . سطر ۶ - م ۱ - که پوشیده است - و در م ۲ - متن صحیح و خال این جا بمعنی بردیمانی است . سطر ۷ - م ۱ - سر و حیران نگر که - صحیح و درم ۲ - از سرود احسن است . سطر ۱۰ - بهمن اینجا بمعنی گیاهیست که در ماه بهمن وزستان گل کند کذا فی البرهان . سطر ۱۵ - م ۲ - روفتنه انسب است .

❖ صفحه ۷۶ ❖

سطر ۱ و ۳ و ۷ و ۸ و ۱۰ متن صحیح است . سطر ۱۵ - م ۲ - ضمیمه افضال صحیح است . سطر ۱۶ - م ۱ و امش صحیح و این بیت باید پس از بیت دهم نوشته شود .

❖ صفحه ۷۷ ❖

سطر ۲ و ۵ - متن صحیح است . سطر ۷ - م ۲ - بفلک برچو اسد - صحیح است . سطر ۸ - متن صحیح است . سطر ۱۳ - م ۱ - گه عقل - و درم ۲ - گه طبل - صحیح است . سطر ۱۴ - خشت اول بمعنی نیزه کوچک و ثانی

آن معلوم و برز بضم اول بمعنی قامت و یال بمعنی گردن و بازو است .

❀ صفحه ۷۸ ❀

سطر ۲ متن صحیح است . سطر ۲-م ۲ - همچو دیو ضیفم صحیح است

❀ صفحه ۷۹ ❀

سطر ۱ م ۱ - کریاس ترا - و درم ۲ - متن صحیح و برکم بمعنی مانع و باز دارندۀ است . سطر ۳ - شیخ اینجا بمعنی کوه است سطر ۸ و ۹ و ۱۰ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۸۰ ❀

سطر ۱-م ۲ - از آن شمع قنینه صحیح و قنینه بمعنی ظرف شراب است . سطر ۴ - متن انسب است . سطر ۵ - م ۲ - بدو برده صحیح است . سطر ۸ - متن صحیح است . سطر ۱۰-م ۱ متن صحیح و درم ۲ - بهشیاری او کارها نظام صحیح است

❀ صفحه ۸۱ ❀

سطر ۲ و ۵ و ۷ و ۸ - متن صحیح است

❀ صفحه ۸۲ ❀

سطر ۳ - م ۲ - بپرد لب - صحیح است . سطر ۵ - م ۱ - غذا بطاعم - صحیح و درم ۲ - تحریر متن انسب است . سطر ۶ - بخار جمره - صحیح است . سطر ۸ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۸۳ ❀

سطر ۳ - متن صحیح است . سطر ۴ - آخر - بضم خاء و آخور باواو معدوله معنی یکی است . و لوس بمعنی تملق و فروتنی باشد و دوال تسمه رکاب و غیر آن و ستام بکسر اول ساخت و یراق زین اسب و سرافسار بزر و سیم آراسته و کوکب چیزی است بشکل ستاره که در تسمه زین و غیر آن نشانند و بتابراین درم ۲ - دوال ستام صحیح است . سطر ۶ - م ۲ - نمونه - ظاهراً انسب است . سطر ۸ و ۱۲ و ۱۳ - متن صحیح است . سطر ۱۴ - تمام کسی است که در سخن گفتن از فك اعلی ابتدا کند . سطر ۱۵ - م ۱ (زپشت کوه) ظاهراً انسب و درم ۲ - متن صحیح است و نحام بضم (یافتج) اولی پرنده است مانند مرغابی

❀ صفحه ۸۴ ❀

سطر ۱ - لام بمعنی نکوهش و سختی است . سطر ۲ (سرو) بر وزن

فروشاخ گوسفند و امثال آن. سطر ۵ - م ۱ ملك روزكار تبع - صحيح و تبع بفتح اول و ثانی تابع و پیرواست. سطر ۸ - متن صحيح است. سطر ۱۰ - خلاب بفتح اول گل ولای و آب بهم آمیخته و پارگین آب بدبو و گندیده و گودالی که آبهای کثیف در آنجا رود. سطر ۱۲ - ریش گاوی این جا بمعنی احمقی است. سطر ۱۴ - م ۲ - درهم و زر - نسبة اصح است. سطر ۱۶ - متن صحيح و مشك اذفر یعنی مشك بسیار خوشبو. سطر ۱۸ - متن صحيح است.

❀ صفحه ۸۵ ❀

سطر ۳ - م ۱ - اگر بادی وزد - و درم ۲ - متن صحيح است. سطر ۴ - متن صحيح است.

❀ صفحه ۸۶ ❀

سطر ۲ - تحریر متن و ذیل هر دو صحيح است. سطر ۴ - م ۱ - بادوزان - صحيح است. سطر ۶ - م ۱ خزنیهای کهن - انسب است. سطر ۱۱ - تحریر متن ظاهراً بهتر است.

❀ صفحه ۸۷ ❀

سطر ۲ - متن صحيح و شמידه اینجا بمعنی آشفته و سلیم بمعنی مارگزیده است. سطر ۱۲ - متن صحيح است. سطر ۱۵ - تحریر ذیل صحيح است.

❀ صفحه ۸۸ ❀

سطر ۳ - م ۱ متن صحيح است. سطر ۵ - م ۱ - شیرمسته اوست صحيح است. سطر ۸ - م ۲ - سلك در یتیم - انسب است. سطر ۱۰ - م ۱ - عدد لشکرش صحيح است. سطر ۱۱ و ۱۸ متن صحيح است. سطر ۱۹ - م ۱ - متن صحيح و درم ۲ - تاهوایست.

❀ صفحه ۸۹ ❀

سطر ۱۲ - م ۱ - متن و درم ۲ - ارم و حرم هر دو صحيح است.

❀ صفحه ۹۰ ❀

سطر ۲ - م ۲ - بسام صحيح است. سطر ۳ - م ۱ - جماعه مایه فرع - صحيح است. سطر ۱۲ - هرم بمعنی پایان پیرست.

❀ صفحه ۹۱ ❀

سطر ۱ - م ۱ حرص را پخشش پشت - و درم ۲ - بئزل شکم صحيح

است . سطر ۲ و ۵ - متن صحیح است . سطر ۶ - م ۱ - متن و در م ۲ - نکند
 مایه صحیح است . سطر ۷ - م ۲ چشم ذاتش ضریو - صحیح است . سطر
 ۸ - متن صحیح و هزینہ بمعنی خزینہ است . سطر ۱۰ - م ۲ - در نسخه نگارنده
 چنین است (چند يك روز داد داد ستم)

❖ صفحه ۹۲ ❖

سطر ۲ - م ۲ - تانکوهیده حاجت - صحیح است . سطر ۶ - م ۱ -
 متن و در م ۲ - بفضل و رادی صحیح است . سطر ۷ - ق مقام بمعنی شخص بزرگ
 و کار بزرگ و دریاست . سطر ۱۰ - م ۱ همیشه بادا - صحیح است . سطر
 ۱۳ - م ۲ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۹۳ ❖

سطر ۷ - آباد در اینجا بمعنی آفرین است . سطر ۱۵ - م ۱ - ای باد
 هوا ای براق جم - و در م ۲ - ای قاصد روم و رسول چین صحیح است . سطر
 ۱۷ - م ۱ - کز منظر او - صحیح است .

❖ صفحه ۹۴ ❖

سطر ۳ - م ۱ - تا شاد - صحیح است . سطر ۴ - متن صحیح است .
 سطر ۹ - م ۱ - متن صحیح و در م ۲ - ظاهراً این صوت زئیر آمد آن طنین
 صحیح باشد . سطر ۱۰ - م ۱ - عرض شه صحیح است . سطر ۱۱ - م ۲ -
 چون پنجه رادش انسب است . سطر ۱۳ - م ۱ - غزش که (صحیح کلمه سوم
 معلوم نشد) تلف کند و در م ۲ - متن صحیح است . سطر ۱۴ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۹۵ ❖

سطر ۳ - م ۱ - از گمان تو - و در م ۲ - متن صحیح است . سطر ۷
 - عربین بمعنی جایگاه شیر است . سطر ۸ - سلطان تو مضییی صحیح است .
 سطر ۹ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۹۶ ❖

سطر ۲ - م ۱ - در او ثابته کشتند صحیح است . سطر ۵ - م ۱ - در
 اوصاف - صحیح است . سطر ۹ - م ۲ - بر پادشه صحیح است . سطر ۱۰ -
 م ۱ - مسعود فروزد - صحیح است . سطر ۱۱ - متن صحیح و معنی برزین گذشت .
 سطر ۱۲ - متن صحیح است

❖ صفحه ۹۷ ❖

سطر ۸ - م ۱ - عرصه گاه انساب است . سطر ۱۰ - م ۲ - تن بدر دش
در حین - صحیح است . سطر ۱۱ - م ۲ - خدایکانی و شاهنشهی - صحیح است .
سطر ۱۴ - م ۱ - متن صحیح و در م ۲ - بگوش نوش نیوش و بچشم نعمت بین
صحیح است .

❖ صفحه ۹۸ ❖

سطر ۱۰ - م ۱ - پر نفایس بحری و در م ۲ - متن صحیح است . سطر
۱۱ - م ۲ - درع رومی - صحیح است . سطر ۱۳ و ۱۴ - تحریر متن انساب است .
سطر ۱۶ - م ۲ - هرچه باید زان - صحیح است .

❖ صفحه ۹۹ ❖

سطر ۲ - م ۱ - بدره عمری - ظاهراً صحیح و دره بکسر اول تازیانه است
سطر ۷ - م ۲ - کشایش آن صحیح است . سطر ۸ - م ۲ - ظاهراً - حلیه ملک و سایه
یزدان صحیح است بطریق خطاب . سطر ۱۲ و ۱۳ - متن صحیح است سطر
۱۴ - م ۱ - گرنجستی باد جودت صحیح و در م ۲ - متن مناسب است .

❖ صفحه ۱۰۰ ❖

سطر ۲ - م ۲ - و سطر ۳ - متن صحیح است . سطر ۷ - م ۱ - زنك
بسته تیغ حق - صحیح است . سطر ۸ - متن صحیح و ورع بکسر ثانی یعنی پرهیز
کار . سطر ۹ - م ۱ - بر ربقه عدل تو بگذارد سلخ - و سلخ بکسر اول پوست
مار است . سطر ۱۰ - م ۱ - چون درخش نعلها - صحیح است . سطر ۱۵ - م ۱ -
در نسخه نگارنده - و یحک آن خوی داده - مسطور است . سطر ۱۶ - م ۱ - خورده
حد عرض او - و در م ۲ - سوده اصل طول او بر قبضه کیوان جبین - صحیح است .

❖ صفحه ۱۰۱ ❖

سطر ۲ و ۳ و ۵ - متن صحیح است . سطر ۷ - م ۲ - ظاهراً - با تو
نعمت همقران و با تو حشمت همنشین صحیح باشد . سطر ۹ - متن صحیح است .
سطر ۱۰ - م ۱ - مهرماه - صحیح است . سطر ۱۱ - متن صحیح است

❖ صفحه ۱۰۲ ❖

سطر ۲ - غربت و غزل - صحیح است . سطر ۳ - متن صحیح است . سطر
۷ - متن انساب است . سطر ۹ - م ۱ - هیچ دستان انساب است . سطر ۱۲ -

م ۲ - خوش کودن - صحیح است و کودن بمعنی اسب پیر و کد رو آمده و در اینجا بمعنی مطلق اسب استعمال شده است . سطر ۱۵ - م ۱ - متن صحیح است و در مصراع ثانی پرو چنانکه در برهان قاطع مسطور است بمعنی ستاره پروین است در این صورت اضافه آن به پرن که آنهم بمعنی پروین است صحیح نیست مگر آنکه آنرا باستناد این بیت بمعنی (مطلق) ستاره دانیم .

❀ صفحه ۱۰۳ ❀

سطر ۱ و ۴ - متن صحیح است . سطر ۷ - متن صحیح و فن بمعنی شاخه درخت و افنان جمع آنست . سطر ۱۱ - م ۲ - سبت آذرودی و بهمن - صحیح است . سطر ۱۶ - متن صحیح و گرز بفتح اول و ثالث و سکون ثانی بمعنی تاج است .

❀ صفحه ۱۰۴ ❀

سطر ۱ - م ۲ - حزر روح سخن - بنظر صحیح است . سطر ۲ - م ۲ - ربت گردون انسب است . سطر ۴ - م ۱ بر سر گرفت - صحیح و مناسب است . سطر ۱۱ - م ۲ - پشت کفر و کافر دون - اصح و انسب است . سطر ۱۲ - م ۱ - کش بگردانند و در م ۲ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۱۰۶ ❀

سطر ۵ - م ۱ - متن و در م ۲ - در سنه اربعمائنه ستین صحیح است . سطر ۶ - متن صحیح است . سطر ۱۰ - م ۱ - حال من بنده تا که خواهد گفت بنظر انسب است . سطر ۱۱ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۱۰۷ ❀

سطر ۵ - م ۲ - شرع محمد بنام تو - شرع پیمبر بنام تو - هردو صحیح است . سطر ۶ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۱۰۸ ❀

سطر ۱ - مریخ سرخ چشم فلق هیأتست از آن - کش بی سهر ندارد - ظاهراً اصح و انسب است . سطر ۲ - م ۱ - و سطر ۳ و ۶ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۱۰۹ ❀

سطر ۱ - م ۲ - طول و عرض آن بسیاه - مناسب است . سطر ۲ - م ۱ - متن غلط است شاید - ظلم راکتند مرح - (بفتح اول و کسر ثانی یعنی بخود نازنده و مغرور) باشد و اینهم خالی از غرابت نیست . سطر ۳ - م ۱ - شیرش از - صحیح است . سطر ۴ - م ۱ - کوهش از - صحیح است . سطر ۵ - م ۲ - شهره افواه

ظاهراً انسب است . سطر ۶ - متن صحیح است . سطر ۱۰ - این بیت در نسخه نگارنده چنین است - هیچ منزل نکوفت اخترتو - بردونیر نساخته دو سپاه . سطر ۱۴ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۱۰ ❖

سطر ۳ - م ۱ - کشفته بمعنی معدوم شده است . سطر ۷ - م ۱ - حمله ور گردو هم و فتنه - صحیح است

❖ صفحه ۱۱۱ ❖

سطر ۷ - م ۱ - بدیدار او زمین و زمان - و در م ۲ - سپیدو سیاه صحیح است . سطر ۱۰ - بیجاده اینجا بمعنی کاه رباست

❖ صفحه ۱۱۲ ❖

سطر ۴ - م ۱ - تاج و والاگه - صحیح است سطر ۸ - م ۲ - برناه بفتح اول و سکون ثانی لغتی است در برناه که بمعنی جوان است سطر ۱۳ - م ۲ - رو بند پیش او - صحیح است ، سطر ۱۶ - م ۲ - و اغوئاه - صحیح است .

❖ صفحه ۱۱۳ ❖

سطر ۵ - م ۲ - اوج فلک - صحیح و مناسب است . سطر ۱۲ - م ۱ - ای باد صبحدم که زدم - صحیح است .

❖ صفحه ۱۱۵ ❖

سطر ۱۳ - م ۲ - تند از ان رانی - صحیح است .

❖ صفحه ۱۱۶ ❖

سطر ۶۱ - م ۱ - جرم در دزد - صحیح است .

❖ صفحه ۱۱۷ ❖

سطر ۸ - م ۱ - بنام و ننگ - صحیح است . سطر ۱۲ - متن صحیح است . سطر ۱۷ - م ۲ - خیل خردان - صحیح است .

❖ صفحه ۱۱۸ ❖

سطر ۴ - م ۲ - متن صحیح و ندی بمعنی بخشش است . سطر ۵ - متن صحیح است . سطر ۸ - متن صحیح است و گشاده سحی یعنی سرگشاده . سطر ۹ - م ۲ - مری اینجا بمعنی برابری کردندست سطر ۱۰ - م ۲ - افسر سهیل و سهی - صحیح است سطر ۱۱ و ۱۴ - متن صحیح است . سطر ۱۸ - وحشی مکر بر جهد بکمر - دمنه حیل در خزد بشری - صحیح است .

❖ صفحه ۱۱۹ ❖

سطر ۱ - متن صحیح است . سطر ۱۴ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۲۰ ❖

سطر ۱ - کری کند (یا کرا کند) یعنی ارزش دارد . سطر ۳ - متن صحیح است . سطر ۵ - منی بکسر اول دهیست در مکه . سطر ۶ - م ۱ - که شهر غزنین است - صحیح است . سطر ۱۴ - م ۱ - گر زحول و قوت او - صحیح است . سطر ۱۷ - م ۲ - ستاره نقش بساط - صحیح است . سطر ۱۹ - م ۲ - عین الکمال را دعوی - صحیح و عین الکمال بمعنی چشم زخم است .

❖ صفحه ۱۲۱ ❖

سطر ۱ - م ۱ - بنای آهن پای - صحیح و آهو در م ۲ - بمعنی عیب و پس از آن بیت در نسخه نگارنده ابن بیت مرقوم است - (صحن و سقف تراهمندس بخت - رنگ طاوس دادو فر های)

❖ صفحه ۱۲۲ ❖

سطر ۱۰ و ۱۶ - متن صحیح است . سطر ۱۷ - م ۱ - زهی نقطه عمده - صحیح است . سطر ۱۸ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۲۳ ❖

سطر ۷ - م ۱ - بصدری رسد - چنانکه در نسخه نگارنده است نیز مناسب است . سطر ۱۶ - م ۲ - سر کرد در سر اینت رای ناصواب - صحیح است .

❖ صفحه ۱۲۴ ❖

سطر ۱۳ - یوبه بمعنی آرزو و اشتیاق باشد . سطر ۱۵ - م ۲ - خالی آورد - صحیح است . سطر ۱۶ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۲۵ ❖

سطر ۲ - متن صحیح است . سطر ۱۴ - م ۲ - کوه در صحیح است . سطر ۱۸ - م ۱ - دل و چشم از صنعش - صحیح است .

❖ صفحه ۱۲۶ ❖

سطر ۷ - م ۱ - چون هست صحیح است . سطر ۱۳ - م ۲ - مخلص الدین است صحیح است . سطر ۱۹ - م ۲ - هنوز صحیح است .

❖ صفحه ۱۲۷ ❖

سطر ۵ - م ۱ - بشعله ناثر - ظاهراً صحیح است . سطر ۹ - م ۱ - در

نسخه نگارنده (محمد بن حسین) مکتوب است . سطر ۱۵ - م ۲ - زهر فرقت خدمت - صحیح است .

❀ صفحه ۱۲۸ ❀

سطر ۶ - از بیت سوم تا ششم این صفحه در نسخه نگارنده پس از آخرین بیت صفحه ۱۲۶ مکتوب است و صحیح نیز همین است و دلیلی نداریم که ابیات اخیر از اشعار ابوالفرج نباشد زیرا دارای همان سبک است چنانکه بتأمل ظاهر میگردد.

❀ صفحه ۱۳۱ ❀

سطر ۳ - متن صحیح است

❀ صفحه ۱۳۲ ❀

سطر ۶ - م ۲ - متن انساب است . سطر ۸ و سطر ۹ - متن صحیح است . سطر ۱۱ - م ۲ - که ورا حاجت سؤال نماند - صحیح است . سطر ۱۵ - م ۱ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۱۳۳ ❀

سطر ۴ و ۶ و ۷ - متن صحیح است . سطر ۸ - م ۲ - بحیله شیرشکاری - انساب است . سطر ۱۰ - شگفت یوسف روئی چرا نه یوسف خوئی - بلی قرینه اوئی ولیک گرک تباری - صحیح است .

❀ صفحه ۱۳۵ ❀

سطر ۱ - متن صحیح است . سطر ۶ - م ۲ - برون بردی و بدرجستی - انساب است . سطر ۱۰ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۱۳۶ ❀

سطر ۴ - م ۱ - متن صحیح است . سطر ۵ و ۷ و ۸ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۱۳۷ ❀

سطر ۳ - متن صحیح است . سطر ۴ - م ۱ - متن صحیح است . سطر ۶ - م ۲ - مار گرفت صحیح است . سطر ۱۱ - متن صحیح است . سطر ۱۲ - م ۱ - فلك ده نیم است - صحیح است . سطر ۱۴ - م ۲ - همی ببوسد پایت - صحیح است

❀ صفحه ۱۳۸ ❀

سطر ۳ - متن صحیح است . سطر ۴ - م ۱ - متن و در م ۲ - دوصد

گل یاسمین - صحیح است . سطر ۷ - م ۲ - بکام و ناکام دلت - صحیح است .
سطر ۸ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۱۳۹ ❀

سطر ۴ - م ۲ - بد خواه تو خوار بادو - صحیح است . سطر ۶ -
م ۲ - باد منصور و سعید - صحیح است . سطر ۱۳ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۱۴۰ ❀

سطر ۱ - م ۲ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۱۴۱ ❀

سطر ۱ و ۲ - بیت ثانی صحیح است و باید مقدم باشد و بیت اول ظاهراً
چنین است - جانم نفس عجز برای تو کشد - مانده آن نفس که نای تو کشد .
سطر ۹ - م ۲ - گفتی که چگونه میبری عمری سر - ظاهراً انسب است . سطر ۱۰
و ۱۱ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۱۴۲ ❀

سطر ۱ - متن صحیح است . سطر ۷ - م ۱ - که بشبهای دراز - و
در م ۲ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۱۴۳ ❀

سطر ۱۲ - م ۱ - متن و در م ۲ - بجان خریدارترم - صحیح است .
سطر ۱۳ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۱۴۴ ❀

سطر ۱ - م ۱ - این پندبکار دار - صحیح و در م ۲ - تا سوز ترا بیش
نباشد شیون انسب است .



تصحیح قسمتی از اغلاط دیوان استاد ابوالفرج که با عدم وسایل ممکن بود
باتمام رسید

(محمد علی ناصح)



(شرح حال ابوالفرج رونی)

نورالدین محمد عوفی اورا در لباب الالباب (ابوالفرج بن مسعود الرونی) مینویسد حاج لطفعلی بیك در تذکره آتشکده مینویسد (از شعرای جلیل‌الشان و از فصیحای غدب‌البیان است و اکثر شعرا باستانی او اعتراف و از بحر فضایلش اعتراف کرده اند) در مجمع الفصحا مرقوم است که (سخنگوئیست شیرین زبان و فصیحی نیکو بیان) در باب مولد او عقاید مختلف است محمد عوفی مینویسد (مولد و منشاء او خطه لوهور بوده) صاحب مجمع الفصحا مینویسد (اصلش از رونه و آن نام قریه ایست از نیشابور) و نیز مینویسد [چندی ابوالفرج در لاهور زیسته باز برکاب سلطان پیوست لهذا برخی اورا لاهوری دانند] در تذکره آتشکده مرقوم است که [اصل وی او رونه و مهنه من محال دشت خاوران است] در آن تذکره نام وی در عداد شعرای خراسان پس از ذکر شیخ ابوسعید فضل‌الله بن ابوالخیر مهنه نکاشته شده است ^۳ - میرزا محمد خان قزوینی در ذیل صفحه ۵۷ کتاب راحة الصدور تألیف محمد بن علی بن سلیمان الراوندی مینویسد (و او منسوب است بر رونه که از توابع لاهور است) همچنین در حواشی چهار مقاله (ص ۱۴۲) مینویسد و همچنین امین احمد رازی در تذکره هفت اقلیم نیز اورا در فصل شعرای لاهور عنوان میکنند در تاریخ گزیده گوید که رونه از قرای خاوران خراسان است و در مجمع الفصحا مسطور است که از قرای نیشابور است و هر دو قول خطاست (ولی قول صاحب مجمع الفصحا و نگارنده آتشکده صحیح و رونه چنانکه گفته اند از توابع نیشابور و اکنون هم محل آن معلوم است و ارباب تذکره ظهور اورا در زمان سلطان ابوالمظفر ابراهیم بن مسعود غزنوی (که در سنه ۴۵۱ بر تخت سلطنت جلوس کرد) دانسته اند و در دیوان استاد مدح سلطان مزبور و فرزند او سلطان جلال الدوله ابوسعید مسعود بن ابراهیم [که در سنه ۴۸۱ مالمک تخت و تاج گشت] بنظر خوانندگان میرسد - میرزا محمد خان قزوینی نگارنده و متتبع مشهور جلوس سلطان مسعود بن ابراهیم را در سنه ۴۹۲ دانسته است [حواشی چهار مقاله ص ۱۴۲] و حال آنکه صاحب روضة الصفا مینویسد [سلطان ابراهیم در سنه احدی و ثمانین و اربعمائه [۴۸۱] وفات یافت بروایتی سی سال پادشاهی کرده بقول صاحب تاریخ گزیده و مؤلف تاریخ بناکتی مدت سلطنت او چهل و دو سال بود) سپس گوید (چون او وفات یافت پسرش مسعود بجای او بنشست بجلال الدوله ملقب شد) [در سنه وفات سلطان ابراهیم

[۴۸۱] چنانکه از روضه الصفا بر می آید اختلافی نیست و دلیل اینکه ما سلطنت او را سی سال و جلوس او را در سنه ۴۵۱ دانسته ایم اینست که اگر سلطنت او را چهل و دو سال دانیم جلوس او در سنه ۴۳۹ خواهد بود و حال آنکه وفات سلطان مودود بن مسعود بن محمود بن ناصرالدین سبکتکین بتصریح روضه الصفا در بیستم رجب سنه ۴۴۱ اتفاق افتاده است و چگونه میتوان گفت که سلطان ابراهیم بن مسعود دو سال قبل از وفات سلطان مودود بر سر بر سلطنت جلوس کرده است و از این گذشته بعد از سلطان مسعود پادشاهی سلطان ابراهیم نرسیده است بلکه پس از مودود علی بن مسعود -- عبدالرشید مسعود -- طغرل (که در اوایل امر حاجب مودود بن مسعود بود) و فرخ زاد بن مسعود (که شش سال سلطنت کرد) متعاقباً مالک تخت و تاج گشته اند و پس از فرخ زاد بن مسعود برادرش سلطان ابراهیم بر سر بر سلطنت جای گزین گشت) بنابراین جلوس مسعود بن ابراهیم در سنه ۴۸۱ بوقوع پیوسته است و قول میرزا محمد خان در این موضوع قبل از اینکه برهان آن دید شود بنزد ما معتبر نیست - نکته که اظهار آن لازم است اینست که اگرچه در دیوان استاد ابوالفرج مقدم بر منح دیگران ستایش سلطان محمود غزنوی دیده میشود و توهم می رود که استاد معاصر آن سلطان عالیشان بوده و ایام سلطنت آن شهریار جهاندار را درک کرده ولی چنین نیست و تحقیق این معنی را گوئیم

مستشرق محترم پروفیسور چایکین در ذیل قصیده استاد که مطلع آن اینست

غزو گوارنده باد شاه جهان را ﴿﴾ ناصر دین راعی زمین و زمان را
نوشته اند (ممدوح این قصیده کیست ؟ از سلاطین غزنویه گویا فقط دو

تن لقب ناصر الدین داشته اند نخست آنها سبکتکین بود دوم مسعود بن محمود) و سؤال مستشرق محترم را چنین جواب گوئیم که استاد لفظ ناصرالدین را [در مصراع ثانی مطلع] برای مدح آورده (مانند راعی زمین و زمان) و از آن اراده اسم علم (و لقب) نکرده است چنانکه باندک تأملی معلوم گردد و از آن گذشته لقب سلطان مسعود بن محمود شهاب الدوله بوده و این لقب در تاریخ بیهقی در ذکر وقایع زمان سلطان محمود در مواضع عدیده مرقوم است و اگر چه بموجب نص تاریخ بیهقی نگاشته ابوالفضل محمد ابن الحسین بیهقی القادر بالله خلیفه عباسی در ضمن مکتوبی که بمسعود بن محمود نگاشت (و رافع آن ابو محمد هاشمی بود و وصول آن در نیشابور بدست سلطان و کیفیت استقبال شهریار از ابو محمد در تاریخ مزبور مسطور است) نفوذ او را چنین نوشت - ناصر دین الله - حافظ عباد الله - المنتقم من اعداء الله -

ظهير خليفه الله امير المؤمنين ولى ما اگر اين نعمت را کلا لقب دانيم و ناصردين الله را مبدل بناصر الدين کنيم تکليفى سخت بيجا و تخرىجى بينهايت نازيبا و بر خلاف عقيدة جمهور مورخين کرده ايم و همچنين اين قصيده را در مدح ناصرالدين سبکتکين هم نميتوان دانست زيرا استاد در آن قصيده نام فتح قنوج ميبرد و فتح قنوج در موقع تسخير ممالك هند بدست سلطان محمود غزنوى در سنه ۴۰۷ بوقوع پيوست - و استاد فرخى نيز در مدح سلطان محمود گويد

قوى کننده دين محمد مختار يمين دولت محمود قاهر کفار
چو باز گشت بهيروزى از در قنوج مظفر و ظفرو فتح بر يمين و يسار
هنوز ايتش از گرد راه چون نسرين هنوز خنجرش از خون تازه چون گلزار

و همچنين عنصرى فتح قنوج را در مدايح خود سلطان محمود نسبت ميدهند و از اين جمله توان دانست که ممدوح قصيده سيف الدوله ابوالقاسم محمود فرزند ناصرالدين سبکتکين است (بعقيدة صاحب روضة الصفا محمود بن ناصرالدين سبکتکين سيف الدوله لقب داشته و در شرح احوال وى در کتاب مزبور چندجا اين لقب ذکر شده و همچنين ابوالشرف ناصح بن ظفر بن سعدالمنشى در ترجمه يميني در مواضع بسيار لفظ سيف الدوله را لقب سلطان مزبور دانسته ولى در نظر ندارم که شعراى معاصر سلطان محمود را بلقب سيف الدوله مدح کرده باشند بلکه هر جا ديدام اورا يمين الدوله خوانده اند ولى مسعود سعد سلمان و ابوالفرج رونى محمود بن ابراهيم را بلقب سيف الدوله در چند موضع ستوده اند بنا بر اين اگر در قصيده نام محمود بن ابراهيم بلقب سيف الدوله يا بى آن ياهم محمود مطلق بنام شاعرزاده ديده شود معلوم است که ممدوح کيست و در صورتيکه سيف الدوله محمود مطلق باشد از ملاحظه سياق نظم و تاريخ معلوم توان کرد از محمود بن ابراهيم در چند کتاب که دسترس ماست ذکرى نيست ولى از قصيده مسعود سعد سلمان چنان بر ميآيد که وى فرزند سلطان ابوالمظفر ابراهيم غزنوى بوده و از جانب پدر در سنه ۴۶۹ مامور حکومت هندوستان شده است و غرض از تمهيد اين مقدمه اجابت سؤال مستشرق محترم و تحقيق تاريخى بود اکنون گوئيم که استاد ابوالفرج معاصر سلطان محمود نبود بدليل آنکه فتح قنوج چنانکه گفته شد در سنه ۴۰۷ واقع شده و استاد تا سنه ۴۹۰ يعنى نه سال بعد از جلوس جلال الدوله ابوسعید مسعود بن ابراهيم غزنوى حيات داشته و با مراجعه بان قصيده معلوم ميشود که استاد در آنوقت شاعرى سخن سنج و توانا بوده و اگر فرض کنيم که در

موقع نظم آن قصیده بیست و پنجسال داشته لازم میاید که در موقع وفات یکصد و هشت سال از عمر او گذشته باشد و بسیار نادر است که کسی باین سن برسد و نیز هیچیک از ارباب تذکره ننوشته اند که استاد ابوالفرج بعمر طویل رسیده چنانکه استاد رشیدالدین (ابوبکر محمد بن محمد بن عبد الجلیل بلخی) و طواط و بعضی دیگر را نوشته اند و همچنین در تذکره ها و سایر کتب متداوله مذکور نیست که استاد از شعرای دربار سلطان محمود یا معاصر او باشد و باین سبب قصیده چند که در مدح سلطان محمود سروده که سلطان محمود جد ممدوح او بوده و اینکه نیاکان ممدوح را بعظمت و شرف بستایند و فتوح آنانرا بیان کنند مانند ستایش شخص ممدوح و باعث افتخار اوست و سبب اینکه سلطان محمود را مانند سلطان معاصر ستوده و در بعضی موارد او را مثل شاه معاصر که مدایح خود را از شاعر استماع میکند مخاطب ساخته اینست که وقع و تأثیر اینگونه مدح در نفوس بیشتر است و تحقیق این نکته بر دانشمندان پوشیده نیست

صاحب مجمع الفصحا پنداشته است که سوء ظن سلطان ابراهیم بن مسعود نسبت باستاد مسعود سعد سلمان و گرفتاری او در حصار نای بسعی استاد ابوالفرج بوده است و چنین نیست زیرا استاد ابوالفرج با امیر مسعود سعد سلمان دوستی و ارتباط کامل داشته و در توصیف قصر امیر مسعود سعد سلمان قطعه سروده که بیت اول آن این است

بوالفرج را درین بنا که در آن ❀ اختلاف سخن فراوان گشت

(برای مطالعه بقیه ابیات این قطعه رجوع کنید بصفحه ۱۲۴)

استاد مسعود سعد سلمان در جواب ابیات ذیل را سروده و قطعه فوق با جواب

آن در دیوان استاد ابوالفرج مندرج است

خاطر خواجه بوالفرج بدرست ❀	گوهر نظم و نثر را کان گشت
هنر از طبع او چو یافت قبول ❀	جان با جسم و جسم با جان گشت
ذهن باریک بین و دور اندیش ❀	سخن او بدید و حیران گشت
معجز خامه اش چو پیدا شد ❀	جادوئیهای خلق پنهان گشت
راست آن آیت است پنداری ❀	که عصا بود و باز ثعبان گشت
راه تاریک مانده روشن شد ❀	کار دشوار بوده آسان گشت
هر دلیر و سوار نظم که بود ❀	کند شمشیر و تنگ میدان گشت
خاطر من چو گفته او دید ❀	از همه گفته ها پشیمان گشت
من چه گویم که آنچه او گفته است ❀	شرف سعد و فخر سلمان گشت

و نیز مکتوبی منظوماً بابوالفرج نوشته که در دیوان او مندرج وسطر اول آن اینست

بوالفرج ای خواجه آزاد مرد ❀ هجر وصال تو مرا خبره کرد

صرف نظر از دوستی و وداد ابوالفرج با امیر مسعود سعد سلمان خود نیز در دربار سلطان ابراهیم مقامی عالی نداشته که سعایت او منشا اثر باشد چنانکه در مدح آن سلطان گوید

ای بذات تو ملک گشته جلیل وی بنام تو زنده نام خلیل
و در پایان قصیده گوید

خسروا بنده از اریکه ظلم شاهرخ های زفت خورد از فیل
گشته گریان ز بنده تا آزاد مانده عربان ز موزه تا مندیل
بی عمل عزل دید بر بالین بی گنه سنک یافت بر قندیل
باد اقبال حضرت عالیت گر ببخشی بر این فقیر معیل

و صاحب آتشکده نیز مینویسد (بعد از آنکه سلطان ابراهیم را سوء مزاجی بمسعود سعد سلمان بهمرسیده اورا حبس فرمود ابوالفرج خوفاً بناوحتی لاهور رفته ساکن شده در عود سلطان بهند کرة اخری در سلك مقربان و ندیمان مجلس خاص انخراط یافت) گذشته از آنچه ذکر شد مسلم است که مسعود سعد سلمان از حیث رتبه دیوانی و اهمیت شخصی بر ابوالفرج بدرجات عدیده تقدم داشته و بر فرض اینکه از اقران و اکفاء وی هم باشد سعایت اقران و اکفاء در حق یکدیگر تا این اندازه سوء اثر و وخامت عاقبت نخواهد داشت و چنانکه صاحب مجمع الفصحا مینویسد مسعود نخستین بار دوازده سال و مرة ثانیه بیست سال محبوس گشت و بعقیده میرزا محمد خان قزوینی (در حواشی چهارم مقاله) مسعود سعد سلمان در اول بارده سال در (سو) و (دهك) و (قلعه نای) بحبس گرفتار آمد و در این دفعه بشفاعت ابوالقاسم خاص که از ارکان دولت سلطان ابراهیم بوده از حبس رهائی یافت و کرة ثانیه هشت سال در حصار مرنج محبوس بود و بشفاعت طاهر بن علی ثقة الملك مستخلص گردید . و واضح است ابوالفرج نامی که مسعود بتصریح خود بر اثر سعایت او سالهای دراز انیس زنجیر و بند و قرین رنج و گزند گشته از اعظم امرا و رجال دربار و مورد عنایت و مرحمت کامل سلطان بوده است نه ابوالفرج رونی و مسعود و ابوالفرج هر دو وزراء و اعظم حضرت را از قبیل محمد بهروز احمد و طاهر ثقة الملك مدح سروده اند ارباب تذکره متفقند که حکیم اوحدالدین انوری ابیوردی را بشعر ابوالفرج و مطالعه دیوان او علاقه و توجهی خاص بوده صاحب مجمع الفصحا مینویسد (در شاعری الحق طرز خوشی دارد حکیم انوری متتبع طرز اوست) در تذکره آتشکده مرقوم است که (شاهد استادی او همین بس که حکیم انوری متتبع طریق

او بوده و گاهی تضمین مصارع او میکرده) در تذکره لباب الالباب مسطور است که (انوری پیوسته تتبع سخن او کردی و دیوان او همواره در نظر داشتی و در آن قصیده که گفته است -

ویحک ای صورت منصور نه باغی نه سرای بل بهشتی که بدنیاست فرستاده خدای
(در تذکره مزبور این بیت چنین مرقوم است ولی صحیح آن در نسخه

خطی دیوان انوری نکرانده که در سیصد سال قبل تحریر شده چنین مسطور است
ویحک ای صورت منصور به باغی و سرای یا بهشتی که بدنیاست فرستاده خدای
و در واسط قصیده گوید

هین که آمد بدرت موکب میمون وزیر هر چه دانی و توانی ز تکلف بنمای
بلب غنچه گل دست همایونش ببوس بسر زلف صبا گر در صکاش بزدای
و در موضع دیگر گوید

منصور به هر گزرت در آمد بضمیر که آمد بدرت موکب میمون وزیر
هین کولب غنچه گویا دست ببوس کو دست چنار گو بپادست بگیر
و منصور به نام قصری بوده است که منصور وزیر بنا و بنام خود موسوم کرده (یک
بیت تمام بعینه از شعر ابوالفرج بیاورده است بی تضمین و اگر توارد خاطر است
بغایت نادر است و در آن قطعه که گفته است

اندر آن مجلس که من داعی شعر بوالفرج تا شنیدستم و نوعی داشتم بس تمام
دلیل است که او پیوسته در بوستان دیوان ابوالفرج تفرج کردی (و آن بیت
ابوالفرج که صاحب لباب الالباب میگوید انوری عیناً در قصیده خود نقل کرده
است اینست

گفته باز ایران صریر درت مرحبا درای درای

و شمس الدین محمد بن قیس رازی در کتاب المعجم فی معاییر اشعار المعجم بر این
نقل انوری اعتراف کرده است - و همانا این بیت توارد شده است زیرا حکیم انوری
که او را یکی از ارکان چهار گانه سرای نظم شمرده اند و تفوق او در شعر و
کمالات دیگر بر ابوالفرج و امثال وی پوشیده نیست با قدرت طبعی که از او مشهود
است اگر اراده فرا گرفتن مضمون ابوالفرج داشت البته میتوانست مضمون را به عبارتی
ادا کند که بر شعر ابوالفرج رجحان داشته باشد و کسی را مجال آن نرود که
نسبت سرقت مذمومه و انتحال بدو دهد - و قطعه انوری که صاحب لباب الالباب آنرا
دلیل شوق و مداومت او در مطالعه دیوان ابوالفرج میدانند بعضی از آیات آن این است

زندگانی مجلس عالی در اقبال تمام
 باد معلومش که من بنده بشعر ابوالفرج
 شعر چندالحق بدست آورده‌ام فی‌مابقی
 چون بدین راضی نبودستم طلب می‌کرده‌ام
 دی‌همین معنی مگر برلفظ من خادم برفت
 گفت من دارم یکی از انتخاب شعر او
 عزم دارم کان بروزی چند بنویسم که نیست
 و در موضعی دیگر گفته و الحق حق سخن را ادا کرده است

ازماتان خیل اقبالت چو شعر ابوالفرج
 و اگر چه نمیتوان تصدیق کرد که انوری در شعر پیرو طریقه ابوالفرج باشد
 زیرا خود از اساتید مسلم و از اوا شعر و دارای اسلوبی خاص است ولی همین توجه
 و علاقه او بمطالعه و استنتاج اشعار ابوالفرج دلیل استادی او در فن شعر تواند بود
 مدت حیات و زمان وفات استاد ابوالفرج کاملاً بر ما معلوم و محقق نیست ولی ظاهراً
 آنست که وی در سنه ۴۵۱ بشاعری و ستایش سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی پرداخته
 و پس از آنکه او در سال ۴۸۱ در گذشته است فرزند او مسعود بن ابراهیم را مدح
 می‌گفته و مسعود بن ابراهیم در سنه ۴۹۷ پس از شانزده سال سلطنت داعی حق را
 لبیک اجابت گفته و چون مسلم نیست که استاد در موقع وفات سلطان مسعود بن ابراهیم
 حیات داشته و نیز از مدایح عدیده او در حق آن سلطان چنین فهمیده میشود
 که مدتی مدید از سلطنت او را درک کرده برای اینکه قول ما بصواب از خطا نزدیکتر
 باشد باید بگوئیم که استاد تقریباً در سنه ۴۹۰ جهان فانی را بدرود گفته است و از
 این قرار دوره شاعری او سی و نه سال بوده و اگر فرض کنیم که از سن بیست و
 پنج آغاز مدیحه سرایی کرده باشد با این قیاس در هنگام رحلت شصت و چهار سال
 عمر داشته است

اشعار استاد ابوالفرج در سی و نه سال دوره شاعری منحصر به همین مقدار
 که بنظر قارئین میرسد نبوده و یقین است که قسمتی از آثار افکار این استاد بتاراج
 حوادث رفته و دلیل آنکه در کتاب المعجم فی معاییر اشعار المعجم این دو بیت را که
 از استاد ابوالفرج روایت میکند
 شدممکن در جهان هر کو بساطش بوسه داد و آن دهد بوسه بساطش کز در تمکین بود



از خواب گران فتنه سبک بر نکند سر تا دیده حزم تو بود روشن و بیدار
و هریک از این دو بیت از قصیده جداگانه است که در نسخ دیوان ابوالفرج
دیده نمیشود و همچنین است این بیت و قطعه ذیل که در لباب الالباب مندرج است
نعل اسب تو هلالست و ستامش کوکب است آفتابست او و اسبش آسمانها را مدار
آسمانی بر کوکب بر زمین هرگز که دید کافتاب او یکی باشد هلال او چهار



مال دادن جز بحق اسرافدان اینک از قرآن بخوان لا تسرفوا
از برای دین همه دنیا بده لن تسالوا الابر حتی تنفقوا
انتهی ۲۰ آبان ۱۳۰۵ (محمدعلی ناصح)

(خاتمه)

بحکم آنکه هرچه دیر آید خوش آید اینک هفت ماه پس از موقع دیوان استاد
باستان (ابوالفرج رونی) ضمیمه سال ششم ارمغان انتشار یافت و بلافاصله شماره اول
سال هفتم هم برای مشترکین ارسال میگردد .
دیوان ابوالفرج را ما بجای دو شماره وعده انتشار دادیم ولی از حیث حجم
و اوراق باسه شماره و ازجهت قیمت طبع و کاغذ باچهار بلکه با پنج شماره ارمغان برابر
گردیده است .

این دیوان تا کنون بطبع نرسیده مگر يك قسمت نقص و مغلوطن از آن در هندوستان
و اسلام با این دقت و تصحیح هنوز دیوان هیچیک از اساتید در ایران طبع نشده است .
این دیوان بسی کمیابست و شاید در تمام طهران بیش از ده نسخه خطی یافت نشود
رفیق فاضل ما (بروفسور چایکین) مستشرق محترم روسی و مترجم اول سفارت روس
که اندک زمانی است از طهران بروسیه مراجعت و ارباب ذوق و ادب را از فیض صحبت
خویش محروم داشته در مدت اقامت طهران تقریباً دو سال بلکه بیشتر بازحمت بی
نهایت این کتاب را پس از متابقه باشش هفت نسخه که بدست آورده تصحیح کرده و
بعد از آن نیز ادیب فاضل و شاعر دانشمند آقای (میرزا محمد علیخان ناصح) عضو

مؤسس و قدیمی انجمن ادبی ایران که همواره آثار منظوم و منثورش زیب صفحات ارمغان و همان آثار گرانها معرف او است بازحمت و صرف وقت شبانه روزی پنج ماهه در تصحیح ثانوی کوشیده و بنحاشیه مفصل و شرح حالیکه در آخر کتاب بنظر اهل ادب میرسد متن را زینت داده است .

در حقیقت تا درجه امکان در تصحیح و طبع این کتاب دقت بعمل آمده و البته طرفداران علم و ادب و مروجین شعر و سخن در همه جا از این زحمت و خدمت ادبی قدر شناسی کرده . و بوسیله خبرداری و ترویج مارا تشویق کرده و مقتدر خواهند ساخت که در هر سال یکی از کتب و دواوین شعرا و اساتید متقدمین را ضمیمه ارمغان و برای ادباء ارمغان فرستیم .

نسخی که از دیوان استاد بدسترس مستشرق محترم بوده و در قسمت تصحیحات برهناز آنها نام برده بشرح ذیل است و عیناً از خط خودش نقل میگردد . (وحید)

(شرح رموز)

نسخه ۱ - نسخه متعلق به آقای تیمورتاش (این نسخه تاریخ ندارد ولی نسبتاً نسخه قدیمی بنظر می آید) .

نسخه ۲ - نسخه هشت دیوان متعلق بنگارنده بدون تاریخ و معلوم است که نسخه تازه است .

نسخه ۳ - نسخه دیوان ابوالفرج و منتخبات از دیوان سوزنی نسخه تازه و خیلی بد خط است .

نسخه ۴ ب - نسخه متعلق به م . بهار

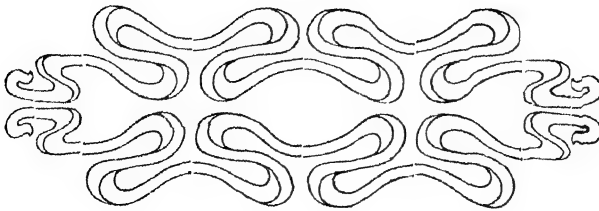
نسخه ۵ - نسخه متعلق باقی حاجی حسین آقای ملک

نسخه ۶ - نسخه تازه و بد خط دیوان ابوالفرج متعلق بنگارنده

ج - جنگ آقای تیمورتاش

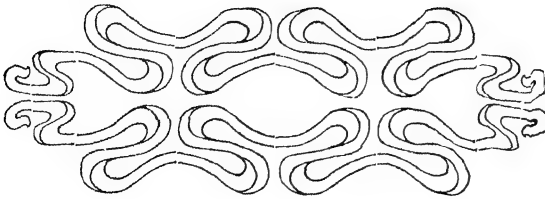
غلط نامہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۴۶	۱۲	گمشد	گمشدہ
۱۴۸	۱	دست بکسی	دستہ بکش
۱۵۵	۲۶	آنر	آنرا
۱۵۶	۵	ضنن	ضنین
۱۵۶	۱۴	۲۲	۲ م
۱۵۸	۱۸	مین	متن
۱۵۸	۲۶	مدغور	مدغور
۱۶۰	۲۶	نقل	نقل



غلط نامہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۴۶	۱۲	گمشد	گمشدہ
۱۴۸	۱	دست بکسی	دست بکشی
۱۵۵	۲۶	آئر	آئرا
۱۵۶	۵	ضنن	ضنین
۱۵۶	۱۴	۲۲	۲ م
۱۵۸	۱۸	مین	متن
۱۵۸	۲۶	مدغور	مدغور
۱۶۰	۲۶	نقل	نقل



(قیمت یگتومان)

-----○○○○-----

۱۳۴۵ قمری

۱۳۰۵ شمسی

• مطبعه نمایندگی تجارتی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران

آخری درج شدہ تاریخ بریہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

کجی

جامعہ

۱۔ اراکین میں سے بعض فقہاء، بعض شافعی
عالمی شخصیات و صاحب کتب تہذیبیہ ایک ایک دھڑ بن گئے
۲۔ اساتذہ جامعہ و تلامذہ و دیگر علماء و اراکین جامعہ

۳۔ اراکین و ائمہ و قزاقوں میں تہذیبیہ ایک ایک دھڑ بن گئے
۴۔ طلبہ و تلامذہ و تلامذہ و تلامذہ و تلامذہ

۵۔ طلبہ و تلامذہ و تلامذہ و تلامذہ و تلامذہ
۶۔ طلبہ و تلامذہ و تلامذہ و تلامذہ و تلامذہ

۷۔ طلبہ و تلامذہ و تلامذہ و تلامذہ و تلامذہ
۸۔ طلبہ و تلامذہ و تلامذہ و تلامذہ و تلامذہ

۹۔ طلبہ و تلامذہ و تلامذہ و تلامذہ و تلامذہ
۱۰۔ طلبہ و تلامذہ و تلامذہ و تلامذہ و تلامذہ

۱۱۔ طلبہ و تلامذہ و تلامذہ و تلامذہ و تلامذہ
۱۲۔ طلبہ و تلامذہ و تلامذہ و تلامذہ و تلامذہ

۱۳۔ طلبہ و تلامذہ و تلامذہ و تلامذہ و تلامذہ
۱۴۔ طلبہ و تلامذہ و تلامذہ و تلامذہ و تلامذہ

۱۵۔ طلبہ و تلامذہ و تلامذہ و تلامذہ و تلامذہ
۱۶۔ طلبہ و تلامذہ و تلامذہ و تلامذہ و تلامذہ

۱۷۔ طلبہ و تلامذہ و تلامذہ و تلامذہ و تلامذہ
۱۸۔ طلبہ و تلامذہ و تلامذہ و تلامذہ و تلامذہ

